اهل القرآن اهل الله و اهل الحدیث اهل رسول الله

بعون الله سبحانه و حسن توفیقه عز شانه نسخه متبرکه سزاوار

تحسین تذکرة العلماء الربانیین مسمات به

بستان المحدثین

من مصنفات المفسر رئیس المحدثین آیة من آیات الله المتبتل مما سوی الله

خلف الرشید لمولانا الشیخ ولی الله محبوب الله القوی مولانا عبد العزیز الدهلوی

باهتمام منشی محمد منیر [illegible] مطبوع گردید

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله حق حمده والصلوة والسلام الاتمان الاكملان على محمد رسوله وعبده وعلى آله واصحابه الموفين بعهده ومن اتبعهم من العلماء الراسخين وراث علومه من بعده اما بعد
این رساله ایست مسمی به بستان المحدثین که مقصود اصلی دران ذکر کتب حدیث است که غالباً در رسایل و مصنفات ازانها نقل می آرند و بجهت عدم اطلاع بران کتب سامع متحیر میماند و بالتبع برخی از احوال مصنفین انها نیز مذکور میشود که در حقیقت قدر تصنیف از قدر مصنف پیداست وگویا نسب کتاب است و نیز منظور اولی ذکر متون است وگاهی ذکر بعضی شروح مشهوره بعضی از کتب متداوله نیز در اثنا خواهد آمد زیراکه شروح مذکوره را بجهت کثرت شهرت و تنقیح وکثرت شهرت نقل و وثوق و اعتماد برآنها حکم متون حاصل شده والله تعالى يعصمنا عن الخطاء والخطل ويثبت اقدامنا في مواضع الزلل انه مرجو في الاولى والاخرى وعليه التوكل والاعتماد في الدنيا والعقبى

کتاب موطا تصنیف حضرت امام مالک است علیه الرحمة که صاحب مذهب متبوع اند و تعریف و توصیف ایشان نظر بکمال شهرت فضائل و محاسن ایشان فضولی مینماید لیکن بقصد تبرک و تزیین این رساله پاره از احوال کرامت اشتمال ایشان نگاشته می آید و بهمین نیت در باقی کتب مشهوره و مصنفین انها عمل رفته و مع هذا انچه مذکور میشود خالی از فایده زایده نخواهد بود چنانچه بر تاریخ دانان و احوال نویسان پوشیده نخواهد ماند نسب مبارکش اینست مالک بن انس بن مالک

ابن ابی عامر بن عمرو بفتح العین بن الحارث بن غیمان بغین معجمة مفتوحة بعدها مثناة تحتیة ساکنة بن خثیل بخاء معجمة
مضمومة ومثلثة مفتوحة بصیغة التصغیر کذا ضبطه الحافظ ابن حجر فی الاصابة فی ذکر ابی عامر بن عمرو و آنکه ابو عامر
را ذهبی در تجرید الصحابه ذکر نموده وگفته لم ار من ذکره من الصحابة وقد کان فی زمن النبی صلعم ولابنه مالک
روایة عن عثمان وغیره من الصحابة و حافظ ابن حجر در اصابه بر همین قدر اکتفا نموده اند و شیخ محمد ابن ابراهیم
بن خلیل در شرح مختصر خلیل که رساله ایست مشهور در فقه مالکی و در دیار مغرب رایج و متداول است چنین گفته
است واما ابو عامر فهو جد ابی مالک صحابی شهد المغازی کلها مع رسول الله صلی الله علیه وسلم خلا بدرا
انتهی ملخصا من دیباج المذهب لابن فرحون رحمه الله علم و نیز باید دانست که دارقطنی نام خثیل را که جد اعلی
امام مالک است بجیم مضمومه بدل خاء معجمه ضبط نموده و این خثیل پسر عمرو بن الحارث است و حارث
مشهور بذی اصبح است ولهذا امام مالک را اصبحی گویند تولد امام مالک در ۹۳ سنه نود و سه از هجرت
مقدسه واقع شده چنانچه یحیی بن بکیر که از اجل تلامذه ایشانست نقل نموده و مدت حمل ایشان
هم دراز شده بعضی دو سال و بعضی سه سال نوشته اند و فات ایشان در ۱۷۹ سنه یکصد و هفتاد و نه
اتفاق افتاده تاریخ تولد و وفات ایشانرا بزرگی درین قطعه نظم نموده و مدت عمر شریف
ایشان نیز از همین دو تاریخ ظاهر میشود قطعه فخر الائمة مالک * نعم الامام السالک * مولده
نجم هدی * وفاته فاز مالک * حلیه مبارک ایشان چنین نوشته اند که ایشان دراز قد
فربه اندام و سپید رنگ مایل بزردی کشاده چشم خوش صورت بلند بینی بودند و در پیشانی
ایشان موئی سر کم بود است و این قسم شخص را در لغت عرب اصلع گویند جناب امیر المومنین
عمر فاروق و جناب امیر المومنین علی مرتضی رض نیز اصلع بودند و ریش ایشان دراز و انبوه بود تا
بسینه ایشان میرسید و موی شارب را آنچه بر کناره لب می باشند میگرفتند و حلق
شوارب را مکروه میداشتند و میفرمودند که این حلق از باب مثله است و بروت وا فرد داشتند
درین باب نیز تمسک بفعل امیر المومنین فاروق رضی الله عنه میفرمودند روی انه رضی الله
عنه کان یفتل سبلته اذا اهمه امر یعنی بروت خود را بار بار تاب میدادند وقتیکه در همی مستغرق

میشدند واقدی گفته است که امام مالک نود سال عمر یافت و سپیدی موی خود را خضاب نکرده گاهی
در حمام داخل نشد و امام مالک رحمه الله بسیار خوش لباس میبود جامهای اعلی که شهرتست درین ثیاب انجا بغایت نفیس
و بیش قیمت میباشد میپوشید و جامهای خراسان و مصر قسم اعلی میپوشید و لباس علما لباس ایشان سپید میبود و اکثر اوقات عطر
جید میمالید و میفرمود که دوست ندارم هر کسی را که حق تعالی او را نعمت و ثروت داده باشد و اثر آن بر وی ظاهر نباشد
زیرا که کتمان نعمت او از کفران نعمتست کاتب حروف گوید سلف صالح را در نفاست ثیاب و ضد آن نیت صالح
بود کسیکه نفاست دوست بود برای اظهار نعمت الهی میپوشید و خوش میپوشید و کسیکه ثیاب دون
اختیار میکرد به نیت تواضع و عدم شهرت میکرد پس هر یک از ایشان مصیب است و هر کسی را از ثواب
بر طبق نیت او نصیب و للناس فیما یعشقون مذاهب اشهب که شاگرد رشید امام است گفته است امام هرگاه
که عمامه بر سر بستی یک پله از آن زیر زقن آورده پیچ میداد و نیز یکجانب او را دو شانه ارسال میکرد
که در عرف این دیار آنرا شمله گویند و عرب عذب نامند و هرگاه بنابر ضرورت سرمه میکشید در خانه می‌نشست
و بیرون نمی برآمد مکروه میداشت سرمه کشیدن را الّا بعلتی و مرضی و انگشتری امام از سیم بود و نگین او
سیاه رنگ و در وی این آیت را نقش کرده بود حَسْبُنَا اللهُ وَنِعْمَ الْوَكِيلُ مطرف که از شاگردان اوست
روزی از سبب اختیار این نقش سوال کرد فرمود که در کلام الهی شنیده ام در حق مومنین میفرماید قالوا حسبنا الله
و نعم الوکیل پس خواستم که مضمون این کلمه نصب العین و نقش ضمیر من باشد و بر دروازه امام این کلمه مکتوب بود
که ما شاء الله این نیز سوال کردند فرمودند که حق تعالی فرموده است و لولا اذ دخلت جنتک قلت
ما شاء الله و جنت من خانه منست پس خواستم که هر بار که بخانه در آیم این کلمه بیاد من آید و بر زبان من
جاری شود و خانه که در آن امام میماند در مدینه منوره خانه عبد الله بن مسعود بود که از کبار صحابه است
و مکان نشست امام از مسجد نبوی مکان امیر المومنین عمر فاروق بود و امام فرموده است که من در تمام
عمر خود با شخصی سبک عقلی همنشینی نکرده ام امام احمد بن حنبل میگوید که امریست عظیم که هرگز غیر از امام
مالک میسر نیامده و در زمره علما فضیلتی بهتر ازین نمیباشد زیرا که صحبت سفیهان نور علم را تیره
میکند و لابد تنزل از ذروه تحقیق ام تخصیص تقلید همنشین اینها را ضرر میبافتند و این معنی

امام مالک شمله میداشت و سرمه می‌کشید و انگشتری نقره پوشید ۴۰

علم قدحی میکنند و امام مالک را کسی در خوردن و آشامیدن ندیده بود در خلوت میکرد و با وصف
این تمکین و وقار در حسن خلق با اهل و اولاد و خدم و حشم بمرتبه عظیم بود و در بیناب
اتباع سنت سنیه رسول الله و اصحاب کرام میفرمودند و در طلب علم حرصے وافر داشت
در ابتدائے زمان طلب که مایۂ ظاهرے چندان نداشت سقف خانه خود برکند بدے
و چوب آنرا فروخته در کار کتاب وغیره صرف فرمودے اما بعد ازان بروے هجوم آورده
وفتوح عظیم داشت وحفظ بدرجه اتم میداشت میفرماید که چنین نشده است که چیزیرا در حافظه خود جاداده
باشم و باز آنرا فراموش سازم و ابتدای نشستن امام در مجلس افاده و تعلیم در هفده سالگی
بود گویند که در آن ایام زنے از عمده هاے مدینه قضا کرده بود غساله چون بهم غسل
قیام نمود و دست بر فرج آن زن گذاشت گفت این فرج چه زناکار بود دست
غساله بفرج چسپید هرچند تردد و تلاش نمودند دست از فرج جدا نشد آخر این مشکل را
بعلما و فقها رجوع ساختند و چاره کار جستند همه ها از چاره فرو ماندند امام پے بحقیقت
برد و فرمود که این غساله را حد قذف بزنند همین که هشتاد دره زدند دست از فرج
جدا شد و از آنروز امامت و ریاست ایشان در اذهان مردم مستقر و راسخ گشت امام
فرموده است که بدست خود ده هزار حدیث نوشته ام دار قطنی از اجله محدثین است گفته
که هیچکس را این اتفاق نیفتاده که امام مالک را افتاده دو شخص از وے یکحدیث
را روایت کرده اند و ما بین وفات این دو کس یکصد و سی سال است یکے ازانها محمد بن مسلم بن
شهاب زهری است که اوستاد امام مالک است و حدیث فریعه بنت مالک بن
سنان را در باب سکنی المعتدة از امام مالک روایت کرده و دیگر ابو حذافه سهمی
ست از شاگردان امام مالک و صاحب نسخه موطا است همین حدیث را از امام
مالک روایت کرده و وفات زهری در سنه یکصد و بست و پنجبست و وفات ابو حذافه در سنه
دو صد و پنجاه و کسر چند کاتب الحروف گوید روایت زهری از امام مالک رضی الله عنه از باب روایت الاکابر

عن الاصاغر است که خالی از ندرت نیست و محدثین را دریاب کتاب است و اینقدر تفاوت دو
راوی از یک شیخ در وفات نیز خالی از غرابتی نیست و این را عرف محدثین سابق و لاحق گویند و شیخ ابن حجر در شرح
نخبه نوشته است که اکثر ما وقفنا علیه فی ذلک التفاوت مائة و خمسون سنة و بازمثال آن نیز نوشته
اند و غالباً اینقدر تفاوت در صورت روایت اکابر از اصاغر دست میدهد و مجلس امام مالک مجلس
هیبت و وقار بود هرگز شور و غوغا و آواز بلند در انجا گنجایش نداشت و خود بر کسی نمیخواندند
تلامذه میخواندند و خود می شنیدند و این تقید بنابران بود که در زمان ایشان جماعه از اهل
عراق قراءة علی الشیخ را از وجوه تحمل حدیث نمی شمردند و سماع از لفظ شیخ طلب میکردند برای
دفع وهم آن جماعه اکثر علماء مدینه و حجاز این روش را اختیار فرمودند والا در قدیم نزد محدثین قراءة
الشیخ علی التلمیذ مروج و معمول بود و از شاگردان امام مالک یحیی بن بکیر را که یکی از اصحاب موطاست
اتفاق افتاده که چهارده بار کتاب موطا را از امام مالک بقراءة ایشان شنیده ابن حبیب که یکی
از یاران گزیده امام مالک است میگوید که امام مالک در تمام مجلس افاده و اسماع حدیث یکطور می نشستند
و زانو بدل نمیکردند بجهت کمال تادب بحدیث رسول و ایشانرا درین امر نهایت احتیاط بود گویند که در تمام
عمر در حد حرم مدینه منوره قضای حاجت ننموده بیرون حرم میرفت مگر در حالت مرض و ضرورت
و چون برای اسماع حدیث می نشست استعمال خوشبوی و عطر میفرمود و جامهای نفیس
می پوشیدند و مسندی برای ایشان می انداختند و از حجره خود بکمال سکینه و خشوع
برآمده بوقار می نشستند و عود در مجمر حاضر میکردند و می افروختند تا وقت فراغ از ذکر حدیث همین
وضع می بود و عبد الله بن المبارک که امام عظیم است از ائمه حدیث و فقه و تفسیر و قراءة و از شاگردان
امام مالک است و شهرت او مستغنی است از تعریف و توصیف او نقل میکنند که یکروز نزد امام حاضر بودم و امام
روایت حدیث میفرمودند امام را کژدم نیش زدن آغاز کرد شاید ده بار نیش زد و گونه روی امام
متغیر میشد و زرد میگشت و هرگز روایت حدیث را قطع نفرموده و لغزشی در کلام او ظاهر نشد
چون مجلس منقضی شد و مردم متفرق شدند عرض کردم که امروز چهره مبارک خیلی تغیر پیدا کرده فرمودند

تمام ماجرا مفصل بیان کردند و گفتند که این قدر صبر من نه برای اظهار تحمل و شکیبایی خود است بلکه
محض بنابر تعظیم حدیث پیغمبر است سفیان ثوری که شهرت ایشان کافیست از تعریف و توصیف ایشان
روزی در مجلس امام مالک حاضر شدند و عظمت و جلال و هیبت و شوکت آن مجلس و نور انوار و برکات آنرا
مشاهده فرمودند و این قطعه در مدح امام انشا نمودند قطعه یدع الجواب فما یراجع هیبة + والسائلون نواکس الاذقان + ادب الوقار وعز سلطان التقی + فهو المهاب ولیس ذا سلطان +
و بشر حافی که یکی از مشاهیر صوفیه و اهل الله است میفرماید که از جمله زینت دنیا این نعمت هم است که شخص بگوید
حدثنا مالک یعنی هیبت و شوکت امام مالک بایدی چه رسیده است که شاگردی او را از مفاخر دنیای وی
میشمردند با وصف آنکه از وسایل آخرت و امور دین است و امام مالک این بیت را اکثر بر زبان مبارک
میراندند شعر وخیر امور الدین ما کان سنة + وشر الامور المحدثات البدائع + و این شعر از
باب حکمت است که مضمون حدیث نبوی را نظم نموده است و از کلام ارشاد نظام امام است لیس العلم بکثرة
الروایة انما هو نور یضعه الله فی القلب و این کلمه ایشان تحقیقی دارد بس عمیق کما لا یخفی روزی
از ایشان پرسیدند ما تقول فی طلب العلم فرمود حسن جمیل لکن انظر ما یلزمک من حین تصبح
الی ان تمسی فالزمه و درین کلام ایشان نیز غور باید کرد و نیز فرموده است لا ینبغی للعالم ان یتکلم بالعلم
عند من لا یطیقه فانه ذل و اهانة للعلم و گاهی در مدینه سوار نمیشد و میفرمود انا استحیی من الله ان اطأ تربة
فیها قبر رسول الله صلی الله علیه وسلم بحافر دابة و چون موطا را تصنیف فرمود علمای مدینه بر روش او موطاها
بر ساختند مردم عرض کردند که چرا اینقدر محنت بر خود میکشید که دیگران شریک این امر شده اند
و مثل این تصنیف نموده اند فرمود مرا بنمائید تصانیف دیگران را آوردند امام در ان نظر فرمود
و گفت شتاب است خواهند دانست که کدام عمل لوجه الله واقع شده و فی الواقع از تصانیف
دیگران نام و نشانی پیدا نیست الا مانده که من موطا ابن ابی ذئب و موطا امام مالک مخدوم طوائف
انام و مایه اجتهاد علمای اسلام گشت و القبول بقدر حسن النیة حافظ ابو نعیم اصفهانی در کتاب حلیة
الاولیا در ذکر امام مالک باسناد صحیح آورده که سهل بن مزاحم که یکی از عابدان وقت و از یاران عبدالله

بن المبارک ساکن مرو بود گفت در روزی جناب رسالت بخواب بیدم عرض کردم یا رسول اللہ حالا چون آن
برکت نشان شما منقضی شده است اگر ما را در امور دین شکی و شبہی بخاطر افتد از کہ تحقیق نمائیم جناب نشان بدہید
فرمودند ہر چہ شما را مشکل شود از مالک بن انس بپرسید و نیز درہمان کتاب از مطرف روایت کردہ کہ ابو عبد اللہ
نام شخصی از موالی لیثیین کہ خیلی بزرگ و متقی و خدا پرست بود گفت من بزیارت حضرت رسالت
پناہ مشرف شدم دیدم کہ آنجناب در مسجد نشستہ است و گرداگرد او مردمان حلقہ زدہ اند
و امام مالک روبروی آنجناب ایستادہ است و پیش آنحضرت قدرے مشک نہادہ اند
ازان مشک قبضہ قبضہ با امام مالک عنایت میفرمایند و امام مالک بطریق نثار بر مردمان میپاشید
و تعبیر این خواب بخاطر من چنان رسید کہ علم نبوی اول در مالک ظہور فرمود بعد ازان بر مردم دیگر
بواسطہ او رسید و نیز از محمد بن رمح تجیبی مصری کہ او استاد مسلم صاحب صحیح مشہور است آوردہ
کہ روزی بزیارت آنجناب در خواب مشرف شدم و عرض کردم کہ ما مردم در حق مالک و لیث
مختلف ایم کہ کدام یک ازین ہر دو عالم تر است آنجناب فرمودند مالک وارث تخت منت است
آن وقت چنین فہمیدہ ام کہ مراد آنست کہ وارث علم منت و از یحیی بن خلف بن الربیع طرسوسی
آوردہ و او نیز از صلحا و عباد وقت بود کہ گفت من روزے نزد مالک ابن انس حاضر بودم
ناگاہ شخصی آمد و گفت در قرآن چہ فرمائی آیا مخلوق است یا نہ امام فرمود این زندیق را بکشید
کہ از کلام او بسی فتنہ ہا خواہند زائید و بعد امام مالک برین مسئلہ عجب فتنہ برپا شد و جماعہ
کثیر از اہل سنت مقتول و ذلیل شدند و ہمچنین از جعفر بن عبد اللہ آوردہ کہ گفت ما نزد امام مالک
بودیم کہ شخصی از و پرسید کہ در تفسیر الرحمن علی العرش استوی چہ میفرمائی استوی چگونہ بود امام ازین
سوال بسیار اظہار ملال فرمود نظر بزمین انداختہ تا دیر متفکر ماند و بر جبین او عرق آمد بعد ازان فرمود الکیف منہ
معقول والاستواء منہ غیر مجہول والایمان بہ واجب والسؤال عنہ بدعۃ بعد ازان فرمود کہ اینکس را
برانید کہ او صاحب بدعت است و نیز از ابو عروہ کہ از اولاد حضرت زبیر بود آوردہ کہ ما روزے
نزد مالک بودیم کہ شخصی پیدا شد و عیوب و نقائص صحابہ را ذکر کردن گرفت امام گفت بشنو بعد ازان این آیہ تلاوت

محمد رسول الله والذین معه اشداء علی الکفار رحماء بینهم وتا اینجا رسید لیغیظ بهم
الکفار بعد ازان فرمود که هرکه با اصحاب پیغمبر در باطن بد باشد واز ایشان ناخوش زیست نماید
درین لفظ داخل است این است الفهم انتهی عتیق زهری گوید که امام اول موطا را مشتمل بر ده هزار
حدیث ساخته بود وآهسته آهسته انتخاب می فرمود تا باین حد رسید وتا امام در قید حیات بود موطا
مسوده بود ولهذا النسخ بسیار دارد وهر نسخه ترتیبی دیگر یافته شاگردان امام فراخور استعداد خود تنقیح
اختیار کرده رایج ساختند ودر احادیث هم فی الجمله تفاوت قلیل است ابوزرعه رازی که
رئیس محدثین است گفته است که اگر شخصی بطلاق زن خود سوگند خورد که آنچه در موطا است بلاشک
وشبهه صحیح است حانث نشود واین وثوق واعتماد بر کتابی دیگر نیست وسعدون نام شاعری در مدح
موطا وترغیب علم امام مالک ابیاتی گفته پاره ازانها نوشته می شود **ابیات**

اقول لمن یروی الحدیث ویکتب ••• ویسلک سبل الفقه فیه ویطلب
ان احببت ان تدعی لدی الحق عالما ••• فلا تعد ما یحوی من العلم یثرب
اتترک دارا کان بین بیوتها ••• یروح ویغدو جبرئیل المقرب
ومات رسول الله فیها وبعده ••• بسنة اصحابه قد تأدبوا
فبادر موطا مالک قبل فوته ••• فما بعده ان فات للحق مطلب
ودع للموطا کل علم تریده ••• فان الموطا شمس العلم والغیر کوکب
ومن لم یکن کتب الموطا ببیته ••• فذلک من التوفیق بیت مخیب
جزی الله عنا فی موطاه مالکا ••• بافضل ما یجزی اللبیب المهذب
لقد فاق اهل العلم حیا ومیتا ••• وصارت به الامثال فی الناس تضرب
فلا یزال یسقی قبره کل عارض ••• بمنتق ظلت عز الیه تسکب

وقاضی ابو الفضل عیاض رحمة الله علیه درین باب نظمی دارد بغایت راست ودرست نظم

اذا ذکرت کتب الحدیث فحی ••• هل بکتب للموطا من مصنف مالک

العارض السحاب المنعرض فی الافق من الغرب
ق ۱۲ عزالی و عزالی اکونا جمیعا من الرواة مهذب الماء العسر من ابر حقوب

اصح احادیثا واثبت حجة — فاوضحها فی الفقه نهجا لسالك
علیه مضی الاجماع من کل امة — علی رغم خیشوم الحسود المماحك
فنحن نخذ علم الدیانة خالصا — ومنه شرع النبی المبارك
وشد به کف العنایة مهتدی — فمن حاد عنه هالك فی المهالك

باید دانست که موطا را از حضرت امام در زمان ایشان قریب هزار کس شنیده و فرا گرفته و نسخ
آن بسیار است واز طبقات مردم فقها ومحدثین وصوفیه وامرا وخلفا الطریق تبرک از آن
امام عالی مقام آنرا سند کرده اند وانچه از نسخ موطا امروز در دیار عرب یافته میشود چند نسخه است
نسخهٔ اولی که اروج واشهر است ومخدوم طوائف علما است نسخهٔ یحیی بن یحیی مصمودی اندلسی است که
موطا عند الاطلاق بر همان منطبق میشود واز لفظ موطا بی تقیید متبادر میگردد واول این نسخه
بسم الله الرحمن الرحیم وقوت الصلوة مالک عن ابن شهاب ان عمر بن عبد العزیز اخر الصلوة
یوما فدخل علیه عروة بن الزبیر فاخبره ان المغیرة بن شعبة اخر الصلوة یوما وهو بالکوفة فدخل علیه
ابو مسعود الانصاری فقال ما هذا یا مغیرة الیس قد علمت ان جبریل نزل فصلی فصلی رسول الله صلی الله علیه وسلم
ثم صلی فصلی رسول الله صلعم ثم صلی فصلی رسول الله صلعم ثم صلی فصلی رسول الله صلعم ثم صلی فصلی صلعم ثم قال بهذا امرت فقال عمر
بن عبد العزیز اعلم ما تحدث به یا عروة او ان جبریل هو الذی اقام لرسول الله صلی الله علیه وسلم وقت الصلوة
قال عروة کذلک کان بشیر بن ابی مسعود الانصاری یحدث عن ابیه قال عروة ولقد حدثتنی عائشة زوج
النبی صلی الله علیه وسلم ان النبی کان یصلی العصر والشمس فی حجرتها قبل ان تظهر پس حالا ضرور افتاد
که خبرے از احوال یحیی بن یحیی نیز بقلم آورده شود نسب او این است ابو محمد یحیی بن کثیر بن وسلاس
بفتح الواو وسکون السین المهملة وبعد اللام الف وسین مهملة ابن شملل بفتح الشین المعجمة وسکون المیم
وفتح اللام الاولی ابن منقایا بفتح المیم وسکون النون بعدها قاف معقودة وبعد الالف مثناة
تحتیة بعدها الف ونسبت او مصمودی است ولیثی نیز گویند لیث بادیه که در وے بودی راے
مبهم باشد نسبت بلیث که قبیله ایست از مصموده واز اجداد او منقایا اول کسی است که اسلام آورد

بردست یزید بن عامر اللیثی پس نسبت او بولاء اسلام لیثی است و آزاد و لا دنیقا یا اول کسی است باندلس
درآمد و سکونت اختیار کرد و کثیر ست آنکه گویند یحیی بن وسلاس است که در لشکر طارق بیآمد و سلاس
نیز بردست یزید بن عامر اسلام آورده و بعضی گویند اول کسیکه از اجداد او بشرف اسلام مشرف
شد همین وسلاس است باید دانست که یحیی بن یحیی را چند باب آخر از کتاب الاعتکاف بلا واسطه
از حضرت امام سماع نشده و خود یحیی تصریح کرده که مرا در سماع این ابواب که باب خروج
المعتکف الی العید ست و باب قضاء الاعتکاف و باب النکاح فی الاعتکاف ست
شک و شبهه ست لهذا این ابواب ثلثه را از زیاد بن عبد الرحمن روایت میکند
و یحیی بن یحیی موطا را در بلاد خود قبل از آنکه بزیارت امام و استفاده ازان عالیمقام
مستسعد شود از زیاد بن عبد الرحمن حاصل کرده بود و تمام موطا را ازان بزرگ گرفته
بود و تفصیل حال برینمنوالست که یحیی بن یحیی از فرقه بربر ست و جدا و مسلمان شد در
قرطبه از زیاد بن عبد الرحمن موطا را گرفت و اتقان نمود بعد ازان شوق طلب علم او را
عنان کش شد و از بست ساله بود که بسمت مشرق رحلت نمود و از امام موطا را سماع
نمود و ملاقات او با امام در سنه یکصد و هفتاد و نه بود که سال وفات امام ست و در
وقت وفات امام حاضر بود و در تجهیز جنازه او خدمت کرده و از عبد الله بن وهب که
اجل شاگردان امام ست نیز موطا را او را و جامع او را روایت کرده و جمعی کثیر را از
اصحاب امام دریافته و از ایشان اخذ علم نموده ست و او را دو رحلت برای طلب علم
از وطن خود اتفاق افتاده در یک رحلة از امام و از عبد الله بن وهب و از لیث بن سعد مصری
و سفیان بن عیینه و نافع بن نعیم قاری اخذ علوم نموده مراجعت نمود و در رحلت دوم محض
باستفاده از خدمت ابن القاسم که صاحب مدونه بود و یکی از اعیان شاگردان امام مالک ست
اکتفا نموده و در رحلت اولی روایت و نقل را استیفا کرده بود و در رحلت دوم تفقه و درایت را
بکمال رسانید و جامعا بین الروایة والدرایة معاودت کرد و در اندلس مشار الیه گشت

و رجوع استفتا در آن دیار باو منحصر شد و قبل از و رجوع فتاوی بعیسی بن دینار بود که او نیز از کبار
تلامذه امام مالک است و بسبب همین دو کس مذهب امام مالک در اندلس منتشر شد و قرار گرفت گویند
که یحیی را بر عیسی بن دینار زیادتی عقل بود چنانچه ابن لبابه گفته است شعر

فقیه الاندلس عیسی بن دینار   وعالمها ابن حبیب وعاقلها یحیی

و حضرت امام مالک ورا عاقل خطاب داده گویند روزی بحضور امام مشغول اخذ فیض بود و جماعه
دیگر نیز حاضر بودند ناگاه شور افتاد که فیلی میگذرد و در دیار عرب فیل خیلی غرابت میدارد
خصوصا در آن زمان و لهذا بعض عربان ساکنان حجاز را بدیدن فیل تفاخر کردند و مبارک باد
خواسته ابو الشمقمق گفته شعر یا قوم انی رأیت الفیل بعدکم * فبارک الله لی
فی رؤیة الفیل * رأیته وله شیء یحرکه * فکدت اصنع شیئا فی السراویل
اکثر جماعه حضار برای تماشای فیل دویدند و صحبت امام را گذاشتند مگر یحیی بن یحیی که بدون
انزعاج و اضطراب بر وضع خود نشسته مشغول اخذ فیض ماند امام او را از آن باز بعاقل مخاطب
میفرمودند و یحیی بن یحیی را با وجود علم حدیث و فقه ریاست ظاهر و تقرب نزد ملوک
و اغنیا نیز دست داده و باوصف امانت و تدین و تورع نزد این گروه خیلی معظم و مکرم
بوده هیچگاه ولایت قضا و افتا و امثال ذلک چندان با عنوان علم منافات نداشت
قبول نکرد لیکن مرتبه او نزد ملوک و امرای آن دیار زیاده بر مرتبه ارباب این مناصب بود
ابن حزم در جای نوشته است که این دو مذهب در عالم از راه ریاست و سلطنت رواج
و امتیاز گرفته اند مذهب ابوحنیفه و مذهب مالک زیرا که قاضی ابی یوسف قضای
کل ممالک بدست آورده از طرف او قضاة میرفتند پس هر قاضی شرط میکرد که عمل و حکم
بمذهب ابوحنیفه نماید و در اندلس یحیی بن یحیی را نزد سلطان آنوقت بحدی مکنت و
جاه حاصل گشت که هیچ قاضی و حاکمی بی مشوره او منصوب نمیشد پس او غیر از یاران و همذهبان
خود متولی نمی ساخت انتهی کلام ابن حزم راقم حروف گوید سبب رواج مذهب امام مالک

در دیار مغرب و اندلس نزد جمهور مورخین آنست که علماء آن بلاد برای حج و زیارت اکثر بحجاز
رحلت کردند و چون باوطان خود معاودت نمودند فضل و بزرگی امام مالک و وسعت علم و
جلالت قدر ایشان را مشاهده نموده دفتر دفتر از اوصاف کمال آن بزرگ دران بلاد
بیان نمودند لهذا تعظیم امام مالک و تقلید ایشان در اذهان مردم آنجا رسوخ و استقرار پیدا کرد
والا قبل ازان همه بر مذهب اوزاعی بودند و بالجمله آنچه حق تعالی یحیی بن یحیی را در اندلس از عظمت
و جلال و قبول خلق و اطاعت امر بخشیده هیچکس را از علمای اندلس نه بخشیده و ذلک فضل الله یؤتیه
من یشاء والله ذو الفضل العظیم ابن بشکوال گفته است که یحیی بن یحیی مستجاب الدعوة بود
و در وضع لباس و نشست و برخاست و هیئت ظاهری نیز تتبع حضرت امام مالک می نمود و آنچه از
امام مالک شنیده بود بموجب آن فتوی میداد و هرگز بخلاف مذهب امام مالک راضی نمی شد
حالانکه دران زمان تقلید یک مذهب رائج نبود نه در عوام و نه در خواص نوشته اند که یحیی بن یحیی در
هر مسئله اتباع اجتهاد امام مالک لازم گرفته مگر در چهار مسئله که مذهب لیث بن سعد مصری را
اختیار می کرد یکی آنکه قنوت در صبح و دیگر صلوات جائز نمی داشت دوم آنکه بایک شاهد
بقسم مدعی اثبات حق درست نمی داشت سوم آنکه در صورت نزاع زوجین تحکیم حکمین را
واجب نمی نمود و چهارم آنکه کرایه گرفتن زمین مزارعی بمحصول آن روا می داشت و مردم آن دیار
بسبب کمال اعتقاد حضرت امام مالک درین مخالفت قلیله هم بر وی گرفت میکردند و انکار می نمودند
یحیی بن یحیی گفته است که مرض موت امام ممتد شد و وقت آخر رسید تمام فقهاء مدینه و
علماء امصار دیگر که دران مقام برای زیارت خیر البشر مجتمع بودند برای تودیع امام و شنیدن
وصایای آن مقتدی الانام در خانه فیض آشیانه او بحضور جمع شدند من شمار کردم یکصد و سی
نفر از اعیان علماء و فقهاء حاضر بودند و من نیز از آنجمله بودم پس رو بروی امام نشستیم و سلام
میکردیم و خود را در نظر آن امام می در آوردیم که شاید نگاهی در کار ما کند و بهبود دنیا و آخرت ازان
حاصل گردد و در همین حالت بود که امام چشم خود را کشاده بما متوجه شده فرمود الحمد لله الذی

افصحت وابکی امات واحیی۔ بعدازان فرمود که قضا م رسید ولقای او تعالی
نزدیک شد پس همه ما نزدیک شده عرض کردیم که یا اباعبدالله این وقت باطن شما چه حال دارد
فرمود که کمال خوشوقتی دارم صحبت اولیاء الله ونزد من اولیائے اہل علم اند وهیچ چیز نزد
خدا عزیزتر بعد از حضرات انبیا از ایشان نیست و نیز خود را مسرور و خوشدل میبایم
باآنکه عمر من مصروف طلب علم و تعلیم آن شد وسعی خود در اشکو رسے جنیم زیرا که هر عمل
که او را خدای تعالی فرض ساخته یا پیغمبر او مسنون کرده نه دیده همه از زبان پیغمبر
بما رسیده و ثواب آنرا بارشاد او علیه السلام دریافتیم مثلا فرموده است که هر که
محافظت نماید نماز را او را چنین وچنان پیش آید و هر که حج خانه کعبه کند او را این ثواب
است و هر که جهاد با کفار نماید او را چند انیمرتبه است و علی هذا القیاس و غیر از طالب علم حدیث
و علم آن این معلومات را بوجه صحت وتفصیل نمیتواند دانست پس این علم گو یا میراث نبوت است
زیرا که علوم دیگر را از ادبیات و عقلیات و ریاضیات بغیر طریق نبوت نیز میتوان شناخت
بخلاف علم ثواب و علم عقاب و علم شرائع و ادیان که غیر از مشکوٰة نبوت اقتباس انوار آن
محالست پس کسیکه طلب این علم در سر او افتاده خود را در پے شوق او گذاشت عجب
کرامتی و ثوابی دارد که نمونه کرامت و ثواب انبیا باشد ولا یعلم کنهه الا الله بعد از ان
فرمود که من نزد شما حدیثی از ربیعه روایت میکنم که تا اینوقت روایت نکرده ام
شنیده ام که ربیعه میفرمود که قسم بخدای عزوجل که اگر شخصی در نماز خود خطا کند
و نداند که چه قسم نماز ادا باید کرد و از من بپرسد و من او را فرائض و سنن و آداب
آن نشان دهم و طریق ثواب بیان نمایم نزد من بهتر است که تمام دنیا
بمن دهند و آن همه را در راه خدا صرف کنم و قسم بخدائے عزوجل که اگر مرا
در خاطر شبه در مسئله از علم یا در روایتی از روایات حدیث خطور کند دخاطر خود تفکر د
و تذکر آن مصروف سازم و در حالت نوم گرفتن خوابگاه مرا اعتبار دارد

دنیا صبح بسبب آن شبهه مکدر بگذرانم باز وقت صبح نزد عالمی بروم و آن شبهه از خاطر
من رفع و اطمینان حاصل گردد نزد من از صد حج مقبول بهتر است و نیز فرمود که از
ابن شهاب بارها شنیده ام که میفرمود که قسم بخدای عز وجل که اگر شخصی در مقدمه
از مقدمات دین خود با من مشوره نماید و من آنچه حق مشیر است از تامل و تفکر
اختیار اصوب و اولی نموده او را براه حق دلالت کنم تا دین او اصلاح پذیرد و ربط او
که فیما بینه و بین الله است زنگ کدورت نگیرد نزد من از صد غزوه بهتر است یحیی میگوید که این کلام
آخر حرفیست که از حضرت امام شنیدم وفات یحیی در ماه رجب در سنه دو صد و سی و چهار واقع شده
و عمر او هشتاد و دو سال بود قبر او در قرطبه است مردم در وقت قحط باوی استسقاء میکنند
و تبرک بنحو او مینمایند رحمه الله و نیز باید دانست که چون در بیان یحیی امام مالک و اسطه روایت چند باب
از موطا زیاد بن عبد الرحمن است برخی از احوال سعادت مآل نیز تحریر میشود کنیت او ابو عبد الله و نسب او
زیاد بن عبد الرحمن بن زیاد لخمی است و لقب او که بدان مشهور است شبطون است و از اولاد حاطب ابن ابی بلتعه صحابی
بدریست و اول کسیکه مذهب امام مالک را در اندلس آورد اوست دو بار بقصد استفاده بخدمت امام رحلت نمود
در زهد و تورع مستثنی و ممتاز زمان بود امیر هشام رئیس قرطبه او را بتکلیف قبول قضاء قرطبه داد و
او را بسیار تنگ کرد تا آنکه هشام میگفت که کاش مردم مثل زیاد میشدند که رغبت دنیا
از عالم بدر رفت بعد از آن زیاد را تسلی نامه نوشت و امان داد که دیگر بار تکلیف این امر نخواهیم
کرد پس بخانه خود رجوع کرد و مشغول افاده علم حدیث گشت از عجائب قصص آنست که روزی هشام
بر بعضی مصاحبان خود در غضب شد زیرا که بوقت چیزی که بغایت مکروه بود در عرضی نوشته
گذرانیده بود پس فرمود که دست او را ببرند زیاد در آنوقت بخانه هشام حاضر شد و گفت که حق تعالی توفیق
صلاح و نیکی و هدایت رفیق سازد از مالک حدیثی شنیدم که فرمود قال رسول الله صلعم من کظم غیظا یقدر علی انفاذه ملاء الله
قلبه امنا و ایمانا الی یوم القیمه بمجرد شنیدن این حدیث فوران غضب هشام فرو نشست و گفت قسم بخور که از مالک این حدیث شنیدی
زیاد گفت والله که این حدیث را از زبان مالک شنیده ام هشام از سر آن مصاحب درگذشت و عفو نمود

ونیز از وی منقول است که روزی یکی از بادشاهان آن دیار بهرامی او نامه نوشت نزیاد و نیز در جواب او نامه
نوشت و سر بمهر کرده فرستاد مردم حضار سوال کردند که این بادشاه بشما چه نوشته بود و شما در جواب
چه نوشتید زیاد گفت که این بادشاه درین نامه سوال کرده بود که هر دو پله میزان قیامت از چه چیز
خواهند بود و از زر یا از نقره من در جواب نوشتم حدثنا مالك عن ابن شهاب قال قال
رسول الله صلی الله علیه وسلم من حسن اسلام المرء ترکه ما لا یعنیه وفات زیاد بن
عبد الرحمن در سالی است که وفات امام شافعی هم در همان سال است و آن سال دو صد چهارم است رحمة الله علیه
نسخه دوم از موطا نسخه عبد الله بن وهب است که از امام مالک روایت نموده و فراهم آورده اول این نسخه
اخبرنا مالك عن ابی الزناد عن الاعرج عن ابی هریرة رضی الله تعالی عنه ان رسول الله
صلعم قال امرت ان اقاتل الناس حتی یقولوا لا اله الا الله فاذا قالوا لا اله الا الله عصموا منی
دماءهم واموالهم وانفسهم الا بحقها وحسابهم علی الله واین حدیث از متفردات ابن وهب
که در موطا دیگر یافته نمی شود مگر در موطا ابن قاسم که وی نیز این حدیث را روایت نموده
وکنیت ابن وهب ابو محمد وکنیت او ابو عبد الله بن وهب بن مسلمة الفهری است که او از موالی
بنو فهر بود و مولد و مسکن او مصر است در ذیقعده سنه ۱۲۵ یکصد و بست و پنج متولد شده و از
چهار صد امام از ائمه حدیث روایت دارد از آن جمله حضرت امام مالک و لیث بن سعد و محمد بن عبد الرحمن
ابن ابی ذئب و سفیانین و ابن جریج و یونس و غیرهم در حرمین و در مصر طلب علم کرد و از وی استاد
وی لیث بن سعد چند حدیث روایت کرده گویند که حضرت امام مالک نیز از وی چند حدیث اهل
مصر روایت کرده من ذلك حدیث ابن لهیعة نهی عن بیع العربان و عبد الله بن وهب در زمان خود
حجة بود و مردم بر مرویات او کمال وثوق و اعتماد داشتند و تقلید هیچکس نمیکرد اما طریق
اجتهاد و تفقه از امام مالک و لیث بن سعد آموخته بود و از شاگردان ابن شهاب زهری قریب
بست کس را دریافته و علم ابن شهاب را که اعلم اهل مدینه بود از ایشان گرفته و با حضرت امام مالک
بست سال صحبت داشته گویند که امام مالک هیچکس را فقیه ننوشته مگر عبد الله بن وهب را که او را

بایں طور می نوشت الی فقیہ مصر ابی محمد التقی و امام مالک یاران و شاگردان خود را در اوان تعلیم
و وعظ و نصیحت اکثر زجر و توبیخ میفرمودند مگر عبد اللہ بن وہب را کہ بکمال تعظیم و محبت او را
تعلیم میفرمودند و در کثرت احادیث دران زمان کہ ہنوز احادیث بلدان مجتمع نشدہ بود
نادرہ روزگار بود بنا بر این یک لکھہ حدیث روایت کردہ و در تصانیف او یک لکھہ بست ہزار
حدیث موجود است کذا ذکرہ الذہبی و از عجایب آنکہ ابن عدی گفتہ است کہ با وصف این کثرت
در تصانیف او ہیچ حدیث منکر یافتہ نمی شود چہ جای موضوع و ساقط از درجہ اعتبار روزی
نزد امام مالک مذکور او و مذکور ابن القاسم کہ صاحب مدونہ مشہورہ است درمیان آمد فرمود
ابن القاسم فقیہ است و ابن وہب عالم یعنی ابن القاسم مواد فقہ را استیفا نمودہ است و ابن وہب
در مواد ہر علم مثل تفسیر و سیر و زہد و رقاق و فتن و مناقب و غیرہ ذلک استیفا نمودہ است
ابن یوسف گفتہ است کہ ابن وہب جامع سہ وصف بود فقہ و حدیث و عبادت اوقات
سال خود را سہ حصہ کردہ بود یک حصہ در مجاہدہ کفار در رباط میگذرانید و یکحصہ در تعلیم
مشغول می بود و یکحصہ را در سفر حج صرف می کرد احمد کہ برادرزادہ ابن وہب است گفتہ است کہ عباد
بن محمد رئیس آن دیار ابن وہب را تکلیف قضا داد ابن وہب فرار کرد و غیبت اختیار نمود عباد
بر آشفت و خانہ مارا ہدم فرمودہ پس این خبر بسمع ابن وہب رسید دعا کرد کہ عباد
کور شود یکجمعہ نگذشتہ کہ عباد کور شد از عجائب حکایات او آنست کہ روزی در حلقہ درس خود
نشستہ بود گدای آمد و گفت یا ابا محمد آن درم کہ دیروز بمن دادہ بودی ناسرہ بر آمد ابن وہب
گفت کہ ای عزیز دستہای ما دستہای عاریتست چنانچہ بما میدہند بالشما میدہیم
گدا بر آشفت و ناسزا گفتن گرفت تا آنکہ گفت صلی اللہ علی محمد این ہمان زمان است کہ
می شنیدیم کہ دران صدقات و خیرات را از خدا تعالی بر دست منافقان این امت
خواہند نہاد و در حلقہ شخصی از اہل عراق حاضر بود بشنیدن این سوء ادب از جا رفت و بر خاست
و بر روی سائل طپانچہ زد کہ بافتاد سائل فریاد بر آورد کہ یا ابا محمد یا امام المسلمین جز

مجلس تو اینچه حرکت میکنید ابن وهب برخاست و تفتیش می نمود که این حرکت از که صادر شد
مردم گفتند ازین جوان عراقی آنجوان عراقی رو بروی ابن وهب آمد و گفت ای
استاد از تو حدیثی شنیده بودم که رسول صلی الله علیه وسلم فرموده است مَنْ حَمَى لَحْمَ مُؤْمِنٍ مِنْ
مُنَافِقٍ يَغْتَابُهُ حَمَى اللهُ لَحْمَهُ مِنَ النَّارِ چون بر حمایت کسی که محض حق ایمان دارد این
ثواب را متوقع فرموده اند بر حمایت استاد و مقتدای خلائق که تو باشی چه ثواب که نخواهند داد
من برای توقع ثواب موعود این حرکت کرده ام ابن وهب گفت اگر باین نیت کردی خدایتعالی
ترا جزای خیر دهد و اینک حدیث دیگر بشنو که آنحضرت صلی الله علیه وسلم فرموده است سیکون فی
آخر الزمان سائلین یقال لهم الغثاة لا یتوضئون لصلوة ولا یغتسلون من جنابة یخرج الناس
الی مساجدهم واعیادهم لیسألوا الله فضله ویخرجون لیسألون الناس یرون حقوقهم علی الناس
ولا یرون لله علیهم حق گویند ابن وهب روزی در حمامی داخل شد شنید که شخصی این آیته
میخواند وَاِذْ یَتَحَاجُّونَ فِي النَّارِ بیهوش شد و تا دیر بیهوش ماند و از نوادر امور او است
که او بر خود التزام کرده بود که هرگاه غیبت کسی از وی سر زند یکروزه دارد و گفت که چون بسبب
کثرت مشق این امر بر من سبک می نمود چنان قرار دادم که هرگاه غیبت کسی کنم یکدرهم صدقه
دهم این امر خیلے شاق آمد و غیبت از من موقوف شد و آورده اند که کتابیست مشهور بجامع ابن وهب
روزی کتاب اهوال القیمة از آن کتاب شاگردان او بحضور او میخواندند او را حالتی از خوف
مستولی شد که بیهوش شد بخانه برداشته بردند قدری بهوش آمد و باز لرزه و رعب بر وی می افتاد
و بیهوش میشد و در همین حال انتقال فرمود در روز یکشنبه بیست و پنجم شعبان یکصد و نود و هفت و عمر او
هفتاد و دو سال بود چون خبر او بسفیان بن عیینه رسید گفت انا لله وانا الیه راجعون این مصیبت
تمام اهل اسلام است و بعضی از صلحا او را در شب وفات خود بخواب دیدند که دستارخوان
برچیده اند و میگویند که دستارخوان علم برداشته شد عبدالله بن وهب تصانیف بسیار مفید نافع یادگار
گذاشته از انجمله است مسموعات او از امام مالک و آن سی کتاب است در مقاصد مختلفه و در موطا جمع کرده

یکی را کبیر و دوم را صغیر نام نهاده و جامع کبیر نیز دارد و کتاب الاهوال و کتاب
تفسیر الموطا و کتاب المناسک و کتاب المغازی و کتاب القدر و غیر ذلک رحمة الله
علیه و رضوانه لدیه نسخه سیوم از موطا نسخه عبد الله بن مسلمه القعنبی است و از مفردات
او که در موطا دیگر یافته نمی شود این حدیث است اخبرنا مالک عن ابن شهاب
عن عبید الله بن عبد الله بن عتبه بن مسعود عن ابن عباس ان رسول الله صلی الله علیه
وسلم لا تطروني كما أطري عيسى بن مريم انما انا عبد فقولوا عبد الله ورسوله کنیت او ابو
عبد الرحمن است و نسبت او عبد الله بن مسلمه بن قعنب الحارثی و در اصل از مدینه منوره است در
بصره ساکن شد باز بمکه انتقال نموده تولد او بعد از یکصد و سی است شیوخ بسیار را دریافته از ان
جمله است امام مالک و لیث بن سعد و ابن ابی ذیب و حماد و ابن شعبه و سلمه بن وردان و یحیی بن
معین از خلوص نیت او در این علم خبر داده گفته است که ما رأينا من يحدث لله الا وكيعا و
القعنبي و نزد محدثین مقدم بر همه اصحاب مالک است علی بن عبد الله المدینی را پرسیدند که اصحاب
مالک بعد ثم القعنبي گفت لا القعنبي ثم معن اول که در خدمت امام مالک رسیدند قراءة حدیث بسیار سماع میکرد و قراءة او پسند
خاطر نشین نیفتاد که کما ینبغی تحقیق و امعان نمیکرد پس جز موطا را بر امام رحمة الله علیه گذرانید
و تا هشت سال ملازمت امام رحمة الله علیه نموده حدیث او را اخذ کرد یکبار از بصره بمدینه منوره آمد
و امام مالک رحمة الله علیه را خبر قدوم او رسانیدند امام رحمة الله علیه یاران خود را
فرمود برخیزید تا نزد بهترین اهل زمین برویم و بر وی سلام کنیم و هرگاه بطواف
خانه کعبه زاده الله تعظیما و تشریفا مشغول می شد میگفتند که هیچ کس افضل از قعنبی رحمة الله
علیه طواف این خانه متبرکه نمی کند و او رحمة الله نیز مستجاب الدعوات بود
درین باب از وی قصه های عجیب بسیار نقل نموده اند عبد الله بن عبد الحکم
گفته که من نزد عبد الرزاق رحمة الله علیه که صاحب مصنف مشهور است رفتم
باراده طلب علم حدیث عبد الرزاق رحمة الله علیه با من خشونت کرد و منع کرد

که از من منویس و من ترا نخواهم آموخت شب هنگام بسیار مغموم شدم و بخواب رفتم جناب رسالت را
بخواب دیدم و این ماجرا را بحضور آن جناب عرض کردم فرمودند از چهار کس علم حدیث من بنویس من
عرض کردم آن چهار کس کدام کدام شخص اند سر دفتر همه قعنبی را فرمودند و سه کس دیگر را نیز نام
بردند و اکثر اهل زمان او او را از ابدال می دانستند و ببزرگی و صلاح او مجمع علیه جمیع اهل
عصر او بوده و وفات او در مکه معظمه ششم محرم سنه ۲۲۱ دو صد و بست و یک واقع است نسخه چهارم
از موطا نسخه ابن القاسم است که مشهورترین فقهاء مذهب مالکی است و اول مدون این مذهب
او ست و از متفردات این نسخه این حدیث است مالک عن العلاء بن عبد الرحمن عن ابیه
عن ابی هریرة ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال قال الله تعالی من عمل عملا اشرك
فیه معی غیری فهو له کله انا اغنی الشرکاء عن الشرك ابو عمر گفته است که این حدیث در موطا
ابن عفیر نیز یافته شده و سوای این دو موطا در موطا دیگر نیست کنیت او ابو عبد الله و نام او عبد الرحمن
بن القاسم بن خالد بن جنادة العتقی و او از اهل مصر است و عتقی نسبت او بالولا است لانه کان مولی
لزبید بن الحارث العتقی بضم العین المهملة و فتح التاء الفوقیة و در تحقیق این نسبت اختلاف است
بعضی گویند که غلامان چند از اهل طائف در ایامی که آنجناب محاصره اش فرموده بودند
گریخته مشرف باسلام شدند آنحضرت فرمودند هم عتقاء الله تعالی پس اولاد آن غلامان را عتقی
گویند و ابن خلکان نوشته است که عتقاء از یک قبیله نیستند بلکه از قبائل شتی بعضی از حجر حمیر
و بعضی از سعد العشیرة و بعضی از کنانه مصر و اکثر ایشان متوطنان مصر اند و زبید بن الحارث از حجر حمیر
بود و اصل قصه اینها این است که جماعه در زمان آنحضرت صلی الله علیه وسلم متفق شده غارتگری
و قطع طریق شیوه خود ساخته بودند خصوصا هر که باراده اسلام و ادراک شرف صحبت آن
خیر الانام مسافر میشد او را در راه میرنجانیدند آن حضرت بسوی ایشان فوجی فرستادند و ایشانرا
اسیر کرده آوردند آن حضرت همه را آزاد فرمود ازان باز آن جماعه را عتقاء گویند هر که از اولاد ایشانست
عتقی است تولد ابن القاسم در سنه ۱۳۰ یکصد و سی بوده است و از شیوخ بسیار روایت دارد و بال

بسیار در راه طلب علم حدیث صرف کرده و در زهد و تورع از عجایب روزگار بود و در صحت حدیث و حسن
روایت نادر وقت اکثر در دعای خود میگفت اللهم امتعنی من الدنیا وامنعها منی و عطایای
سلاطین و امرا هرگز قبول نمی کرد و عبد الله بن وهب که سابق حال او مذکور شد میگفت که هر که
رغبت بفقه امام مالک داشته باشد باید که صحبت ابن القاسم را محکم بگیرد که ما بچیزهای دیگر مشغول شدیم
و او منفرد بفقه اوست و لهذا فقهای مذهب مالکی مسائل مدونه او را بر جمیع روایات ترجیح میدهند
و اشهب را که یکی از اعیان مالکیه است سوال کردند که فقاهت ابن القاسم بیشتر است یا فقاهت ابن وهب
وی گفت که اگر پای چپ ابن القاسم را با تمام ابن وهب برابر کنند از وی افقه باشد اما محققین
مذهب مالکی نوشته اند که اشهب را در مسائل جراح و دیات دخل کلی بود و ابن القاسم را در مسائل بیوع
و معاملات و ابن وهب را در مسائل حج و مناسک والله اعلم و ابن القاسم گفته است که ابتدای شوق
من بصحبت امام از آن است که روزی در خواب بمن گفتند که اگر عزم طلب داری و علم حق را دوست داری
پس ترا باید که بعالم الآفاق رجوع آری گفتم که آن عالم آفاق کیست و نام او چیست گفتند امام
مالک و ابن القاسم نیز اوقات سال را تقسیم کرده بود چهار ماه در اسکندریه می ماند برای جهاد
کفار روم و بربر و زنگ و سه ماه در سفر حج و زیارت پیغمبر صرف می کرده و پنج ماه باقی در تعلیم
علم مشغول می شد روزی مذکور نزد امام مالک در میان آمد فرمودند خدایش بعافیت دارد او بنایی است پر از
مشک و زروقی در شرح رساله در تحت این قول که ومن قرأ القرآن فی سبع فذلك حسن نوشته است
که ابن القاسم در رمضان دو صد ختم قرآن می کرد و اسد بن الفرات گفته که ابن القاسم در غیر رمضان
نیز دو ختم قرآن می کرد چون من بخدمت او رسیدم و او را ترغیب بنشر علم کردم یک ختم موقوف داشت
و یک ختم را تا آخر عمر مواظبت نمود و نزد او از مسائل امام مالک مرحوم از آن جناب پرسیده بودند
و او جواب آن صاف فرموده بود سه صد جلد بود وفات او در مصر است در سنه ۱۹۱ یکصد و نود و یک و او را
بعد از موت بخواب دیدند و پرسیدند که چه چیز ترا در عالم سودمند افتاد گفت چند رکعتی که در اسکندریه
گذارده بودم پرسیدند که این مسائل فقه کجا رفت گفت هیچ ندیدم و بدست خود اشاره نمود که آنهمه را

هبائی منثورا یافتم راقم حروف میگوید از ینجا کسی را وهم راه نزند که اشتغال بالعلم هیچ نیست هرچه هست اشتغال بعبادت است زیرا که اشتغال بعلم نیز نوعی از عبادات بلکه بهترین عبادات است وتحقیق آن است که نفوس انسانیه در اشتغال خود مختلف اند بعضی را از یک تاثیر عظیم در قوی نفسیه حاصل میشود و بعضی را از شغل دیگر و در عالم برزخ ظهور آن تاثیر عظیم واقع میشود و آن همه اشغال فی نفسها محمود اند و گاهی در شغل قلیل سهل نیت صالحه دست میدهد و در شغل دیگر اگرچه کثیر و عمده باشد آن قسم نیت صالحه حاصل نمیگردد ان الله لا ینظر الی صورکم ولکن ینظر الی قلوبکم ونیاتکم قاعده مقرریست فلیفهم ذلک نسخه پنجم از موطا روایت معن بن عیسی است واز مفردات او این حدیث است که در موطا دیگر یافته نمیشود مالک عن سالم ابی النضر مولی عمر بن عبید الله عن ابی سلمة بن عبد الرحمن عن عائشة انها قالت کان رسول الله صلی الله علیه وسلم یصلی من اللیل فاذا فرغ من صلوته فان کنت یقظانة تحدثت معی والا اضطجع حتی یاتیه الموذن

کنیت او ابویحیی است ونسب او نسبتا و معن بن عیسی بن دینار المدنی القزاز بهرد و زای معجمه نسبت بقز فروشی و قز ابریشم خام غیر منسوج را گویند و او اشجعی است بولا یعنی از موالی بنی اشجع بود واز کبار اصحاب مالک و مفتیان و محققان آن عصر بود گویند که وی ربیب امام بود و چون هارون رشید با دو پسر خود که امین و مامون بودند بشوق استماع موطا نزد امام مالک آمد قاری موطا همین معن بن عیسی بود و هارون با هردو پسر خود استماع میکرد و خیلی ملازم صحبت امام بود و اکثر در حجره امام میماند و هرچه از زبان امام برمی آمد آنرا می شنید و مینوشت و چون امام مالک کلان سال شده محتاج عصا گشت معن بن عیسی بجائی عصای او بود بر دوش او تکیه کرده تا مسجد نبوی برای اقامت جماعت میرفت بنابرین او را عصای مالک میگفتند روایات او در بخاری و مسلم و ترمذی و دیگر کتب معتبره بسیار است از امام مالک حاصل نیز سلسله سماع داشت در مدینه منوره در ماه شوال سنه یکصد و نود و هشت ۱۹۸ برحمت الهی پیوست نسخه ششم از موطا روایت عبد الله بن یوسف تنیسی و تنیس شهریست در مغرب که عبد الله بن یوسف اخر ها در ان

اشتغال بعلم نیز نوعی از عبادات است

سکونت ورزیده الا او در اصل دمشقی است از متفردات او این حدیث است مالک عن ابن شهاب
عن حبیب مولی عروة عن عروة بن الزبیر ان رجلا سأل رسول الله صلی الله علیه وسلم ای
الاعمال افضل قال ایمان بالله قال فای العتاقة افضل قال انفسها قال فان لم اجد یا رسول الله
قال تضع لصانع او تعین اخرق قال فان لم استطع یا رسول الله قال یدع الناس من شرک فانها
صدقة تتصدق بها علی نفسک ابو عمر گفته است این حدیث را در موطا ابن وهب نیز یافته ام و در
موطای دیگر نیست کنیت او ابو محمد و نسب و نسبت او عبد الله بن یوسف الکلاعی الدمشقی ثم
التنیسی است بخاری از وی بلا واسطه روایات بسیار دارد مرد متورع و خیره و بزرگ بود بخاری
و ابو حاتم در توثیق و تعدیل او مبالغه بسیار نموده اند نسخه هفتم از موطا روایت یحیی بن بکیر و از متفردات
او این حدیث است که در موطا دیگر یافته نمیشود مالک عن عبد الله ابن ابی بکر عن عمرة عن عائشة رضی الله
عنها ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال مازال جبریل یوصینی بالجار حتی ظننت انه لیورثه
و یحیی بن بکیر میگفت که من موطا را بر امام مالک چهارده بار گذرانیده ام اکثر آن چهارده
سماع بود و در موطا او چهل حدیث ثنائی است که درمیان امام مالک و جناب رسالت
بیش از دو واسطه واقع نشده و این چهل حدیث را اهل دیار مغرب رساله جدا نوشته اند و در
مقام تحصیل اجازت موطا همان را بر استاد میگذرانند و اول آن چهل حدیث این است مالک از
نافع روایت میکند و او از ابن عمر که آنحضرت صلی الله علیه وسلم فرمود کسی را نماز عصر فوت شد
گویا خانمان او بتاراج رفت و کنیت یحیی بن بکیر ابو زکریا است و نام پدر او عبد الله و بکیر نام جد او است که
بآن مشهور شده و او از ساکنان مصر است و او را مخزومی نیز گویند زیرا که از موالی بنی مخزوم بود شاگرد
امام مالک و لیث بن سعد است و از انها و بزرگ استفاده تمام دارد و بخاری بیواسطه و مسلم بیک واسطه از وی در صحیحین خود
روایت بسیار دارند و هر که از محدثین او را توثیق کرده بسبب علم و وقوف احوال او است لا صدق و امانت او و مثل
آفتاب در آن عصر مشهور بود و ابو حاتم و نسائی در وثوق او تردد کرده اند و چندان معتبر نمیدارند لیکن حق این است که در باب او
و حفظ و علم و راستی و دیانت او حرفی نیست و جائیکه بخاری و مسلم بر او اعتماد کرده باشند سخن دیگران را درین مقام گنجایش نمیماند و هاشت

نسخهٔ ہشتم از موطا روایت سعید بن عفیر است و از متفردات او این حدیث است اخبرنا مالک عن ابن
شهاب عن اسمعیل بن محمد بن ثابت بن قیس بن شماس عن ثابت بن قیس بن شماس انه قال
یا رسول الله لقد خشیت ان اکون قد هلکت قال لم قال نهانا الله تعالی ان نحمد بما لم نفعل
واجدنی احب الحمد ونهانا الله عن الخیلاء وانا امرء احب الجمال ونهانا الله ان نرفع اصواتنا
فوق صوتک وانا امرء جهیر الصوت فقال النبی صلعم یا ثابت اما ترضی ان تعیش حمیدا
وتموت شهیدا وتدخل الجنة قال مالک فقتل ثابت بن قیس بن شماس یوم الیمامة شهیدا
سعید بن عفیر از مشاهیر علماء مصر است کنیت او ابو عثمان و نسب وی سعید بن کثیر ابن عفیر بن مسلم
انصاری بالولاء است او نیز از شاگردان امام مالک و لیث بن سعد است بخاری و دیگر محدثین معتبرین ازو
روایت دارند و او را در علم حدیث و علوم دیگر هم بکمال بود خصوصاً علم انساب و تواریخ و واقعات عرب
و اخبار گذشته آن مرحوم و درینباب حافظه عجیبی داشت و در فصاحت و علوم ادبیه نیز سرآمد
ابنای روزگار بود و خیلی خوش محاوره و نیک صحبت بود هرگز از مجالسه او کسی ملول نمی شد و شعر خوب
دارد ولادت او در سال یکصد و چهل و شش واقع است و وفات او در رمضان در سال دوصد و بیست
و شش بوده نسخهٔ نهم از موطا روایت ابو مصعب زهری است و این حدیث را از متفردات او
نوشته اند اخبرنا مالک عن هشام بن عروة عن ابیه عن عائشة رضی الله عنها ان
رسول الله صلی الله علیه وسلم سئل عن الرقاب ایها افضل قال اغلاها ثمنا وانفسها عند اهلها
لیکن ابن عبد البر گفته است که این حدیث در نسخهٔ یحیی بن یحیی اندلسی نیز موجود است و نام و نسب ابو مصعب
احمد بن ابی بکر القسم بن الحارث بن زرارة بن مصعب بن عبد الرحمن بن عوف زهری است و او را
عوفی نیز گویند یکی از شیوخ اهل مدینه است و قاضی و مفتی آن بلده منوره بود و در سنه ۱۵۰ یکصد پنجاه و
متولد شده و ملازمت امام مالک اختیار نموده و تفقه تام نصیب او شده و از ابراهیم بن سعد مدنی نیز روایت
بسیار دارد و اصحاب صحاح ستة ازو روایت می آرند الا آنکه نسائی بواسطه روایت می کند عمر او نود و
دو سال شده در موطا او و موطا ابو حذافه سهمی بقدر صد حدیث زیاده از موطاهای دیگر یافته می شود

گویند که موطاء او نسخه آخرین است که بر امام مالک گذرانیده اند و هم چنین موطاء ابوحذافه پس یادداشتها
از قبیل مسوده محو نیست و اهل مدینه را اعتقاد چنین بود که تا وقتیکه ابو مصعب زهری در میان ما زنده است
ما بر اهل عراق در علم حدیث و فقاهت غالبیم در خدمت قضا بود که قضاء او رسید و در رمضان سال چهل و
در بعد ماتین وفات یافت **نسخه دهم** از موطاء روایت مصعب بن عبد الله زهری است و
گویند که این حدیث از متفردات اوست لیکن ابن عبد البر این حدیث را در نسخه یحیی بن بکیر
و سلمان نیز یافته است مالک عن عبد الله بن دینار عن عبد الله بن عمر ان رسول الله صلعم
قال لاصحاب الحجر لا تدخلوا علی هؤلاء القوم المعذبین الا ان تکونوا باکین فان لم تکونوا باکین
فلا تدخلوا علیهم ان یصیبکم مثل ما اصابهم **نسخه یازدهم** از موطاء روایت محمد بن مبارک
صوری است **نسخه دوازدهم** از موطاء روایت سلمان بن برد است فازین دو نسخه و احادیث
آنها راقم الحروف را اطلاعی حاصل نشد مگر آنکه غافقی کتابی نوشته است که او را مسند احادیث
الموطاء من اثنتی عشر روایة نام کرده و دران کتاب از خود تا امام مالک سند برجال صحیح می آرد
در جمیع احادیث این دوازده نسخه آن کتاب را از شیخ خود راقم حروف نیز اخذ کرده است و مطالعه
کرده و غالبا غافقی را تا اصحاب این نسخه دو واسطه می باشد و تا امام مالک سه واسطه و در آخر آن مسند
نوشته است که مجموع احادیث موطاء ازین نسخ دوازده گانه ششصد و شصت و شش حدیث است
ازان جمله نود و هفت حدیث مختلف فیه است که بعضی اهل نسخ دارند و بعضی ندارند و باقی متفق علیه
که در جمیع نسخ موجود است ازانجمله بیست و هفت حدیث مرسل است و پانزده حدیث موقوف و شیوخ
امام مالک که بنام درین مسند مذکور شده اند هفتاد و پنج کس اند و دو جا بے تعیین نام باین عبارت
مذکور اند مالک عن الثقة عنده و آنچه امام مالک گفته بلغنی بی ذکر راوی آن پنج موضع است
و عدد جمله رجال صحابه که درین مسند مذکور اند هشتاد و پنج است و از زنان صحابیه بیست و سه و از تابعین
چهل و هشت کس اند راقم الحروف گوید چون این کلام منجر شد بذکر مسند غافقی لابد برخی از احوال
او نیز نگاشته می آید او ابو القاسم عبد الرحمن بن عبد الله بن محمد الغافقی الجوهری است

از مشیوخ فسطاط است که شهریست مشهور و بنام متصل دمشق شاگرد حسن بن رشیق و ابن شعبان
و دیگر محدثان عمدهٔ آن دیار است و مرد فقیه متورع بود و در آمد و رفت به خود بند کرده بود و هرگز خود را
فقها شمار نمیکرد و در خانهٔ خود منزوی و معتزل میگذرانید کم بر می آمد و کتاب نفیس از تصانیف او یادگار
مانده یکی مسند موطا و دوم مسند ما لیس فی الموطا و او در مذهب مالکی بود در سنه سه صد و هشتاد
و یک در ماه رمضان وفات یافت و درینجا باید دانست که دو کس از امام مالک موطا را روایت
کرده اند و نام هر دو یحیی بن یحیی است یکی از آنها همان است که در بیان نسخهٔ اولی احوال او گذشت و
او مشهور ترین نسخه های موطا است لیکن در صحیحین بلکه در صحاح سته اصلا روایت او وارد نشده
بجهت کثرت اوهام او و این بزرگان او را ترک کرده اند دوم یحیی بن یحیی بن بکیر بن عبد الرحمن التمیمی
الحنظلی النیشاپوری است که در سنه دو صد و بست و دو وفات یافته و روایت او در بخاری و
مسلم موجود است کسانی را که وقوف تمام بر رجال حدیث نمی باشد درین هر دو اشتباه پیدا
میکنند نسخهٔ سیزدهم از موطا روایت یحیی بن یحیی تمیمی است در باب ما جاء فی
اسماء النبی صلعم میگوید و این باب آخر ابواب موطا است که بدان تمام شده مالک
عن شهاب عن محمد بن جبیر بن مطعم ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال لی خمسة اسماء انا
محمد وانا احمد وانا الماحی الذی یمحو الله بی الکفر وانا الحاشر الذی یحشر الناس علی
قدمی وانا العاقب نسخهٔ چهاردهم از موطا روایت ابو حذافه سهمی است
و نام او احمد بن اسمعیل است و او آخر اصحاب امام مالک باعتبار وفات است در بغداد
مرده است روز عید الفطر در سال دو صد و پنجاه و نه لیکن در شرائط حدیث آن
معتبر نبود لهذا دار قطنی او را تضعیف میکرد و میگفت که بعضی مردم احادیث دیگر را خارج
از موطا در موطا داخل کرده بروی خواندند و او متنبه نشد و خطیب گفته است که دار قطنی دروغ
نمی گفت لیکن بسبب سادگی و غفلت درین ورطه می افتاد و برقانی که شاگرد دار قطنی است گفته
است که من از دار قطنی پرسیدم که کجا ظاهر من میرسد که کتابی که در وی فقط احادیث صحیح باشد جمع

نسخهٔ سیزدهم

نسخهٔ چهاردهم

کنم

کنز روایت ابو حذافه راهم درج نمایم گفت چه باک است اما ابن عدی گفته است که ابو حذافه از
امام مالک سخنان بی اصل و باطل روایت میکند اعتبار نباید کرد و غالباً سبب این قباحت
آنست که او مرد مغفل بود مردم اوراق بسیار میدادند و احادیث دیگر را که غیر معتبر بود در
موطا درج کرده پیش او میخواندند و او همه را روا میداشت نه آنکه خود در وضع بکوشد چنانچه دار قطنی در
حال او باین معنی تصریح کرده و او در اصل قریشی بود از بنی سهم که یکی از شعبهای قریش است و در مدینه
ساکن بود و آخرها در بغداد سکونت اختیار نمود و قریب صد سال عمر یافت نسخه پانزدهم از موطا روایت
سوید بن سعید و از منفردات او این حدیث است مالک عن هشام بن عروة عن ابیه عن عبد الله
بن عمرو بن العاص ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال ان الله لا یقبض العلم انتزاعاً ینتزعه
من الناس ولکن یقبض العلم بقبض العلماء فاذا لم یبق عالماً اتخذ الناس رؤساً جهالاً فسئلوا
فافتوا بغیر علم فضلوا واضلوا کنیت او ابو محمد سوید بن سعید الهروی است و او را حدثانی نیز
گویند مسلم و ابن ماجه از وی روایت دارند و او را معتبر شمارند ابو القاسم بغوی گفته است که او از حفاظ
بود و امام احمد بن حنبل در بعضی امور بر وی گرفت میکردند و محققین این فن گفته اند که او چون از نوشته خود
روایت می کرد و احتیاط می کرد و چون از یاد خود املا می کرد خطا می نمود و آخرها بسبب کبر سن و شیخوخیت و ضعف بصارت خلل در حافظه
قابل اعتماد نمانده بود و احادیث او منکرات بسیار یافته اند اما مسلم آن مناکیر را رد کرده از اصول معتبر او فایده ها گرفته
در شوال سنه چهل بعد المائتین وفات او است نسخه شانزدهم از موطا روایت امام محمد بن الحسن الشیبانی است و امام مذکور بجهت
شهرت و کثرت احوال او بیان محتاج تعریف و توصیف نیست و موطا خود را بحدیث ختم نموده چنانچه مالک عن
عبد الله بن دینار عن ابن عمر ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال انما اجلکم فیما خلا من الامم کما بین صلوة العصر الی مغرب الشمس و
انما مثلکم و مثل الیهود والنصاری کرجل استعمل عمالا فقال من یعمل لی الی نصف النهار علی قیراط قیراط فعملت الیهود
ثم قال من یعمل لی من نصف النهار الی العصر علی قیراط قیراط فعملت النصاری علی قیراط قیراط ثم قال من یعمل لی
من صلوة العصر الی مغرب الشمس علی قیراطین قیراطین الا فانتم الذین تعملون من
صلوة العصر الی مغرب الشمس علی قیراطین قیراطین قال فغضب الیهود والنصاری

نسخه پانزدهم

نسخه شانزدهم

وقالوا نحن اکثر عملاً واقل عطاءً قال هل ظلمتکم من حقکم شیئاً قالوا لا قال فانه فضلی اوتیه من اشاء ثم قال محمد هذا الحدیث یدل علی ان تاخیر العصر افضل من تعجیلها الا تری جعل ما بین الظهر الی العصر اکثر مما بین العصر الی المغرب فی هذا الحدیث ومن عجل العصر کان ما بین الظهر الی العصر اقل مما بین العصر الی المغرب فهذا یدل علی تاخیر العصر وتاخیر العصر افضل من تعجیلها ما دامت الشمس بیضاء نقیة لم یخالطها صفرة وهو قول ابی حنیفة والعامة من فقهائنا رحمهم الله تعالی انتهی راقم الحروف گوید آنچه امام محمد ازین حدیث استنباط کرده اند صحیح است مدلول حدیث همین قدر است که ما بین صلوة العصر الی مغرب الشمس کمتر از ما بین نصف النهار الی صلوة العصر باید تا قلت عمل و کثرت عطا که مقصود از تشبیه است درست گردد و این معنی بدون تاخیر عصر از اول وقت آن متحقق نمی شود اما آنچه از بعضی فقها منقول است که باین حدیث تمسک کرده اند در انکه وقت عصر از ما بعد المثلین شروع می شود و قبل از ان وقت ظهر است پس دلالت حدیث بران ممنوع است آری اگر لفظ ما بین وقت العصر الی الغروب می بود گنجائش این استدلال می شد لفظ ما بین صلوة العصر الی مغرب الشمس است وظاهر است که صلوة العصر در اول وقت متحقق نمی شود تا مدعا را تمسک کرده و مدار تشبیه بر مقاله ما بین نماز عصر است بر وفق آنچه معمول آن جناب بود تا وقت غروب آن کمتر از ما بین ظهر و عصر می شد گو از ابتدائی وقت عصر تا غروب مساوی آن باشد و اگر کسی را بخاطر رسد که تشبیه برای تفهیم است و درین صورت تخییل لازم آید زیرا که صلوة عصر را تعیینی نیست هر کسی در وقتی از اوقات متسعه می خواند بخلاف وقت عصر که فی نفسه متعین است گوئیم تشبیه برای تفهیم مخاطبین است و مخاطبین وقت متعارف نماز آن جناب را می شناختند پس نسبت بایشان بوجه احسن تفهیم متحقق شد و دیگر آنرا که بسماع از ایشان این معنی واضح شد و تفهیم متحقق شد نظیرش آنکه حضرت عائشه در وقت معمول نماز عصر آنجناب فرموده است کان یصلی العصر والشمس فی حجرتها لم یظهر الفیئ بعد ومعلوم است که این بیان و تعبیر از کسانی را که آن حجره مبارک را دیده باشند و بودن آفتاب در زمان حجره و ظهور سایه را در ان تعقل کرده

باشند فایده نمی کند کذا هذا و نیز باید دانست که آنچه در کلام امام واقع شده که ومن عجل العصر کان
ما بین الظهر الی العصر اقل مما بین العصر الی المغرب بظاهر مخدوش است زیرا که موافق قاعدهٔ ظلال
انقضاء مثل وقتی می شود که ربع النهار باقی میماند و در اکثر بلدان پس وقتین مساوی باشند نه زیاده وکم
میتوان توجیه کرد که مراد امام از ما بین الظهر ما بین وقت المتعارف للصلوة است یعنی از ابتدای
وقت متاخر خصوصًا در ایام صیف که ابراد آن مستحب است والله اعلم و این نسخه موطا را ملا علی قاری
از متاخرین شرح کرده اند و هو مروج و مشهور فی هذه الدیار و از متعلقات موطا دیگر دو کتاب است
از تصانیف ابن عبد البر نام یک کتاب التقصی لما فی الموطا من الاحادیث است در انجا احادیث
موطا را استیفا نموده است و تقصی بقاف بعد التاء الفوقیة بمعنی دور رفتن است و مراد مبالغه است در جمع
احادیث موطا از نسخ آن و نام دوم کتاب الاستذکار المذاهب علماء الامصار فیما تضمنه الموطاء من معانی
الرأی والآثار و مقاصد این هر دو کتاب از نامهای ایشان ظاهر می شود حاجت بیان نیست و این کتاب اخیر
بسیار رائج و متعارف است و کتاب اول نیز یافته می شود و مشارق قاضی عیاض شرح صحیحین و موطاست
و امام نودی که نام و عبد الملک مروان بن علی است نیز بر موطا شرحی مسمی بکشف المغطی وارد بسیار مفید
و نافع در دیار مغرب مشهور است و از متاخرین شیخ جلال الدین سیوطی نیز شرحی دارد مسمی بتنویر الحوالک فی
شرح موطا مالک در این دیار بسیار یافته می شود و حضرت شیخنا و قدوتنا فی کل العلوم والامور شیخ
ولی الله دهلوی قدس الله سره العزیز دو شرح نوشته اند بر احادیث و آثار موطا بروایت یحیی
بن یحیی لیثی و اقوال امام مالک و بعضی بلاغیات ایشان را حذف فرموده اول خیلی دقیق و مجتهدانه است
بزبان فارسی نام او مصفی فی احادیث الموطا و دوم که مختصر است در آن اکتفا بر بیان مذاهب فقهاء
حنفیه و شافعیه فرموده اند و قدری ضروری از شرح غریب و ضبط مشکل داخل نموده مسمی بمسوی من
حدیث الموطا و راقم الحروف این شرح از ایشان بضبط و اتقان شنیده است **فایده مهمه**
باید دانست که از تصانیف ائمه اربعه رحمهم الله در علم حدیث امروز در دست مردم غیر از موطا موجود نیست
و مسانید دیگر ائمه که در عالم مشهور است خود ایشان به تصنیف آن نپرداخته اند بلکه دیگران بعد ایشان آمده

مرویات ایشان را جمع نموده اند و مسند فلانی مسمی کرده و بر هر عاقل پوشیده نمی ماند که مرویات شخص از
هر رطب و یابس مجموع و مخلوط می باشد تا وقتیکه خود آن شخص که اعتقاد بزرگی و فضیلت او داریم آن
مخلوط را تمیز نکند و بارها بنظر امعان و تعمق مطالعه ننماید و شاگردان خود را تعلیم نکند محل اعتماد چه قسم تواند
بود و تفصیل این اجمال آنکه مسند حضرت امام اعظم که بالفعل مشهور است تالیف قاضی القضاة ابو المؤید محمد بن محمود بن محمد
الخوارزمی است که در سنه ششصد و هفتاد و چهار آنرا ترتیب ساخته مسانید امام اعظم را که علمای سابق پرداخته بودند

مسانید امام اعظم

درین مسند جمع کرده بزعم خود هیچ چیز را از مرویات امام اعظم ترک نکرده و قبل از وی هر چند مسانید بسیار
برای مرویات امام اعظم ساخته بودند چنانچه خود مشار درخطبه این مسند نام آنها و مصنفین آنها و سند خود
تا آن مصنفین بیان نموده اما بیشتر رائج و مشهور دو مسند بود تا حال موجود و متداول است
اول مسند حافظ المحدث محمد بن یعقوب بن الحارثی دوم مسند حافظ الوقت حسین بن محمد بن خسرو
رحمة الله علیه چنانچه اجازت این هر دو مسند براقم الحروف نیز از شیوخ خود رسیده پس این مسند را
نسبت بحضرت امام اعظم کردن از آن باب است که مسند ابی بکر را مثلاً از مسند امام احمد نسبت بحضرت
ابوبکر صدیق نمائیم و از تصانیف ایشان انگاریم و آن غلط بیش نیست مسند حضرت

مسند امام شافعی

امام شافعی عبارتست از احادیث مرفوعه که امام شافعی آنرا بحضور شاگردان خود بسند
بیان می فرمود و روایت می نمود و آنچه ازین احادیث در مسموعات ابو العباس محمد بن یعقوب
الاصم از ربیع بن سلیمان در ضمن کتاب الام و مبسوط واقع شده بود آنرا یکجا جمع نموده مسند
امام شافعی نام کرده و ربیع بن سلیمان بیواسطه شاگرد امام شافعی است و همه احادیث را از امام شافعی
شنیده مگر چهار حدیث از جزو اول که بواسطه بویطی از امام شافعی روایت می کند و جامع و ملتقط
آن احادیث شخصی از نیشاپور است که او را ابو جعفر محمد بن مطر گویند و از ابواب ام و مبسوط آن
احادیث را التقاط کرده جدا نوشته و چون این همه بنظر ابو العباس اصم بود مولف مسند شافعی
او را انگارند و بعضی گویند که خود ابو العباس انتخاب آن حدیثها کرده اسمع لمحمد بن مطر کاتب محضر
بود و بهر حال این مسند نه بر مسانید ترتیب یافته است نه بر ابواب بلکه کیف ما اتفق التقاط نموده

مسند امام احمد حنبل

جدا نوشته است و لهذا اکثر اسانید در اکثر مواضع در ان یافته می شود و اول آن مسند این حدیث است
قال الامام الشافعی فیما اخرج من کتاب الوضوء یعنی من کتاب الام اخبرنا مالک عن صفوان
بن سلیم عن سعید بن سلمة رجل من آل الازرق ان المغیرة ابن ابی بردة وهو من بنی عبد الدار
اخبره انه سمع اباهریرة یقول سأل رجل عن رسول الله صلی الله علیه وسلم فقال یا رسول الله
انا نرکب البحر ونحمل معنا القلیل من الماء فان توضأنا به عطشنا افنتوضأ بماء البحر
فقال رسول الله صلی الله علیه وسلم هو الطهور ماؤه والحل میتته مسند امام احمد حنبل هم جید
تصنیف و تسوید خود آن امام عالی مقام است لیکن در وی زیادات بسیار از پسر ایشان عبد الله
است و بعضی زیادات ابوبکر قطیعی که راوی آن کتاب از پسر ایشان است نیز است و آن
کتاب مستطاب منقسم به هژده مسند اول مسند عشره مبشره است و با اینها دوم مسند اهل بیت
نبوی علیهم السلام سیوم مسند ابن مسعود چهارم مسند ابن عمر پنجم مسند عبد الله بن عمرو بن
العاص و ابی رمثه ششم مسند حضرت عباس و پسران بزرگوار ایشان هفتم مسند عبد الله
بن عباس هشتم مسند ابی هریرة نهم مسند انس بن مالک خادم رسول الله صلی الله علیه
وسلم دهم مسند ابی سعید خدری یازدهم مسند جابر بن عبد الله انصاری دوازدهم
مسند مکیان سیزدهم مسند مدنیان چهاردهم مسند کوفیان پانزدهم مسند بصریان
شانزدهم مسند شامیان هفدهم مسند انصار هژدهم مسند عائشه مع مسند النساء و تمام
کتاب را بر یکصد و هفتاد و دو جزء تقسیم نموده اند و صاحب این تجزیه حسن بن علی مذهب است
که از قطیعی روایت آن کتاب می کند و امام احمد این کتاب بطریق بیاض جمع میکرد و ترتیب و تهذیب
او از آن امام به وقوع نیامده بلکه بعد از وی پسر او عبد الله بترتیب آن بر داخته لیکن در بعضی جاها
خطاهای بسیار کرده مدنیان را در شامیان درج کرده و بالعکس حسب آنچه حفاظ متقنین بیان
ترتیب کرده اند و بعضی از محدثان اصفهان آنرا به ترتیب ابواب مرتب کرده اند اما آن
نسخه دیده نشده و حافظ ناصر الدین ابن زریق نیز آنرا بر ابواب مرتب ساخته لیکن

لیکن آن نسخه هم در حادثه تیمور که بر دمشق واقع شده مفقود گشت و حافظ ابوبکر بن محب الدین آنرا
بر معجم حروف ترتیب داده لیکن در اسماء مقلین فقط و حافظ ابو الحسن هیثمی احادیثی را که در مسند
امام احمد زائد بر احادیث صحاح سته است جدا کرده بر ابواب مرتب ساخته و در اینجا باید دانست که
قطیعی بصیغه تصغیر نیست بلکه بفتح قاف و کسر طاء است و آن نسبت بقطیعه است که نام سه محله است
در بغداد در قاموس می گوید القطیعة کشریعة محال ببغداد اقطعها المنصور اناساً من اعیان دولته
لیعمروها ویسکنوها و بعد از آن همه آن محال را شمرده می گوید منها قطیعة الدقیق و منها احمد بن جعفر بن حمدان
المحدث راقم الحروف می گوید همین است ابوبکر قطیعی و تفسیر قطیعه در لغت هندی کتره است و امام
احمد بن حنبل را ورای این مسند که فرصت تبییض و ترتیب و تهذیب آن نیافته مصنفات دیگر است از انجمله کتاب تفسیر
بیاسبطو و کتاب الزهد و کتاب الناسخ والمنسوخ و کتاب المناسک الکبیر و کتاب المناسک الصغیر و کتاب حدیث
شعبه و او را تصنیفی است در فضائل صحابه و او را تصنیفی است در فضائل ابوبکر و تصنیفی دیگر در فضائل حسنین و
کتابی است در تاریخ و کتاب الاشربه نیز از مصنفات اوست لیکن این همه تصانیف او در اصول مذهب
ماخذ ان واقع شده مثل موطا بلکه از قبیل فوائد دینیه است که سائر محدثین در آن با وی شرکت بلکه تفوق
دارند والله اعلم و مسند امام احمد مشهور آنست که در اصل سی هزار و با زیادات پسر ایشان عبدالله
چهل هزار حدیث است اما بعضی از محدثین از بعضی ثقات و شیوخ خود نقل کرده اند که همگی سی هزار حدیث است
والله اعلم و ممکن است تطبیق باسقاط مکرر و شمار آن پس هر دو قول صحیح باشند و اینجا باید دانست
که نزد محدثین هرگاه که صحابی مختلف شد حدیث دیگر گشت گو الفاظ و معنی و قصه متحد باشد بر خلاف عرف
فقهاء که نزد ایشان عبارت بمعنی است فقط تا وقتیکه اصل معنی واحد است حدیث واحد است بلکه خصوصیات
زائده بر اصل معنی هم نزد ایشان دخل ندارد و محط فایده و ماخذ حکم را می بینند و الحق نظر ایشان که
استنباط است همین را تقاضا میکند و امام احمد چون از مسوده این مسند فارغ شد همه اولاد خود را
جمع کرده بر ایشان خواند و گفت این کتابیست که من آنرا جمع کرده ام و چیده ام از زیاده از هفت لکهه و
پنجاه هزار حدیث یعنی طرق پس اگر مسلمانان را اختلافی واقع شود در حدیثی از احادیث پیغمبر علیه السلام

باید که باین کتاب رجوع آرند پس اگر درین کتاب مسطور است وی باید یافت والا نامعتبر شناسند و آن تتمیم حروف گوید مراد ایشان همان احادیث ست که بدرجه شهرت یا تواتر معنی نرسیده اند والا احادیث صحیحه مشهوره بسیار است که در مسند ایشان نیست و اول مسند امام احمد مسند ابی بکر صدیق ست و اول احادیث آن حدیث ابی بکر صدیق ست که ایشان در خلافت خود بالای منبر برآمدند بعد از حمد و ثنای الهی فرمودند که ای مردمان شما این آیت را می خوانید یَا اَیُّهَا الَّذِیْنَ اٰمَنُوْا عَلَیْکُمْ اَنْفُسَکُمْ لَا یَضُرُّکُمْ مَّنْ ضَلَّ اِذَا اهْتَدَیْتُمْ و معنی این را چنین می فهمید که ای مسلمانان شما فکر جانهای خود کنید اگر شما راه یافته شدید از گمراهی گمراهان شما را چه ضرر است پس امر معروف و نهی از منکر ضرور نیست حال آنکه من از حضرت رسول الله صلعم چنین شنیده ام که اگر مردم بر امر غیر مشروع سکوت نمایند و تغییر و تبدیل آن نکنند خوف آنست که حق تعالی بعقوبت گرفتار سازد هم گناهگار را و هم سکوت کنندگان را زیرا که اینها نیز بترک وعظ و نصیحت و تغییر نامشروع گناهگار شدند پس معنی چنین ست که شما فکر جانهای خود کنید یعنی آنچه بر ذمه شماست از واجبات بجا آرید و منجمله آن امر معروف و نهی عن المنکر نیز است و بعد از آن شما که از طرف خود سعی کردید و مردم باز نماندند دران صورت بری الذمه شدید و شما را از معصیت آنها ضرری نخواهد شد و در عقوبت گرفتار نخواهید گشت مسند ابو داود طیالسی و اول مسند او مسند ابی بکر ست و اول آن این حدیث حدثنا شعبة قال اخبرنی عثمان بن المغیرة قال سمعت علی بن ربیعة الاسدی یحدث عن اسماء او ابن اسماء الفزاری قال سمعت علیا رض یقول اذا سمعت من رسول الله صلی الله علیه وسلم حدیثا ینفعنی الله بما شاء الله ان ینفعنی به قال علی حدثنی ابو بکر وصدق ابو بکر ان رسول الله صلعم قال ما من عبد یذنب ذنبا ثم یتوضا و یصلی رکعتین ثم استغفر الله الا غفر الله له ثم تلی هذه الایة وَالَّذِیْنَ اِذَا فَعَلُوْا فَاحِشَةً اَوْ ظَلَمُوْا اَنْفُسَهُمْ والایة الاخری وَمَنْ یَّعْمَلْ سُوْٓءًا اَوْ یَظْلِمْ نَفْسَهٗ انتهی نام او سلیمان بن داود بن الجارود طیالسی ست و در اصل از شهر فارس بود و آخرها سکونت بصره اختیار نمود از محدثان آنجا مثل شعبه و هشام دستوائی و ابن عون و غیرهم روایات

بسیار داشت و احادیث طویله را نیک محفوظ میداشت و درین صنعت در اهل زمان خود معروف و مشهور
بود از هزار شیخ اخذ علم حدیث نموده و مردم بسیار از وی روایت کردند و منتفع شدند و گویند
آنچه از وی نوشته اند در شمار چهل هزار حدیث رسیده یعنی طریق حدیث و آثار و موقوفات در سنه
دوصد و چهار وفات یافت و هشتاد سال عمر داشت یحیی بن معین و ابن المدینی و فلاس و وکیع و
دیگر علماء رجال او را تعدیل و توثیق مفرط نموده اند والحق همین قسم مردی بود این ابوداود نه آن
ابوداود است که سنن او از صحاح سته است بلکه این مقدم است بر وی بزمان بسیار چنانچه از
تاریخ وفات او ظاهر گشت اصحاب صحاح است غالباً از وی بیک واسطه روایت می کنند

مسند عبد بن حمید بن نصر الکشی اول آن نیز مسند ابی بکر است و اول مسند ابی بکر
این حدیث است اخبرنا یزید بن هارون قال اخبرنا اسمعیل بن خالد عن قیس بن ابی حازم
عن ابی بکر الصدیق قال انکم تقرؤن هذه الآیة یا ایها الذین آمنوا علیکم انفسکم لا یضرکم
من ضل اذا اهتدیتم قال سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول
ان الناس اذا راوا الظالم فلم یاخذوا علی یدیه اوشک ان یعمهم الله بعقاب
در قاموس میگوید در باب شین معجمه الکش بالفتح قریه بجرجان و در سین مهمله میگوید
الکس بالکسر والفتح بلد قریب سمرقند ولا یقال بالشین المعجمة فانها سند کر کنیت ابو محمد و نام
او عبد الحمید بن حمید بن نصر است مردم تخفیف کرده و بر عبد اکتفا نمودند عبد بن حمید مشهور شد
انصر و صد سال هجری از وطن خود رحلت نمود و شوق طلب علم حدیث او را در جوانی پیدا
گشت از یزید بن هارون و عبد الرزاق و محمد بن بشیر و دیگر ائمه فن حدیث استفاده نموده مسلم رحمه الله
صاحب صحیح و ترمذی رحمه الله و دیگر محدثین از وی روایات بسیار دارند و بخاری رحمه الله بطریق
تعلیق از وی در دلائل النبوة از صحیح خود روایت دارد و نام او عبد الحمید گفته از ین ائمه این فن بود
و خیلی ثقه و معتبر در سنه دوصد و چهل و نه رحلت او ست و از تصانیف او یکی این مسند است
که او را مسند کبیر گویند سبحه اکنه از ین مسند انتخابی کرده مسند صغیر درست کرده اند و دیگر تفسیر است

که مسند اول است که مشهور در دیار عرب و دیگر تصانیف نیز دارد مسند حارث بن اسامه
باید دانست که در اصطلاح محدثین اگر کتابی را بر ابواب فقه بنا نهند از ایمان و طهارت و صلوة و
صوم الی الآخر سنن گویند و اگر بر صحابه ترتیب دهند مثلاً روایات ابوبکر صدیق رضی الله عنه
جدا نویسند و روایات عمر بن الخطاب جدا و علی هذا القیاس این را مسند نامند و اگر بر شیوخ خود
ترتیب دهند مثلاً احادیثی که از احمد نام شنیده باشند جدا نویسند و از محمد نام جدا و علی هذا القیاس
آن را معجم خوانند اما بعضی کتب بر خلاف این اصطلاح مسند مشهور شده چنانچه مسند دارمی و این مسند یعنی
مسند حارث بن اسامه زیرا که مسند دارمی بر ابواب مرتب است و این مسند بر شیوخ است اما
مرتب است چنانچه اول مسند او مسند یزید بن هارون است میگوید اخبرنا یزید بن هارون نا
زکریا بن ابی زائده عن الشعبی عن عبد الله بن عمرو بن العاص قال قال رسول الله صلعم مسلمان کسی که مسلمان دیگر
از دست و زبان او سالم مانند یعنی کسی را بدست و زبان ایذا نرساند و بد نگوید و کنیت او نیز
ابو محمد است و ابن ابی اسامة او را نسبت بجد گویند و نام پدر او محمد است و نام
او ابو اسامة داهر است و از قبیله بنی تمیم است از ساکنان بغداد است از یزید بن
هارون و روح بن عباده و علی بن عاصم و واقدی و دیگر علمای حدیث اخذ
علم کرده مردم معتبر را در استفاده از وی تا اندازه تردد بود زیرا که وی بر روایت حدیث
زر میگرفت و اجرت میخواست اما ابو حاتم و ابن حبان و ابراهیم حربی و دار قطنی
و دیگر محققین این شان یعنی احوال رجال او را توثیق نموده اند و صدوق دانسته
و زر گرفتن او بر روایت حدیث از آن بود که مرد فقیر و عیالدار بود و
دختران بی شوهر در خانه داشت میگفت که من شش دختر
دارم که کلان تر آنها هفتاد و هفت ساله و خورد تر اینها شصت
و شصت ساله است و هیچ یک را کدخدا نکرده ام که اسباب تزویج
میسر نیامد و با اغیار از دواج دهم و اگر خواستگاری آمد فقیر بود

نخواستم که اسباب آن داماد عیال بسیار زیاده شود و بار او را بر دارم و بجهت کمال فقر و هم برای آنکه
موت نصب العین باشد لکن خود را درست ساخته بر میخی که در دیوار مسکن او بود معلق می داشت و
بر قالی چون ازو دارقطنی بپرسید که حدیث او را در صحاح داخل کنم فرمود البته داخل کن آنوقت و هفت سال
عمر یافت و در سال دو صد و هشتاد و دو هجری رحلت نموده روز وفات او روز عرفه بود و مسند بزار
را مسند کبیر نیز گویند اول آن مسند ابی بکر است و اول مسند ابی بکر رض ما رواه عمر رض عن ابی بکر و اول
آن این حدیث حدثنا سلمة بن شبیب قال حدثنا عبد الرزاق قال اخبرنا معمر عن
الزهری عن سالم عن عبد الله بن عمر عن عمر ح وحدثنا عمر بن الخطاب قال حدثنا الحکم
ابن نافع ابو الیمان قال حدثنا شعیب بن ابی حمزة عن الزهری قال حدثنی سالم بن عبد الله
انه سمع ابا عبد الله بن عمر ان عمر بن الخطاب رضی الله تعالی عنه قال لما تایمت حفصة من
خنیس بن حذافة السهمی وکان من اصحاب النبی صلی الله علیه وسلم قد شهد بدرا فتوفی بالمدینة
قال عمر فاتیت عثمان بن عفان فعرضت علیه حفصة ان شئت انکحتک حفصة بنت
عمر فقال سانظر فی امری فلبثت لیالی ثم لقینی فقال انی لا ارید ان تزوج فی یومی هذا
فلقیت ابا بکر فقلت ان شئت انکحتک حفصة بنت عمر فصمت ابو بکر فلم یرجع الی شیئا
فکنت اوجد منی علی عثمان فلبثت لیالی ثم خطبها رسول الله صلعم فانکحتها ایاه فلقینی
ابو بکر فقال لعلک وجدت علی حین عرضت علی حفصة فلم ارجع الیک شیئا قلت نعم قال
فانه لم یمنعنی ان ارجع الیک مما عرضت علی الا انی قد کنت علمت ان رسول الله صلی الله علیه وسلم
قد ذکر حفصة فلم اکن لافشی سر رسول الله صلی الله علیه وسلم ولو ترکها قبلتها و نکحتها کنیت
او ابو بکر و نام او احمد بن عمرو بن عبد الخالق است و بزار بتقدیم زای معجمه بر رای مهمله کسی را گویند
که تخم فروشی کند و آن کس را در لغت هندی پنساری نامند و او از اهل بصره است و این مسند
کبیر او معلل است یعنی اسباب خفیه قادحه در صحت حدیث نیز بیان میکند و این قسم کتاب را
در عرف معلل گویند مثلا بعد از روایت حدیث حضرت علی از حضرت ابو بکر می گوید و اسماء بن الحکم

سقف

مجهول

مجهول لم یحدث بغیر ہذا الحدیث یعنی حدیث علی عن ابی بکر ما من مسلم یتوضا فی حسن الوضوء الحدیث و علی ہذا
القیاس آورده تبر بن خالد که شیخ بخاری و مسلم است و ہمچنین از عبد الاعلی بن حماد و حسن بن علی بن راشد
و عبد الصمد بن معویه جمحی اخذ علم حدیث نموده ابو الشیخ و طبرانی و عبد الباقی بن قانع و دیگر محدثین عمده
شاگردان او بند و در آخر عمر خود رحلت نموده است برای تعلم علم و نشر احادیثی که نزد خودش بود
بر عکس آنچه متعارف بود که در ایام شباب و تحصیل برای استفاده و تعلم رحلت میکردند و در اصبهان
و در شام مدتہا باین نیت صالحه اقامت نمود و خلقی کثیر را فیض علم حدیث داد و دارقطنی ذکر او کرده
و ثنای او بباین نموده بعد ازان می گوید که در روایت خطا ہم دارد و بیشتر اعتماد بر حفظ و یاد خود
می کرد و نسخه صحیحه را نمی دید باین جہت اکثر خطاہا واقع می شد و در شام در بلده رمله وفات یافته در
سال دو صد و نود و دو و مسند ابی یعلی موصلی ازان جامع است در ترتیب ابواب و صحابه اول او
کتاب الایمان است و دران می گوید فی احادیث الایمان من مسند ابی بکر و علی ہذا القیاس و تمام آن
مسند را سی و شش جزو کرده اند قال فی اول المسند حدثنا سلمة بن شبیب قال حدثنا هشیم قال
حدثنا کوثر قال حدثنا حکیم عن نافع عن ابن عمر عن ابی بکر الصدیق رضی الله تعالی عنه
قال قلت یا رسول الله ما نجاة هذا الامر الذی نحن فیه قال من شهد ان لا اله الا الله فهو له نجاة
و ابو یعلی معجمی ہم دارد بر ترتیب شیوخ خود و قاعده محدثین است که مسمی بمحمد و احمد را مقدم می کنند و بعد
ازان بر ترتیب حروف ذکر اسمای شیوخ در روایات ایشان می نمایند چنانچه ابو یعلی در اول معجم
میگوید حدثنا محمد بن المنهال قال حدثنا یزید بن زریع قال حدثنا عمارة بن ابی حفصة
عن عکرمة عن عائشة رض قالت قلت یا رسول الله اخبرنی عن ابن جدعان قال النبی
صلی الله علیه وسلم وما کان قالت کان ینحر الکوماء و یکرم الجار و یقری الضیف و یصدق الحدیث
و یوفی بالذمة و یصل الرحم و یفك العانی و یطعم الطعام و یؤدی الامانة قال هل قال یوما
اللهم انی اعوذ بك من نار جهنم قلت لا وما کان یدری ما جهنم قال فلا اذا و ابو یعلی از محدثان
جسیمه است نامش احمد بن علی بن المثنی بن یحیی بن عیسی بن ہلال تمیمی موصلی است شاگرد علی بن الجعد و یحیی

بن معین و دیگر محدثین عمده است و ابن حبان و ابو حاتم و ابو بکر اسماعیلی شاگردان او و نیز مردم را
در صدق و دیانت و امانت و حلم و تقوی و دیگر صفات محموده اعتقاد عظیم بود روزی که وفات
یافت بازارها متوصل بند شدند و مردم گریان و سوزان بر جنازه او جمع آمدند و در تصنیف و ترویج علم
نیت صالحه داشت محض حسبة لله مشغول تعلیم علم حدیث می بود و او را ثلاثیات نیز هست که
درمیان او و آن سرور ﷺ سه واسطه می باشد چنانچه ابن حبان در ثقات ذکر کرده و حافظ اسماعیل بن
محمد بن الفضل گفته است که من مسانید بسیار خوانده ام مثل مسند عدنی و مسند ابن منیع و غیر ذلک لیکن همه مسانید را
مثل نهار یافتم و مسند ابو یعلی را مثل دریای زخار در سال دو صد و بیست متولد شد و پانزده ساله
بود که شوق طلب علم حدیث استعمال کرد و عمر طویل یافت در سنه سیصد و هفت وفات او ست
صحیح ابو عوانه و آن مستخرج است بر صحیح مسلم رح و مستخرج در اصطلاح محدثین عبارت از
کتابی است که برای اثبات احادیث کتاب دیگر نویسند و ترتیب متون و طرق اسناد همان کتاب را
ملحوظ دارند و سند خود را بوجهی که مصنف آن کتاب درمیان نماند تا شیخ آن مصنف یا شیخ الشیخ و هلم جرا
بیان نمایند و چون از طریق دیگر نیز مثل آن ثابت شود وثوق و اعتماد بر روایات آن مصنف قوت
گیرد لیکن این مستخرج را صحیح از آن نامند که طرق دیگر در اسانید زاید کرده در اطراف اسانید مسلم و
قدری قلیل از متون نیز زاید کرده پس گویا کتاب مستقل شد و ذهبی از آن صحیح کتابی چیده جدا
ساخته مشهور است بمنتقی الذهبی و آن دو صد و سی حدیث است در اول صحیح ابو عوانه این خطبه
واقع شده است قال الحافظ ابو عوانة الحمد لله قبل کل مقال و امام کل رغبة و سؤال بعد فان یوسف
بن سعید بن مسلم المصیصی و محمد بن ابراهیم الطرطوسی و ابا العباس الغزی و العباس بن محمد حدثونا
قالوا حدثنا عبد الله بن موسی قال اخبرنا الاوزاعی عن قرة بن عبد الرحمن عن الزهری رحمه الله عن ابی سلمة رض عن ابی
هریرة رض ان رسول الله صلی الله علیه و سلم قال کل امر ذی بال لم یبدأ فیه بالحمد فهو اقطع حدثنی یزید بن
عبد الصمد الدمشقی و سعد بن محمد قالا حدثنا هشام بن عمار قال حدثنا عبد الحمید عن الاوزاعی باسناد
مثله و سمعت بعض اصحابنا ابدل هذا التحمید فقال الحمد لله الذی ابتدأ الخلق بنعمائه و تغمدهم بحسن بلائه

توقف كل امرامتهم في حياته على طلب ما يحتاج اليه من غذائه وسخر لهم من كلائه الى استغنائه ثم احتج على من بلغ منهم بآلائه واغذ اليهم بانبيائه فشرح صدر من احب من اوليائه وطبع على قلب من لم يرد ارشاده من اعدائه الذي لم يزل بصفاته واسمائه الذي لا يشتمل عليه زمان ولا يحيط به مكان فخلق الاماكن والازمان ثم استوى الى السماء وهي دخان فقال لها وللارض ائتيا طوعا او كرها قالتا أتينا طائعين فقدرها احسن تقدير واخترعها من غير نظير لم يرفعها بعمد ولم يستعن عليها باحد زينها للناظرين وجعل فيها رجوما للشياطين فتبارك الله احسن الخالقين وتعالى ان يطلبوه في وصف آراء المتكلفين وان يحكم في دينه اهواء المتقلدين فجعل القرآن اماما للمتقين وهدى للمؤمنين وملجاء للمتنازعين وحاكما بين المختلفين ودعا اولياءه المؤمنين الى اتباع تنزيله وامر عباده عند التنازع في تأويله بالرجوع الى قول رسول الله صلى الله عليه وسلم بذلك نطق محكم كتابه اذ يقول جل ثنائه يا ايها الذين آمنوا اطيعوا الله واطيعوا الرسول واولي الامر منكم فان تنازعتم في شيئ فردوه الى الله والى الرسول ان كنتم تؤمنون بالله واليوم الآخر ذلك خير واحسن تأويلا ....

احمده حمداً ابلغ رضاه انتهى نام ابوعوانه يعقوب بن اسحق بن يزيد است واو از مردم اسفرائين است وآخرها سکونت به نیشاپور اختیار نموده ودر خراسان وعراق ویمن وحجاز وشام وجزیره وفارس واصفهان ومصر وثغور گردیده واز علماء هر دیار جمع حدیث کرده در مذهب شافعی بود ومذهب شافعی اول کسی که در اسفرائین آورد وبه رواج داد او است در فقه شاگرد مزنی وربیع که از اجل اصحاب شافعی اند واو در حدیث شاگرد مسلم بن الحجاج ویونس بن عبد الاعلی ومحمد بن یحیی ذهلی است وطبرانی واسماعیلی وابوعلی نیشاپوری ودیگر محدثین عمده شاگردان وی اند حاکم در حق او گفته کان ابوعوانه من علماء الحدیث واثباتهم سمعت ابنه محمد یقول توفی سنة ست عشرة وثلثمائة صحیح اسماعیلی وآن مستخرج است بر صحیح بخاری و شیخ السنة ابوالفضل ابن حجر اندکی انتخاب کرده تعلیقات بخاری را که اسماعیلی وصل آنها نموده جدا نوشته اند وآنرا منتقی ابن حجر گویند

و از عوالی اسماعیلی درین مستخرج این حدیث است و عوالی در اصطلاح محدثین آن احادیث را گویند که صاحب
کتاب را بنسبت بصاحب کتاب دیگر یا بنسبت بسیار مرویات خود بسبب علو اسناد دران واقع شود و وسائط
فیما بینه و بین الرسول کمتر شوند و این علو مطلق است و اگر بنسبت یکی از شیوخ و ائمه قلت وسائط حاصل شود
علو نسبی نامند قال الاسمعیلی فی حدیث من کذب علیّ اخبرنا ابو خلیفة قال حدثنا عبد الوارث
عن عبد العزیز بن صهیب عن انس بن مالك رضی الله تعالی عنه قال ما منعنی ان احدثکم حدیثا
کثیرا الا انی سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول من تعمد الکذب علیّ فلیتبوأ
مقعده من النار و چون بخاری را در احادیث انس غالبا چهار واسطه می باشد و چون اسماعیلی
بسیار متاخر است از بخاری و او را نیز اسمعیلی درین حدیث حاصل شد پس بنهایت علو بهم رسید و کنیت اسماعیلی
ابوبکر است و نام احمد بن ابراهیم بن اسمعیل بن العباس الاسماعیلی است در شهر جرجان امام وقت
بود در فقه و در حدیث مردم او را مقتدی شمردند در سنه دو صد و هفتاد و هفت بعد از وفات بخاری
بست و یکسال متولد شده و در اوائل او را شوق طلب علم حدیث دامن گیر شده اما اهل و اقارب او
برحلت و سفر او رضا نمی دادند و او را بچاپلوسی و حیله های ازین کار باز می داشتند تا آنکه خبر موت محمد بن ایوب
رازی که یکی از محدثان عمده آنوقت بود باو رسید بمجرد شنیدن این خبر حالت او متغیر شد و در خانه خود در آمد
و جامهای خود بدرید و فریاد و فغان آغاز کرد و خاک بر سر می پاشید تمام اقارب و اهل خانه او جمع آمدند و از سبب
این پرسیدند گفت شما مرا رفتن نداده اید تا آنکه همچو کسی ازین عالم انتقال کرد و من از علم او محروم ماندم
اقارب چون حال او برین منوال دیدند او را تسلی دادند و گفتند حالا نیز علما بسیار در قید حیات اند هر طرف
که خواهی سفر کن و از ایشان فیض حدیث بگیر و خال او را همراه او کرده دادند و او از وطن خود ارتحال نمود و اول
در شهر نسا نزد ابوالحسن بن سفیان رسید و از آنجا به بغداد و کوفه و اهواز و بصره و انبار و موصل و جزیره
و دیگر بلاد اسلام سفر کرد و از ابو یعلی و عبدان و ابو خلیفه جمحی و محمد بن عثمان بن ابی شیبه و شیخ زاهد
محمد بن عثمان مقابری و ابراهیم بن زهیر حلوانی و فریابی و دیگر محدثین عمده استفاده کرد و جامع شد درمیان
فقه و حدیث و ریاست دین و دنیا تا آنکه بعضی از محدثین عمده گفته اند که او را لایق بود که کتابی مستقل در سنن

تصنیف می کرد زیراکه او بدرجهٔ اجتهاد رسیده بود وکتب بسیار یاد می داشت وعلم وافر وذهن سلیم
اورا تصنیف شده بود نه آنکه تابع بخاری باشد واسانید مرویات وی فقط بیان نماید ورا قسم حروف
گوید ورا این مستخرج اورا التصانیف دیگر هم هست معجمی دارد ومسند کبیر بسیار کلان قریب صد
جلد اما آن مسند مشهور نگشته وفاتش او غرهٔ صفر سال سه صد وهفتاد ویک بوده است صحیح ابن
حبان که اورا التقاسیم والانواع نیز نامند وترتیب آن ترتیب مخترع است که نه بر ابواب است
ونه بر مسانید صحابه ونه بر معاجم شیوخ اول اقسام ذکر کرده است ودر آن اقسام انواع می آرد مثلا
می گوید النوع السادس والاربعون من القسم الثانی فی النواهی وعلی هذا القیاس ودرین کتاب
خطبه دراز نوشته بعضی فقرات آن بدل می چسپد حمد وثنای آن خطبه نقل کرده میشود می گوید
الحمد لله المستحق الحمد لآلائه * المتوحد بعزه وکبریائه * القریب من خلقه فی اعلی علوه *
البعید منهم فی ادنی دنوه * العالم بکنین النجوی * والمطلع علی افکار السر واخفی *
وما استجن تحت عناصر الثری * وما جال فی خواطر الوری * الذی ابتدع الاشیاء بقدرته *
وذرأ الانام بمشیته * من غیر اصل علیه افتعل * ولا رسم مرسوم امتثل *
ثم جعل العقول مسلکا لذوی الحجا * وملجأ فی مسالک اولی النهی * وجعل اسباب الوصول *
الی کیفیة العقول * وما شق لهم من الاسماع والابصار * والتکلف للبحث والاعتبار *
فاحکم لطیف ما دبر * واتقن جمیع ما قدر * ثم فضل بانواع الخطاب اهل التمییز والالباب *
ثم اختار طائفة لصفوته * وهداهم للزوم طاعته * من اتباع سبیل الابرار * فی لزوم السنن والآثار *
فزین قلوبهم بالایمان * وانطق السنتهم بالبیان * من کشف اعلام دینه * واتباع سنن نبیه
صلعم بالدؤب بالترحل والاسفار * وفراق الاهل والاوطان * فی جمع السنن ورفض الاهواء *
والتفقه فیها بترک الآراء * فتجرد القوم للحدیث وطلبوه * ورحلوا فیه وکتبوه *
وسألوا عنه واحکموه * وذاکروا فیه ونشروه * وتفقهوا فیه واصّلوه * وفرعوا علیه
وما بدلوه * وبینوا المرسل من المتصل * والموقوف من المنفصل * والناسخ والمنسوخ و

المفسر من المجمل + والمستعمل من المهمل + والمختصر من المتقصى + والملزوق من المتفصى + والعموم
والخصوص + والدليل من المنصوص + والمباح من المزجور + والغريب من المشهور + و
الفرض من الارشاد + والحتم من الابعاد + والعدول من المجروحين + والضعفاء من المتروكين +
وكيفية المعلول + والكشف عن المجهول + وما حرف عن المجدول + او قلب من المنحول + من مخامل
التدليس + وما فيه من التلبيس + حتى حفظ الله بهم الدين + على المسلمين + وصانه عن ثلب القادحين
وجعلهم عند التنازع ائمة الهدى + وفي النوازل مصابيح الدجى + فهم ورثة الانبياء ومأنس
الاصفياء + ومركز الاولياء + فله الحمد على قدره وقضائه + وتفضله بعطائه + وبره ونعمائه + ومنته
ولائه + انتهى کنیت او ابو حاتم و نام او محمد بن حبان بن احمد بن حبان بن معاذ بن معبد است
و نسب او بزید مناة بن تمیم میرسد پس او تمیمی است و بستی نیز گویند زیرا که در شهر بست که در
سیستان است ساکن بود شاگرد نسائی است و از ابو یعلی موصلی و حسن بن سفیان و ابو بکر بن خزیمه
صاحب الصحیح نیز تلمذ نموده از خراسان تا مصر سیر کرده و از هر عالم فیض گرفته سوای علم حدیث علوم دیگر
هم داشت فقه و لغت و طب و نجوم را نیک می دانست حاکم از وی اخذ کرده و شاگردی نموده خود ابن
حبان در صحیح کتاب الانواع گفته که املینا کتبنا عن الفی شیخ **فایده** باید دانست که ابن حبان را
ابتلای پیش آمد که وی در بعضی کتب خود گفته است النبوة العلم والعمل مردم برین حرف او انکار
کردند و نسبت بزندقه نمودند و از وی روایت حدیث و ملاقات ترک کرده و بخلیفه وقت این ماجرا
رسانیدند خلیفه بی تحقیق حکم بقتل او نمود تا انکه از محدثین ثقات نیز در حق او گفته اند و ذلک
نفس فلسفی لیکن انصاف آنست که این کلام او چندان دور از عقاید حقه نیست چه مراد او آن
نیست که نبوت کسبی است بریاضت در علم و عمل حاصل توان کرد چنانچه مذهب فلاسفه است بلکه
غرض او آنست که نبوة مشتمل است که نفس ناطقه انسان در علم و عمل زیادتی بمرتبه باشد بعید
از ان الطریق [illegible] است او را نبوت عطا می شود چنانچه در قرآن مجید اشاره بان معنی می فرماید
جائی که فرموده است الله اعلم حیث یجعل رسالته و اعتقاد انکه انبیا را هیچ مرتبه در قوت علمیه و عملیه

بر سایر افراد آدمی باید که باشد و بطریق تحکم محض یکی را از میان افراد مشار الیه به نبوت
سرافراز میفرماید اصلا از شریعت و دین ثابت نمی شود و مرادش آن است که انبیا را
بعد از بخشش نبوت تفوق در هر دو جانب علم و عمل حاصل میگردد و لهذا معصوم میباشند
از خطا و گناه و این معنی مجمع علیه جمیع اهل اسلام است ذهبی در تذکره گفته است وهذا الحمل حسن
إذ لم يرد حصر المبتدأ في الخبر ومثله الحج عرفة فمعلوم أن الرجل لا يصير حاجا بمجرد الموقوف
بعرفة وإنما ذكر مهم الحج وفات او در سال سیصد و پنجاه و چهار بیست و دوم شوال روز جمعه
بوده است و از وی تصانیف بسیار مشهور و یادگار است از آن جمله کتاب تاریخ
الثقات که متداول است و از وی نقل ها می آرند و کتاب الضعفا نیز متداول است
و علل حدیث الزهری و علل حدیث مالک وما انفرد به اهل المدینة من السنن وما
انفرد به المکیون وما انفرد به اهل العراق وما انفرد به اهل خراسان و او را معجمی بر ترتیب
مدن و کتابی در مناقب مالک و کتابی در مناقب شافعی و کتابی است مسمی بالانواع
العلوم و اوصافها نه جلد دارد و کتابیست مسمی بالهدایة الی علم السنن و ورای این
نیز تصانیف دارد و صحیح حاکم که او را مستدرک حاکم نیز گویند مشهور و معروف است در خطبه اش
سبب تالیف این کتاب چنین می گوید وقد نبغ في عصرنا هذا جماعة من المبتدعة يشمتون
برواة الآثار بأن جميع ما يصح عندكم من الحديث لا يبلغ عشرة آلاف وهذه الأسانيد
المجموعة المشتملة على ألف جزء أو أقل وأكثر كلها سقيمة غير صحيحة وقد سألني جماعة من
أعيان أهل العلم بهذه المدينة وغيرها أن أجمع كتابا يشتمل على الأحاديث المروية بأسانيد يحتج
محمد بن إسمعيل ومسلم بن الحجاج بمثلها إذ لا سبيل إلى إخراج ما لا علة له فإنهما رحمهما الله لم يدعيا
لنفسهما ذلك وقد خرج جماعة من علماء عصرهما ومن بعدهما عليهما أحاديث قد أخرجاها وهي
معلولة وقد جهدت في الذب عنهما في المدخل إلى الصحيح بما رضيه أهل الصنعة وأنا أستعين الله تعالى على
إخراج أحاديث رواتها ثقات قد احتج بمثلها الشيخان رضي الله عنهما أو أحدهما وهذا شرط الصحيح عند كافة فقهاء الإسلام

وبعد از ان از کتاب الایمان تا آخر ابواب حدیث بسند خود آورده لیکن خطیب بغدادی در حال او نوشته
کان الحاکم ثقة وکان یمیل الی التشیع وبعضی از علما گفته اند که معنی تشیع او آنست که قائل بود بتفضیل
حضرت علی بر حضرت عثمان که مذهب جمعی از اسلاف هم بود والله اعلم و در بسیاری از احادیث مستدرک
که او حکم بصحت آنها نموده مثل احادیث صحیحین انگاشته علما را جبله او را تخطیه کرده اند و بروی
انکار نموده از انجمله است حدیث الطیر که در مناقب حضرت مرتضی علی مشهور و معروف است ولهذا ذهبی گفته
است که حلال نیست کسی را که بر تصحیح حاکم غره شود تا وقتیکه تعقبات و تلخیصات مرا نه بیند و نیز
گفته است احادیث بسیار است در مستدرک که بر شرط صحت نیست بلکه بعضی از احادیث موضوعه نیز
هست که تمام مستدرک بآنها معیوب گشته اما حدیث طیر را طرق بسیار است که ذهبی در رساله جداگانه جمع
نموده از مجموع آن طرق اینقدر ثابت میشود که حدیث را فی الجمله اصلی هست گویند که در زمان حاکم
چهار کس در مملکت اسلام سرآمد محدثین بود دارقطنی در بغداد و حاکم در نیشاپور و ابن منده در اصفهان
و عبد الغنی در مصر و در میان این چهار کس محققین اهل حدیث چنین حکم کرده اند که دارقطنی در معرفت
علل حدیث ممتاز و مستثنی بود و حاکم را در فن تصنیف و ترتیب وحظ تام بود و ابن منده در کثرت
احادیث و معرفت واسعه تفوق داشت و عبد الغنی را در معرفت انساب تبحر زائد بود و حاکم را
تصانیف بسیار است قریب بهزار جز میرسد از انجمله معرفت علوم حدیث که بسیار نافع و مفید است
و در ان کتاب در نوع عالی که اول انواع است می گوید واقرب ما یصح لاقراننا من الاسانید
عند الرجال ما لحدثونا عن احمد بن شیبان الاملی وغیره قال حدثنا سفین بن عیینه
عن عمرو بن دینار عن ابن عمر وعن الزهری عن انس بن مالک وعن عبید الله بن یزید عن
ابن عباس وعن زیاد بن علاقة عن جریر فهذه اسانید لابن عیینة صحیحة وعن رسول
الله صلی الله علیه وسلم قریبة از ان جمله تاریخ نیشاپور است و از ان جمله کتاب مزکی الاخبار
و کتاب المدخل الی علم الصحیح و کتاب الاکلیل بسیار مفید است و معتبر الله از وی چاره نیست و کتابیست در
فضایل شافعی در تاریخ ابن خلکان مذکور است که تصانیف او بیک هزار و پانصد جزو رسیده و او

علوم دیگر هم مهارت بود لیکن چون شغل حدیث بروی غالب آمد بهمین فن مشهور گشت کنیت او ابو عبد الله
است و نام و نسب او محمد بن عبد الله بن محمد بن حمدویه بن نعیم ضبی است و او را طهمانی نیز گویند بنسبت
یکی از اجداد او که طهمان نام داشت و او نیشاپوری است و دران وقت معروف بود با بن البیّع
بفتح بای موحده و کسر یای تحتیه مشدده یکی از ابا و اجداد او بیّع بود و بیّع را در لغت هندی بیوپاری
نامند تولد او در سنه ۳۲۱ سیصد و بست و یک در ماه ربیع الثانی است و در صغر سن طلب علم حدیث
نموده و پدر و ماموی او برین کار او را اهتمام و ترغیب و تقید می کردند و در خراسان و ماوراء النهر
و دیگر بلاد اسلام گشته و از دو هزار شیخ روایت حدیث نموده پدر او مسلم را دیده بود و او
از پدر خود روایت دارد و از ابو العباس اصم و ابو عبد الله الاخرم و ابو العباس بن محبوب و ابو عمرو
بن السماک و ابو علی نیشاپوری حافظ عصر خود و دیگر علماء اجله این فن تحصیل نموده و دارقطنی و ابو
هروی صاحب روایت بخاری و ابو یعلی خلیلی و ابو القاسم قشیری و بیهقی و دیگر استادان این صنعت
ازوی روایت نموده اند و او را حاکم ازان ملقب کرده اند که قاضی شده بود و وفات او بعجب طور
واقع شد که روزی در حمام درآمد و غسل بر آورد چون ازانجا برآمد آهی کشید و جان داد هنوز لنگ
بسته بود و جامه نپوشیده بود و این واقعه در صفر سال چهار صد و پنج رو داد و او را بعد از وفات
بخواب دیدند میگفت نجات یافتم بعینه پرسید در چه چیز گفت در نوشتن حدیث ذهبی
در تاریخ گفته است که ابو سعید مالینی در حق کتاب او خیلی اسراف کرده و گفت من مستدرک را
از اول تا آخر مطالعه کردم یک حدیث هم بر شرط بخاری و مسلم نیافتم و انصاف آن است که در
مستدرک قدری بسیاری بر شرط این هر دو بزرگ یافته می شود یا بشرط یکی ازینها بلکه ظن غالب
آن است که بقدر نصف کتاب ازین قبیل باشد و بقدر ربع کتاب ازان جنس است که بظاهر اسناد
او صحیح است لیکن بر شرط این هر دو نیست و بقدر ربع باقی واهیات و مناکیر بلکه بعضی موضوعات
نیز هست چنانچه من در اختصار آن کتاب که مشهور بتلخیص ذهبی است خبر دار کرده ام انتهی و لهذا علمای
حدیث قرار داده اند که بر مستدرک حاکم اعتماد نباید کرد مگر بعد از دیدن تلخیص ذهبی کتاب مستخرج

علی صحیح مسلم لابی نعیم الاصفهانی اول آن کتاب الایمان است و اول آن حدیث جبرئیل است میگوید
حدثنا احمد بن یوسف بن خلاد قال حدثنا الحارث ابن ابی اسامة قال حدثنا ابو عبد الرحمن بن
یزید المقرئ ح وحدثنا ابو علی بن الصواف قال حدثنا بشر بن موسی قال حدثنا ابو عبد الرحمن
المقرئ قال حدثنا کهمس بن الحسن عن عبد الله بن بریدة الاسلمی عن یحیی بن یعمر القرشی
قال کان من اول من قال فی القدر معبد الجهنی بالبصرة فانطلقت انا و حمید بن عبد الرحمن
الحمیری حاجا الی آخر الحدیث المذکور فی اوائل صحیح مسلم + و نام و نسب او احمد بن عبد الله بن احمد بن
اسحق بن موسی بن [illegible] بن مهران اصبهانی صوفی است در سال سیصد و سی و شش متولد شد و شش
ساله بود که او را بطریق تبرک مشایخ عمده حدیث اجازت دادند که از جمله آنها ابو العباس اصم و خیثمه
بن سلیمان اطرابلسی و جعفر خالدی و شیخ معمر عبد الله بن عمر شوذب است و او باین خصوصیت متفرد است
بعد از آنکه چون جوان شد سماع کثیر از اجله مشایخ حدیث حاصل کرد و تخمی که در زمین استعداد او از طفلی
افشانده بود بار آورد و از طبرانی و از ابو الشیخ و از جعابی و ابو علی الصواف و ابو بکر آجری و ابن خلاد و ابو
فاروق بن عبد الکبیر خطابی استفاده تامه نمود و بعد از آن چون بمرتبه شیخوخت و افاده رسید حفاظ
فن حدیث نبوی از تفرع آورده و بر در او هجوم نمودند و استفادها کردند بجهت علو اسانید و فور
علم و حفظ او رغبت این مردم بجناب او زیاده از اقران بود خطیب بغدادی از خواص تلامذه او است
و ابو سعید مالینی و ابو صالح موذن و ابو علی حسن بن احمد حداد و ابو سعید محمد بن محمد بن المطهر و ابو
منصور محمد بن عبد الله شیرویی و دیگر محدثین بسیار شاگردان اویند و از نوادر کتب او کتاب
حلیة الاولیا است که نظیر آن در اسلام تصنیف نشده و از صبح تا وقت ظهر بحضور او قرات
حدیث می کردند و چون از مجلس بر می خاست و بخانه میرفت در راه نیز قدر یک جزء مردم پیش وی
میخواندند و هرگز ملول و تنگدل نمی شد و نوبت او در اشتغال بعلم حدیث بحدی رسیده بود که او را ابدا
غیر از اسماع حدیث و تصنیف آن نبود و کتاب حلیة الاولیا در حضور او آنقدر شهرت و رواج پیدا کرد
که در نیشاپور بچهار صد دینار خریده شد و او اول کسی که از اجداد او بشرف اسلام مشرف شده

مهران

مهران ست و او مولای عبد الله بن معاویه بن عبد الله بن جعفر بن ابی طالب بود و اصفهان و اصبهان
معرب سپاهان است یعنی لشکر عجم برای سکونت لشکر خود آباد ساخته و شهر سپاهان نام گفته بود
و بالفعل از بلاد مشهوره عراق و عجم و دار السلطنت انجا است و ابو نعیم را تصنیف بسیار است از انجمله
است کتاب معرفة الصحابة و کتاب دلائل النبوة در دو جلد و کتاب المستخرج علی البخاری
و کتاب المستخرج علی مسلم و کتاب تاریخ اصفهان و کتاب صفة الجنة و کتاب الطب و کتاب فضائل
الصحابة و کتاب المعتقد و رسائل مختصره دیگر هم دارد و در سنه چهار صد و سی ۴۳۰ هشتم محرم
رحلت دار آخرت کرد و نود و چهار سال عمر داشت و در همین سال عبد
الملک بن بشران بغدادی که مسند و محدث عراق بود قضا کرد و مفسر مشهور ابو
عبد الرحمن اسماعیل بن احمد الحیری نیز در همین سال وفات یافت خطیب از وی
نیز اخذ کرده چنانچه صحیح بخاری را بتمامه در سه مجلس بروی خوانده و آن از جمله
غرائب است و ابو عمران فاسی محدث دیار مغرب نیز در همین سال وفات یافته

مسند الدارمی بر خلاف اصطلاح مشهور مسند گشته اول ثلاثیات آن مسند در
باب البول فی المسجد این حدیث است اخبرنا جعفر بن عون اخبرنا یحیی بن سعید عن انس قال
جاء اعرابی الی النبی صلعم فلما قام بال فی ناحیة المسجد قال فصاح به اصحاب رسول الله صلعم فکفهم عنه ثم دعا
بدلو من ماء فصبه علی بوله نام و نسب این بزرگ عبد الله بن عبد الرحمن بن الفضل
بن بهرام بن عبد الصمد التمیمی الدارمی السمرقندی است صاحب رحلت
و اسفار است اکثر بلاد اسلام را گشته و علم حدیث را از بلدان بعیده جمع کرده مسلم
بن الحجاج صاحب صحیح و ابو داود و ترمذی و عبد الله پسر امام احمد بن حنبل و محمد بن
یحیی ذهلی از وی روایت میکنند عبد الله پسر امام احمد از پدر بزرگوار خود نقل کرده که حافظان علم حدیث در خراسان چهار کس اند
ابو زرعه رازی و محمد بن اسماعیل بخاری و عبد الله بن عبد الرحمن دارمی سمرقندی و حسن بن شجاع بلخی و وقتی که خبر وفات
محمد بن اسماعیل بخاری رسید سرنگون کرد و انا لله و انا الیه راجعون خواند و

واشک او جاری گشت باز این بیت بر زبان راند و حالانکه گاہی شعر نمی خواند مگر آنچه در حدیث وارد
شده بنا بر ضرورت روایت که بر زبان او میگذشت شعر ان تبق تفجع بالاحبة کلهم*
وفناء نفسک لا اباک افجع* تولد دارمی در ۱۸۱ سنه وفات عبدالله بن المبارک است و آن
سال یکصد و ہشتاد و یک است از ہجرت و وفات او روز عرفه که پنجشنبه بود و دفن او روز جمعه اتفاق
افتاد که یوم النحر بود در سال دو صد و پنجاه و پنج آنچه در نسخه ابوالوقت از مسند دارمی موجود است
سه ہزار و پانصد و پنجاه و ہفت حدیث است که در یکہزار و چہار صد و ہشت باب تفریق آورده
والله اعلم سنن دارقطنی اعلای سند او خماسی است و این کتاب چند نسخه است روایت ابن بشران
از دارقطنی و روایت ابو طاہر کاتب ازوی و روایت توقانی و در میان این ہر سه نسخه تفاوت
و اختلاف واقع است اما در تقدیم و تاخیر و زیادت و نقصان در نسب و نسبت بعضی رواة و در الفاظ
نیز اما در اصل احادیث ہیچ اختلاف نیست احادیث در ہر سه نسخه ازین نسخ سه گانه بالاستیفا مذکور اند
مگر کتاب السبق که در روایت ابن عبدالرحیم موجود نیست و در اول سنن او حدیث قلتین است و در تکثیر
طرق و اسانید این حدیث مبالغه تمام نموده است پنجاه و چہار مسند برای این حدیث ذکر کرده
ازان جمله در نه مسند باین لفظ آورده اذا کان الماء اربعین قلة اول این ۹ نه از جابر بن عبدالله
است و آن را تضعیف نموده و باقی از ابن عمر رضی الله عنه که در بعضی آن لم ینجس واقعست و در بعضی
دیگر لم ینجسه شیء و چہل و پنج طریق دیگر یکی از انها از ابو ہریره است باین لفظ ما بلغ من الماء
قلتین فما فوق ذالک لم ینجسه شیء و دوم از ابن عباس باین لفظ اذا کان الماء
قلتین فصاعدا لم ینجسه شیء و باقی از ابن عمر و در بعض آن روایات عن ابن عمر عن النبی صلعم و در
بعضی دیگر عن ابن عمر عن ابیه بلفظ اذا کان الماء قلتین بالجمله این ہمه دلالت بر قوت
حافظه و استیفا او دارد نام و نسب او علی بن عمر بن احمد بن مہدی بن مسعود بن دینار بن عبدالله
است و کنیت او ابوالحسن و در مذہب شافعی است و در مسکن بغدادی دارقطنی است و دارقطن
بضم قاف محله کلان است در بغداد و در سال سه صد و شش متولد شده و از ابوالقاسم بغوی

*

و ابوبکر

و ابوبکر بن ابی داود و ابن صاعد و حسین محاملی و دیگر علمای بسیار سماع حدیث حاصل کرده و در بغداد
و کوفه و بصره و شام و واسط و مصر و دیگر بلدان اسلام گردیده و حاکم و عبدالغنی ازدی صاحب
ترغیب و ترهیب و تمام رازی صاحب فوائد مشهوره و ابونعیم اصفهانی صاحب حلیة الاولیاء
از وی تلمذ و شاگردی کرده اند و در علم قراءت و نحو نیز دستگاه تمام داشت و در فن معرفت
علل حدیث و اسماء الرجال بی نظیر وقت و یگانه عصر خود بود چنانچه خطیب و حاکم و دیگر ائمه این
صنعت بتفوق او گواهی داده اند و مذاهب فقها و علم ادب و شعر را نیز نیکو ورزیده بود و گویند
که دواوین جماعه شعرا یاد داشت و در نوجوانی در مجلس اسماعیل صفار می نشست روزی
از املاء صفار مذکور جزوی می نوشت و صفار املا می کرد صفار با وی گفت که سماع تو صحیح نیست
زیرا که در نوشتن مشغولی و فهم حدیث خوب نمیکنی دارقطنی گفت حضرت را یاد هست که چند حدیث املا
فرموده اند صفار گفت نه دارقطنی گفت تا حال هژده حدیث املا فرموده اند حدیث اول از فلان شیخ و او از فلان
تا آخر سند و متنه کذا و حدیث ثانی از فلان شیخ تا آخر سند و متنه کذا و علی هذا القیاس تمام آن حدیث را مع
الطرق و الاسانید از یاد از بر خواند تمام اهل مجلس را از قوت حافظه او تعجب رو داد و روزی از وی
پرسیدند که مانند خود دیگری را دیده هیچ جواب نگفت و این آیه بر خواند فلا تزکوا انفسکم
و از لطائف و ظرائف او آن است که روزی ابوالحسن بیضاوی مردی را که از دور برای
طلب حدیث آمده بود بحضور او آورد و گفت که این مرد غریب است از دور آمده باید که چند حدیث
بروی املا فرمائی دارقطنی تعلل نمود و گفت من فراغت و فرصت ندارم تا آنکه ابوالحسن
بیضاوی بسیار بجد شد دارقطنی بروی زیاده بر بیست سند املا کرد و متن آن همه همین حدیث
بود نعم الشیء الهدیة امام الحاجة آن مرد غریب روز دیگر هدیه مناسب آورد
[illegible] بروی هفده سند املا نمود و متن آن همه این حدیث بود اذا
اتاکم کریم قوم فاکرموه و نیز از لطائف او آن است که روزی نوافل می خواند
شخصی متصل او نسخه حدیث می خواند و در آن نسخه در اسماء بعضی رواة تصحیف واقع شده بود

بنون و سین مصغراً آن خواندند کثیر خواند بجا ر سو حده و سین معجمه دارقطنی در نماز گفت سبحان الله کثیر خواند خوانده
بضم یا تحتیه چون دارقطنی دید که سببی بلفظ بی صحیح متنبه شد و نسیر خواند بکر ثانیاً باز دارقطنی سبحان الله گفت
خواننده نسیر دتا باز بلند خواند و نون والقلم وما یسطرون و نیز روزی در نوافل بود که خواننده
حدیث عمرو بن شعیب را عمرو بن سعید خواند دارقطنی سبحان الله گفت خواننده
اعاده سند نمود و درین لفظ متوقف شد دارقطنی این آیت تلاوت نمود یا شعیب
اصلوتک تامرک وفات او روز پنجشنبه هشتم ذیقعده سال هشتاد و پنج بعد از سه صد است
ابونصر بن ماکولا گفته است که من در خواب دیدم که گویا از فرشتگان حال دارقطنی
می پرسم که در آخرت چون شد مرا گفتند که او را در جنت امام میگویند سنن ابی
مسلم الکشی او ثلاثیات بسیار دارد و او را کشی بفتح کاف عجمی و کجی نیز گویند اول ثلاثیات او این
حدیث است فی باب فضل الصدقة حدثنا عمرو بن محمد العثمانی قال حدثنا عبد الله بن نافع الانصاری
انه اخبرهم جابر بن عبد الله ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال من احیی ارضا میتة فله منها اجر وما اکلت
العافیة منها فهو له صدقة کنیت او ابو مسلم و نام او ابراهیم بن عبد الله البصری است و همین کتاب
سنن مشهور است چون این سنن را جمع کرده از اسماع او فارغ گشت و نزد محدثین روایت نموده هزار
درم شکرانه این نعمت تصدق نمود بر فقرا و جماعه کثیر را از مشتغلان بعلم حدیث و دیگر
اعیان دعوت نمود و طعام عام متکلف پخت گویند هزار دینار درین دعوت
صرف کرد و نوبتی که در بغداد آمد مردم برای روایت حدیث از وی هجوم آوردند
در رحبه غسان که فراخ ترین مکانات بغداد بود مجلس نمود و مردم گرداگرد او ایستاده
شدند و هفت کس برای ابلاغ آواز او متعین شدند که یکی بدیگری میرسانید تا مردم دور دست
بشنوند بعد از فراغ ازین مجلس مردم شمار کردند که چهل هزار و چهل و چند صاحب دوات و قلم درین
مجلس حاضر بود که می نوشتند سوای نظارگیان و شنوندگان چنانچه خطیب در تاریخ بغداد
این حکایت را آورده وفات او در سنه دو صد و نود و دو بوده است سنن سعید بن منصور

سنن دارقطنی

سنن ابی مسلم الکشی

سنن سعید بن منصور

این کتاب هم ثلاثیات بسیار دارد چنانچه در اول سنن که باب الاذان است میگوید
حدثنا هشیم بن بشیر قال حدثنا حصین بن عبد الرحمن قال اخبرنا عبد الرحمن بن
ابی لیلی ان رسول الله صلعم اهتم للصلوة کیف یجمع الناس لها قال لقد هممت ان ابعث
رجالا فیقوم کل رجل منهم علی اطم من اطام المدینة فیوذن کل رجل منهم من
یلیه فلم یعجبه ذلک فذکروا الناقوس فلم یعجبه ذلک فانصرف عبد الله بن زید
مهتما لهم رسول الله صلعم فاری الاذان فی منامه فلما اصبح غدا فقال یا رسول الله
رایت رجلا علی سقف المسجد علیه ثوبان اخضران ینادی بالاذان فزعم انه اذن
مثنی مثنی الاذان کله فلما فرغ قعد قعدة ثم دعا فقال مثل قوله الاول فلما بلغ حی علی
الصلوة حی علی الفلاح قال قد قامت الصلوة قد قامت الصلوة الله اکبر الله اکبر
لا اله الا الله فقام عمر بن الخطاب فقال یا رسول الله صلعم وانا قد اطاف بی اللیلة
مثل الذی اطاف به فقال ما منعک ان تخبرنا فقال سبقنی عبد الله بن زید فاستحییت
فاعجب بذلک المسلمون فکانت سنة بعد وامر بلال فاذن کنیت او ابو عثمان ونام او
سعید بن منصور شعبی است مروزی است وگویند در اصل طالقانی است و آخرها در مکه سکو
ورزید و چون عمر او باخر رسید در مکه معظمه مجاورت اختیار نمود و همانجا وفات یافت
در رمضان سنه دو صد و بست و نه و عمر او ما بین هشتاد و نود بود و از امام مالک سماع
موطا و دیگر احادیث حاصل نموده و از لیث بن سعد و ابو عوانه و فلیح بن سلیمان و
دیگر محدثین آن طبقه استفاده کرده و از امام احمد و مسلم و ابو داود و خلایق بسیار روایت کرده امام احمد
او را بسیار تعظیم میفرمود و ثنا و تعریف میکرد و ابو حاتم او را توثیق و تعدیل واجبی نمود و قوی الحفظ بود و قریب
ده هزار حدیث از یاد میفرمایند **مصنف عبد الرزاق** اکثرش ثلاثی است و طرفه اینست
که مصنف خود را ختم کرده است بشمایل و شمایل را ختم بر ذکر موی آن حضرت تمام
کرده میگوید حدثنا معمر عن ثابت عن انس رض قال کان شعر النبی الی انصاف اذنیه

مصنف عبد الرزاق

کنیت او ابوبکر و نام و نسب او عبد الرزاق بن همام بن نافع حمیری است بالولا ساکن صنعا است که دار الملک
یمن است از عبید الله بن عمر عمری روایت قلیل دارد و از ابن جریج و اوزاعی و ثوری استفاده
بسیار نموده امام احمد حنبل و اسحاق بن راهویه و یحیی بن معین از وی استفاده حدیث کرده اند و از
اجل تلامذه معمر است تا هفت سال در صحبت او بوده است و لهذا در حفظ حدیث معمر مشهور و ممتاز است
و روایت او در صحاح سته واقع است و در وی هیچ عیب منافی ثقه نبود مگر آنکه فی الجمله تشیع داشت اما غالی
نبود و با وصف این تشیع میگفت که جرأت بر تفضیل امیر المومنین علی بر امیر المومنین ابوبکر و عمر نمی توانم کرد
و دل من باین یاری نمی دهد زیرا که از امیر المومنین علی القدر متواتر شده که مرا برین هر دو تفضیل ندهید
که بر حد مفترین انجامیده و کار شیعی نیست که از فرموده امیر المومنین علی تجاوز کند در نصف شوال سال
دو صد و یازده وفات او است و عمر طویل یافت هشتاد و پنج سال زیست **مصنف ابی بکر بن**
ابی شیبه اول کتاب الطهارت است و اول آن باب ما یقول الرجل اذا دخل الخلاء میگوید
حدثنا هشیم بن بشیر عن عبد العزیز بن صهیب عن انس بن مالک رض قال
کان رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا دخل الخلاء قال اعوذ بالله من الخبث والخبائث
کنیت او ابوبکر و نام او عبد الله بن محمد بن ابی شیبه ابراهیم بن عثمان العبسی است یعنی از موالی ابن
عبس بباء موحده ساکنه بعد العین المهمله و درینجا سه صورت مشتبه در کتب حدیث وارد می شود و علامت
فارقه در میان هر سه صورت آنست که اگر آن شخص که در نسبت او این صورت باشد از اهل کوفه است پس عبسی است
بباء موحده و سین مهمله و اگر از اهل بصره است پس عیشی است بیاء تحتیه و شین معجمه و اگر از اهل شام است
پس عنسی است بنون و سین مهمله و ابوبکر از اهل کوفه است و او را سوای این مصنف مسندی است دیگر و بعضی
تصانیف هم دارد و از شریک بن عبد الله قاضی کوفه و ابو الاحوص و عبد الله بن المبارک و سفیان بن عیینه و جریر
بن عبد الحمید و اقران اینها استفاده علم حدیث کرده و از وی ابو زرعه و بخاری و مسلم و ابو داود
و ابن ماجه و خلایق بسیار استفاده این علم کرده اند از ائمه این فن است ابو زرعه رازی گفته که در زمان ما
علم حدیث منتهی شده بود بچهار کس ابوبکر بن ابی شیبه که در سرد حدیث یکتا بود و احمد بن حنبل در فقه حدیث

و فهم

وفهم آن مستثنی واین معین در جمع وتکثیر حدیث ممتاز وعلی بن المدینی در علم بمخرج حدیث وعلل آن
یگانه وبی همتا اما در وقت مذاکره ابوبکر بن ابی شیبه احفظ ترین همه اهل عصر بود ودر ترتیب
وتهذیب کتاب نیز او را ازین اقران خود امتیاز تمام حاصل است در محرم سال دو صد وسی وپنج رحلت
دار القرار نمود **کتاب الاشراف فی مسائل الخلاف** لابن المنذر کتابی است بغایت
نفیس در وی اختلاف علما مع الدلائل ذکر کرده واحادیث را بوجهی سرد نموده که اجتهاد واستنباط
آسان گشته اول آن کتاب این است ذکر فرض الطهارة اوجب الله تعالی الطهارة للصلوة
فی کتابه فقال جل ثناءه یا ایها الذین آمنوا اذا قمتم الی الصلوة فاغسلوا وجوهکم
وایدیکم الی المرافق وامسحوا برؤسکم وارجلکم الی الکعبین وقال یا ایها الذین
آمنوا لا تقربوا الصلوة وانتم سکاری حتی تعلموا ما تقولون ولا جنبا
الا عابری سبیل حتی تغتسلوا ودلت الاخبار الثابتة عن رسول الله صلی الله علیه وسلم
علی وجوب فرض الطهارة للصلوة واتفق علماء الامة علی ان الصلوة لا یجوز الا بها
اذا وجد السبیل الیها حدثنا الربیع بن سلیمان قال حدثنا عبد الله بن وهب قال اخبرنا
سلیمان قال حدثنی کثیر بن زید عن الولید بن رباح عن ابی هریرة ان رسول الله
صلعم قال لا یقبل الله صلوة بغیر طهور ولا صدقة من غلول کنیت او ابوبکر
ونام ونسب او محمد بن ابراهیم بن المنذر است نیشاپوریست واو را شیخ الحرم نیز گویند بجهت مجاورت
حرم واشتغال بتعلیم علم حدیث دران بقعه متبرکه وکتابهای او نادره وقت بود که قبل
از وی در اسلام مثل آنها مصنف نشده از آن جمله این کتاب است وازان جمله کتاب المبسوط در فقه واز الجمله
است کتاب الاجماع وکتاب التفسیر وکتاب السنن وغیر اینها بالجمله تصانیف او مایه اجتهاد وتحقیق
است در علم فقه ودر معرفت اختلافات علما وشناختن ماخذ ودلیل هر یکی خیلی ماهر بود و
خود مجتهد بود وتقلید کسی لازم نمیگرفت لیکن شیخ ابو اسحاق او را در طبقات خود در زمره فقهای
شافعیه نوشته بنا بر کثرت توارد اجتهاد او با اجتهاد شافعی وشیخ ابو اسحق گفته است که تصانیف

او همه را احتیاج است خواه موافق مذهب او و خواه مخالف مذهب او زیرا که آیین
استنباط و طریق استنباط دادامی آموزد در علم حدیث شاگرد محمد بن میمون و ربیع بن
سلیمان و محمد بن اسمعیل صائغ و محمد بن عبد الله بن عبد الحکیم و دیگر اجلهٔ محدثین مصر
و دمیاطی محمد بن یحیی بن عمار و ابوبکر بن المقری و دیگر محدثان عمده شاگرد او نیند در سال
سه صد و هژده وفات یافت

سنن کبری

سنن کبری تصنیف بیهقی و آنرا بر ترتیب مختصر مزنی مرتب
کرده و در صد و دو جزء گردانیده است در آخر سنن او این باب است باب عدة ام
الولد اذا توفی عنها سیدها اخبرنا ابو عبد الله اخبرنا ابو الولید حدثنا محمد بن احمد بن
زهیر قال حدثنا عبد الله هو ابن هاشم عن عمرو وسفیان عن عبد الکریم عن مجاهد قال ثلثة
اشهر و رویناه عن عطاء و طاؤس و عمر بن عبد العزیز و ابی قلابة

کتاب معرفة السنن والآثار

کتاب معرفة السنن والآثار نیز تصنیف بیهقی است و گفته اند که معنی این نام آنست که معرفة الشافعی
للسنن والآثار و لهذا تاج الدین سبکی گفته است که فقیه شافعی را چاره نیست ازین
کتاب و آن چهار جلد است و کتاب سنن کبری ده جلد است و درین کتاب یعنی
معرفة السنن والآثار میگوید اخبرنا ابو عبد الله الحافظ اخبرنا الزبیر بن عبد الواحد
الحافظ قال حدثنی حمزة بن علی العطار بمصر قال حدثنی الربیع بن سلیمان قال
سئل الشافعی رحمة الله علیه عن القدر فانشاء یقول ما شئت کان وان لم اشاء
وما شئت ان لم تشاء لم یکن خلقت العباد علی ما علمت ففی العلم یجری الفتی والمسن علی
ذا مننت وهذا خذلت وهذا اعنت وهذا لم تعن فمنهم شقی ومنهم سعید ومنهم
قبیح ومنهم حسن کنیت او ابوبکر و نام او احمد بن الحسین و بیهقی نسبت به بیهق است که نام چند دیهات
متصل هم و نسبت کرده‌اند نیشاپور که مجموع آن دیهات را بیهق گویند مثل بارنهه و بهرایچ در نواح دهلی
و کلان ترین آن دیهات خسروجرد است بکسر جیم که مدفن بیهقی است تولد او در شعبان سال
سه صد و هشتاد و چهار است از حاکم و ابو طاهر ابن فورک متکلم اصولی و ابو علی رودباری صوفی

و ابوعبدالرحمن سلمی صوفی استفاده نموده و علوم حاصل کرده و در بغداد و خراسان
و کوفه و حجاز و دیگر معموره‌ها سے اسلام گشته و با وصف این تبحر و علو اسناد که
دارد سنن نسائی و جامع ترمذی و سنن ابن ماجه نزد او نبوده و بیرا احادیث این سه
کتاب کما ینبغی اطلاع ندارد و در علم او حق تعالی برکت عظیم داده و قوت فهم بکمال عطا
فرموده و از وی تصانیف عجیبه یادگار مانده است آن تصانیف از سابقین رو نداده از
جمله تصانیف گزیده نافعه وی کتاب الاسماء و الصفات دو جلد است و سبکی گفته است
که لا اعرف له نظیرا و دلائل النبوة سه جلد و کتاب مناقب الشافعی یک جلد و کتاب
دعوات الکبیر یک جلد سبکی گفته است که من قسم میخورم بر آنکه این پنج کتاب را در
عالم نظیری نیست و سنن صغیر دو جلد کتاب الزهد یک جلد و کتاب البعث یک جلد و ترغیب
و ترهیب هم یکجلد و کتاب الخلافیات دو جلد و اربعین کبری و اربعین صغری
و کتاب الاسرار و دیگر تصانیف بسیار دارد و مجموع تالیفات او بهزار جزء رسید و بر سیر علمای
ربانیین بود در زهد و تورع امام الحرمین در حق او گفته است که هیچ شافعی در عالم نیست
مگر امام شافعی را بر وی منت و احسان است الا ابوبکر بیهقی که منت و احسان او بر شافعی
زیرا که در تصانیف خود نصرت مذهب او نموده و تائید و نصرت او و رواج این مذهب بالا گشته و او جامع
بود در فن حدیث و علل احادیث و فقه آن و جمع در میان احادیث مختلفه خوب میدانست و چون
تصنیف کتاب معرفة السنن و الآثار شروع کرد یکی از دوستان و همکاران بخواب دید که امام شافعی در جای
هستند و در دست ایشان چند جزء ازین کتاب هست و میفرمایند که امروز از کتاب
فقیه احمد هفت جزء نوشتیم و یا خواندیم و فقیهی دیگر نیز امام شافعی را بخواب دید که در مسجد
جامع بر تختی نشسته اند و میفرمایند که امروز از کتاب فقیه احمد گفته مشهور است که روزی
بخواب مے بینم که یک صندوق از زمین با آسمان بریده میرود و
گرداگرد آن صندوق نوری است نهایت درخشنده که چشم را خیره میکند مے پرسم که

می پرسم که این چه چیز است فرشتگان می گویند که این صندوق تصانیف بیهقی است که در بارگاه کبریا
مقبول شده‌اند وفات او دهم جمادی الاول در سنه ۴۵۸ چهارصد و پنجاه و هشت است انتقال او
در شهر نیشاپور واقع شد اما او را در تابوتی نهاده به بیهق آوردند و در خسروجرد مدفون ساختند
گاهی بشعر هم میل میکرد از نظم او این چند بیت است **بیت** مَن عزَّ بالمولی فذاک جلیل
ومَن رام عزّاً بسواه ذلیل × ولو ان نفسی مذ براها ملیکها × مضی عمرها فی سجدة
لقلیل × احب مناجاة الحبیب باوجه * ولکن لسان المذنبین کلیل **کتاب
شرح السنة للبغوی** اول آن کتاب حدیث انما الاعمال بالنیات واقع است بروایت
حضرت عمر غالباً بده واسطه بآن حضرت صلی الله علیه وسلم میرسد و گاهی به نه و هشت نیز کنیت
او ابو محمد و نام او حسین بن مسعود است و او را فراء و ابن الفراء نیز گویند زیرا که یکی از آبای او پوستین
میدوخت و می فروخت و پوستین در لغت عرب فروه گویند و نسبت بوطن او بغوی است و اصل
این مقام بغشور است معرب باغ کور که در میان مرو و هرات واقع است و شهریست معمور و آباد و
در وقت نسبت شور را حذف کردند و بسوی بغ نسبت نمودند بغوی شد زیرا که بغ ثنائی است
برای نسبت واو زائد ثلاثی گشت وی جامع است در سه فن و هر یک را بکمال رسانیده محدث بی نظیر و
مفسر بی عدیل است و فقیه شافعی صاحب فقه است و تمام عمر در تصنیف و درس حدیث و تفسیر و فقه مشغول
ماند و درس بی طهارت نمی گفت در فقه شاگرد قاضی حسین صاحب تعلیقه است که یکی از اجله شافعیه است
و در حدیث شاگرد ابو الحسن داودی است که نام او عبد الرحمن بن محمد و از سائر محدثین است و از یعقوب
بن احمد صیرفی و علی بن یوسف جوینی و دیگر محدثان نیز فواید حاصل کرده و صاحب تعبد و قنوت بود
و بسیار بقناعت و زهد میگذرانید هر یکبار چه نان خشک در وقت افطار اکتفا می کرد چون مردم
بسیار تجد شدند و گفتند که نان خشک موجب خشکی دماغ خواهد شد نانخورش آن زیت مقرر
کرد وفات او در شهر مرو واقع شده در سنه ۵۱۶ پانصد و شانزده و در مقبره استاد خود شیخ حسین
مدفون گشت **معاجم ثلثه طبرانی** که کبیر و اوسط و صغیر است باید دانست که معجم کبیر او

مسند است بر ترتیب مرویات صحابه مگر ابوهریره رضی الله تعالی عنه که از مرویات او هیچ نیاورده و منظور
داشت که مسند ابوهریره را جداگانه تصنیف نماید اما میسرش نشد یا میسر شد و مشهور نگشت و معجم اوسط
او در شش جلد است و هر جلد کتاب کلانی است و آن بر ترتیب شیوخ است و از هر شیخ خود که قریب
هزار کس باشند آنچه از غرائب و عجائب شنیده است می آرد و این کتاب او نظیر کتاب الافراد
دارقطنی است و افراد و غرائب در اصطلاح محدثین عبارت از احادیثی است که نزد یک شیخ باشند
و نزد دیگری نباشد و همین کتاب را یعنی معجم اوسط را می گفت که جان من است و فی الواقع فضیلت او
در علم حدیث و وسعت روایت او ازین معلوم میشود اما محققین اهل حدیث گفته اند که در وی منکرات
بسیار است و منشارش آنست که غرابت مقتضی همین است و تفرد ثقه که آنرا غریب صحیح گویند کمیاب است
و معجم صغیر او نیز بر ترتیب شیوخ است اما در ان کتاب بیان شیوخ را ذکر کرده که از اینها یک یک حدیث استفاده
نموده در آخر معجم کبیر میگوید فی حدیث حلب العنز حدثنا عبید بن غنام قال حدثنا ابوبکر بن ابی شیبة
حدثنا وکیع عن الاعمش عن ابی اسحق عبد الرحمن بن یزید العائشی عن بنت خباب قالت خرج ابی
فی غزاة فی عهد النبی صلعم و کان رسول الله صلی الله علیه وسلم یتعاهدنا فیحلب عنزا و کان
یحلبها فی جفنة فتمتلئ فلما قدم خباب کان یحلبها فعاد حلابها الی الاول و در آخر معجم صغیر در فضائل
نسا میگوید حدثنا سمانة بنت محمد بن موسی بن بنت الوضاح بن حسان الانباریة با
لانبار قالت حدثنا ابی محمد بن موسی قال حدثنا محمد بن عقبة السدوسی قال حدثنا
محمد بن حمران قال حدثنا عطیة الدعاء عن الحکم بن الحارث السلمی رض قال سمعت رسول الله
علیه وسلم یقول من اخذ من طریق المسلمین شبرا طوق یوم القیمة من سبع ارضین
سمعت ملیحة بنت ابی نعیم الفضیل بن دکین تقول سمعت ابی یقول القران کلام الله
غیر مخلوق کنیت طبرانی ابوالقاسم و نام او سلیمان بن احمد بن ایوب مطیر اللخمی طبرانی است و در
شهر عکا از بلاد شام متولد شده در سنه دو صد و شصت در ماه صفر و در سنه هفتاد و سه طلب علم
شروع کرد و در اکثر شهرهای شام و در حرمین و یمن و مصر و بغداد و کوفه و بصره و اصفهان و جزیره

و دیگر معموره های اسلام گردید و علی بن عبد العزیز بغوی و بشر بن موسی و ادریس عطار و ابو زرعه ثقفی و
و اقران ایشان سماع وارد و پدر او تحریص و تاکید بر طلب علم حدیث می نمود و او را گرفته
بشهرها می گشت و بحضور اساتذه رسانید تصانیف بسیار دارد و این سه معجم که حال
آن مذکور شد و کتاب الدعا للطبرانی که صاحب حصن حصین ازان نقل میکند و در اول
میگوید قال الحافظ ابو القاسم هذا الکتاب الفته جامعا لادعیة رسول الله صلی الله علیه
وسلم حملنی علیه انی رایت کثیرا من الناس قد تمسکوا بادعیة سجع وادعیة وضعت علی عدد
الایام مما الفها الوراقون لا یروی عن رسول الله صلعم ولا عن احد من اصحابه رض ولا عن احد من
التابعین لهم باحسان مع ما روی عن رسول الله صلعم من الکراهة للسجع فی الدعاء والتعدی فیه
فالفت هذا الکتاب بالاسانید المأثورة عن رسول الله صلعم وبدأت بفضائل الدعاء وادابه ثم رتبت
ابوابه علی الاحوال التی کان رسول الله صلی الله علیه وسلم یدعو فیها فجعلت کل دعاء فی موضعه
یستعمله الداعی ومن بلغه علی ما رتبته ان شاء الله تعالی باب تاویل قول الله تعالی ادعونی
استجب لکم ان الذین یستکبرون عن عبادتی سیدخلون جهنم داخرین حدثنا عبد الله بن محمد
بن سعید بن مریم قال حدثنا محمد بن یوسف الفریابی ح وحدثنا علی بن عبد العزیز قال
حدثنا ابو حذیفة قال حدثنا سفیان عن منصور عن ذر بن عبد الله المرهبی عن یسیع الحضرمی
عن النعمان بن بشیر رضی الله عنهما قال قال رسول الله صلعم العبادة هی الدعا ثم قرأ ادعونی
استجب لکم الآیة و این کتاب هم جلد کلان ست و از تصانیف او کتاب المناسک و
کتاب عشرة النساء و کتاب النوادر و کتاب دلائل النبوة و او را تفسیری است کلان
و دیگر تصانیف بسیار است که بالفعل یافت نمی شود و حافظ یحیی بن منده آنچه بالا
مذکور کرده او در طلب علم حدیث محنت و مشقت بسیار نموده تا سی سال بر بوریا
خفته و راحت و آرام بر خود روا نداشته از استاذ ابن العمید که وزیر شهرستان
و در علم عربیت و شعر و لغت سرآمد وقت خود بود در دولت دیالمه و نیز بری با برتن بلیت

نگذشته و صاحب بن عباد که همه وزیران دولت بویه شاگرد و تربیت یافته او بود
منقول است که مرا چنین گمان بود که مثل وزارت در عالم منصبی و مرتبه نباشد و
در دنیا در چیزی از لذائذ آن قدر حلاوت نیافتم که درین منصب می یافتم زیرا که
مرجع طبقات مردم گوناگون خلائق بودم تا آنکه روزی بحضور من در میان ابوبکر
جعابی که از محدثین مشهور است و ابوالقاسم طبرانی مذاکره حدیث واقع شد طبرانی را
دیدم که بکثرت محفوظات خود غلبه میکرد و جعابی را یافتم که بفطنت و ذکاء سبقت
می نمود و این مجادلات تا دیر کشید و از طرفین آوازها بلند و جوش و خروش ظاهر
گشت درین اثناء ابوبکر جعابی گفت که حدثنا ابو خلیفة قال حدثنا سلیمان بن ایوب
ابوالقاسم طبرانی گفت که سلیمان بن ایوب منم و ابو خلیفه شاگرد منست و از من روایت
حدیث نموده پس چرا از من این حدیث را روایت نمیکنی که ترا علو اسناد حاصل
شود دران وقت دیدم که ابوبکر جعابی خجالتی کشید که در دنیا مثل آن متصور نیست
و من در دل خود گفتم که کاش من طبرانی می بودم و فرحتی و غلبه که نصیب طبرانی شد مرا
حاصل میشد و من وزیر نمی بودم که ازین قسم تحصیل فضائل و اسباب جاه محروم ماندم
راقم حروف گوید این تمنا و آرزوی هم از بقایای وزارت و ریاست او بود و الا علماء
ربانیین را بسبب این غلبه های تغیری نمی شود و نفس ایشان بحرکت نمی آید
و لکن المرء یقیس علی نفسه بالجمله طبرانی در توسع علم حدیث و کثرت روایت آن
ممتاز و مستثنی بود ابوالعباس احمد بن منصور شیرازی گفته است که من از طبرانی سه لکهه
حدیث نوشته ام و او را در آخر عمر زنادقه یعنی فرقه قرامطه از اسماعیلیه که دران زمان اعدای
اهل سنت بودند بجهت آنکه مذاهب ایشان باحادیث رد میکرد سحر کردند و بهره چشم از
بصارت ظاهری عاری گشت بست و هشتم ذیقعده سال سنه سیصد و شصت وفات اوست
و حافظ ابونعیم اصبهانی صاحب حلیة الاولیاء بر وی نماز جنازه گذارد و صد سال و ده ماه عمر اوست

معجم اسماعیلی سابق در ذکر صحیح اسماعیلی که مستخرج بر بخاری است احوال او مفصل
مرقوم گشته حالا از ابتدائی معجم او چند فقره نقل کرده شود تا حال این کتاب او روشن شود میگوید
الحمد لله حمداً کما ینبغی لکرم وجهه وعز جلاله + وکما یقتضیه تتابع نعمه وافضاله +
وصلی الله علی نبیه محمد نبی الرحمة والرسالة وعلی آله وسلم کثیراً اما بعد فانی استخرت الله
تعالی فی حصر اسامی شیوخی الذین سمعت عنهم وکتبت عنهم وقرأت علیهم الحدیث
وتخریجها علی الحروف المعجمة لیسهل علی الطالب تناوله ولیرجع الیه فی اسم ان التبس او
اشکل والاقتصار منهم لکل واحد علی حدیث واحد یستغرب ویستفاد ویستحسن له
وحکایة لینضاف الی ما اردت من ذلک جمع احادیث یکون فوائد فی نفسها وبین حال من
ذممت طریقه فی الحدیث بظهور الکذب او اتهامه به او خروجه عن جملة اهل الحدیث
للجهل به والذهاب عنه فمن کان عندی منهم ظاهر الحال لم اخرجه فیما صنفت
من حدیثی واثبت اسامی من کتبت عنه فی صغری املاه بخطی سنة ثلاث وثمانین ومائتین
وانا یومئذ ابن ست سنین فضبطه ضبط مثلی من یدرکه التأمل له من خطی فی ذلک علی انی لم
اخرج من هذه البابة شیئاً فیما صنفت من السنن واحادیث الشیوخ والله اسأل
التوفیق لاستتمامه فی خیر وعافیة وان ینفعنی به وغیری وافتتحت ذلک باحمد
لیکون مفتتحه باسم النبی صلی الله علیه وسلم تیمنا به ولیصح لی به الابتداء بالالف من
الحروف المعجمة واذ کان محمد واحمد یرجعان الی اسم واحد فان الله عز وجل قال فی کتابه
فی بشارة عیسی ومبشراً برسول یأتی من بعدی اسمه احمد کما قال محمد رسول الله وما
محمد الا رسول وقال رسول الله صلی الله علیه وسلم ان لی اسماء انا محمد وانا احمد وقد کان
ابو محمد عبد الله بن محمد بن ناجیة یقول حدثنا احمد بن الولید بن السری فاقول له
محمد ایها الشیخ فیقول محمد واحمد واحد وابتدأت هذا الجمع فی جمادی الاولی
من سنة احدی وستین وثلثمائة عصمنا الله من الزلل فی القول والعمل و در باب محدثین در ترجمه

ابو

ابو بکر محمد بن صالح بن شعیب تمار می گوید این سند از عوالی اوست بنا بران مرقوم گشت حدثنا ابن صالح بن شعیب املاءً بالبصرة حدثنا نصر بن علی عن یزید بن هارون عن عاصم الاحول قال دخلنا علی انس بن مالک رضی الله تعالی عنه نعزّیه علی ابن له فقلنا یا ابا حمزة انا لنرجو له النعیم قال واکثر من ذلک سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول الموت کفارة لکل مومنٍ **کتاب الزهد والرقاق** تصنیف عبد الله بن المبارک بالفعل رائج و مشهور انتخاب اوست که حافظ ضیاء الدین ابو عبد الله بن محمد بن عثمان بن سلیمان صوفی زرزاری نموده و مقبول عوام و خواص گشته و در اصل این کتاب بروایت حسین بن مروزی رائج و مشهور گشته و از وی شاگرد وی ابو محمد بن یحیی محمد بن صاعد روایت نموده زیادات بسیار واقع است بعضی از انها زیادات مروزی است از غیر ابن المبارک و بعضی از زیادات ابن صاعد از شیوخ خود بهرحال بالفعل منتخب او که در اجازات سماعات بکار برده می شود و اول این حدیث است قال الامام الجلیل الحافظ ابو عبد الرحمن عبد الله بن المبارک الحنظلی المروزی اخبرنا یونس عن الزهری قال اخبرنا السائب بن یزید ان شریحا الحضرمی ذکر عند رسول الله صلعم فقال ذاک رجل لا یتوسد القرآن راقم الحروف می گوید در معنی این کلمه علماء حدیث را اختلاف بسیار است و آنچه از شیخ خود یاد دارم انست که معنی توسد تکیه کردن است در خواب و غرض آنست که چون قوت حافظه درست بود و قرآن محفوظ بمنزله تکیه است که زیر سر باشد شاید که شخص ترک تهجد نماید و قرآن را بجای تکیه گذاشته بخواب رود والله اعلم هرچند رتبه ابن المبارک برتر است از انکه درین مختصر تعریف و توصیف آن کرده شود مثل امام مالک و امام اعظم و امام شافعی و امام احمد بن حنبل و لهذا از اطالت در مذکورات این بزرگان کناره کرده شد و در حقیقت محتاج الیه نیست اما چون این بزرگ باوصف جلالتی که دارد مذهب او متبوع نیست تا مردم بر احوال او کما ینبغی مطلع شوند بنا بران برخی از احوال ایشان نگاشته می آید کنیت ایشان ابو عبد الرحمن و نام ایشان عبد الله بن المبارک بن واضح الحنظلی بالولاء مسکن ایشان مرو است و نسبت ایشان مروزی گویند و پدر ایشان مبارک غلام

ترک بود مملوک تاجری از تاجران همدان وآن تاجر از بنی حنظله بود که قبیله ایست از بنی تمیم و
در تاریخ عامری مذکور است که پدر ایشان مبارک خیلی متورع ومتقی بود مالکش او را داروغه
باغ خود کرده بود روزی فرمود که ای مبارک یک انار ترش از باغ بیار مبارک رفت
ویک انار آورد وآن انار شیرین بر آمد مالک گفت که من گفته بودم که انار ترش بیار
مبارک گفت که من چه قسم توانم شناخت که انار ترش کدام درخت میدهد وانار شیرین را
کدام هر که بچشد این را بشناسد گفت تا حال نچشیده گفت بود انگی چشیدن هم نداده که احتیاط
و پاسداری که لازمه خدمت من است بجای آرم مالکش ازین دیانت و امانت او
بسیار راضی شد و گفت که تو قابل آنی که در مجلس من باشی و باغبانی بدیگری سپرد
تا آنکه روزی در مقدمه کدخدای دختر خود که بحد جوانی رسیده بود از وی مشوره پرسید مبارک
گفت که عربان جاهلیت برای نسب وحسب دختران خود میدادند ویهودان برای مال و
نصاری برای جمال ودر اسلام دین را اعتبار است ازین هر چهار راه هر چه پسند خاطر
باشد باید فرمود عقل او بسیار خوش آمد مالکش بخانه خود رفت و بوالده آن دختر این
مشوره بیان نمود و گفت که میخواهم که این دختر را بمبارک دهم که در ورع وتقوی بودنیکو
بسر آمد زمانه است کو غلام است مادرش نیز راضی شد دختر را با او دادند وازان دختر
عبداللہ بن المبارک بوجود آمد و مال بسیار ازان تاجر بوراثت یافتند وتولد ایشان
در سنه هژده ویا نوزده ویکصد از هجرت است وتمام عمر ایشان در سفرها گذشت
گاهی بحج وگاهی بجهاد وگاهی بتجارت در اقالیم اسلام گشته اند واز امام مالک
وسفیان ثوری وسفیان بن عیینه وهشام بن عروه وعاصم احول وسلیمان تیمی وحمید طویل
وخالد حذاء ودیگر علما تبع تابعین وصغار تابعین اخذ علم حدیث نمودند وسائر طبقات
عمده محدثین شاگردان ایشان اند عبدالرحمن بن اسدی ویحیی بن معین وابوبکر
وعثمان پسران ابی شیبه وامام احمد بن حنبل وحسن بن عرفه واز عجائب آنکه سفیان

ثوری که از اجل شیوخ ایشان است از ایشان اخذ نموده اند و سفیان ثوری با وجود آن کمال که حیرت ده اهل کمال است
میفرمود من بسیار جهد نمودم که یک روز و یک شب تمام سال بر وضع ابن مبارک بگذرانم مرا میسر نشد بلکه در بعضی اوقات میسر نبود که یکی
تمام عمر من برابر سه شبانروزی ابن المبارک میبود و نوبت ابن المبارک باین حد
رسیده بود که بزرگان عمده بصحبت او تقرب الهی می جستند ذهبی که از مشاهیر مشائخ
حدیث و خیلی بزرگ کسی هست گفته است که مرا تا ابن المبارک از راه اجازت شش
واسطه بهم رسیده و این کمال علو سند من است بعد از ان گفته است که والله انی لا
حبه لله وارجو الخیر بحبه لما منحه من التقوی والعبادة والاخلاص والجهاد وسعة العلم
والاتقان والمواساة والفتوة والصفات الحمیدة فضیل بن سعید بلخی بغلانی که شیخ اصحاب
صحاح ستة است میگفت خیر اهل زماننا ابن المبارک ثم احمد بن حنبل و در تواریخ ثقات
مذکور است که جماعه از بزرگان در مقامی مجتمع شدند مر اهل زمان خود درین صفات
ابن المبارک قرار دادند و در هر باب ازین باب ها بتفوق و بیعدیلی او اقرار کردند علم فقه و
ادب نحو لغة زهد شعر فصاحت شب بیداری و تهجد گذاری عبادت حج جهاد و سوار کاری
و سلاح داری ترک الکلام ما لایعنی انصاف و با یاران خود حسن صحبت گذرانیدن مخالفت
با آنها نکردن ایشان گفته اند که من از چهار هزار شیخ جمع علم کردم لیکن روایت نمی کنم مگر
از هزار کس و بس حسن شقیق گفته که روزی نماز عشا خوانده همراه ابن المبارک برآمدم و
ابن المبارک میخواست که بخانه خود رود و شب بسیار سرد بود چون بدروازه مسجد رسیدیم من با وی مذاکره
حدیثی نمودم و او در جواب شروع کرد پس همانجا استاده بودیم تا آنکه موذن آمد و بانگ فجر گفت فضیل عیاض در
حق ابن مبارک گفته است ورب هذا البیت ما رأت عینای مثل ابن المبارک روزی مردم نزد ابن المبارک برای
طلب علم حدیث آمدند و گفتند یا عالم المشرق حدثنا سفیان ثوری نشسته بود گفتند ویحکم
عالم المشرق والمغرب و ما بینهما ان کنتم تعقلون و روزی که ابن المبارک در شهر رقه داخل شد
و هارون رشید خلیفه عباسی نیز دران شهر بود در تمام شهر شور افتاد و غلغله بلند شد و مردم دویدند

یکی از زنان خاصه هارون رشید از بالا کوشک این شور و غوغا دید و پرسید که این همه جمعیت برای
کیست مردم گفتند که عالمی از خراسان آمده است که او را عبد الله بن المبارک می گویند گفت در حقیقت
بادشاهت همین است که این شخص دارد نه هارون رشید که بزور چابک و چوب و دستی مردم را جمع میکند
ابو بکر خطیب گفته است که از عجائب فن حدیث این است که از ابن المبارک دو کس روایت حدیث نموده اند
معمر بن راشد و حسین بن داود و ما بین وفات این هر دو فاصله یکصد و سی و دو سال است و
چون پدر او پنجاه هزار درم بدو داد که تجارت بکن آن مبلغ را گرفته روانه شد و تمام مصرف علم حدیث
نمود و بوطن باز گشت پدر پرسید چه جنس آوردی و چه نفع بردا شتی ابن المبارک دفاتری را که جمع نموده
بود به پدر نمود که این جنس آوردم و نفع دارین بردا شتم پدر خوش شد و ایشان را بخانه خود برد و سی
هزار درم دیگر پیش ایشان نهاد و گفت این مبلغ نیز صرف کن و تجارت خود را کامل ساز و در طلب
علم ایشان را چنین واقع شد که در ایام جوانی بشرب نبیذ مبتلا بودند و آنچه لوازم این شغل است
از استماع ملاهی و سرود و صحبت یاران کذائی نیز از دست نمی دادند یکبار در موسم پختگی
سیب در باغی داخل شدند و یاران و رفیقان را نیز دعوت کردند و طعام و شراب بتکلف حاضر ساختند
و مشغول لهو و طرب گشته تا آنکه مستی غالب آمد و بی هوش افتادند چون آخر سحر شد بیدار شدند
در آن وقت چنگ در دست گرفته خواستند که بنوازند و سرودی آغاز نهادند دیدند که چنگ هرگز
آواز نمی دهد درین کار مهارت تمام داشتند تارهائی آن را محکم کردند باز همان قسم صدا نمی داد
تا آنکه چنگ بقدرت الهی گویا شد و چون آدمی این آیت تلاوت نمود الم یأن للذین آمنوا
ان تخشع قلوبهم لذکر الله ایشان متنبه شده چنگ را شکسته بر تافتند و نبیذ را ریختند
و جامهای منقش و ملون را که در بر داشتند دریدند و بطلب علم و عبادت اشتغال ورزیدند و ابو عبد الله
حماده این حکایت را بهمین اسلوب در تاریخ مختصر المدارک آورده و در طبقات کفوی بنوع دیگر
مذکور است بعد از ذکر قصه ذکر باغ و شرب و سکر میگوید که ایشان بخواب رفتند دیدند که یک جانور
خوش الحان بر سر ایشان بر درختی نشسته این آیت میخواند محتمل است که اول در خواب و از جانور خبردار کرده باشند

دیار

و باز دربیدار یکی باواز چنگ تاکیدش نمودند بهر حال ایشان درین شغل مجذوب و مراد بودند زیاد ل ازیشان گردان حضرت امام اعظم بودند و طریق تفقه از ایشان می آموختند و چون امام اعظم وفات یافتند در مدینه منوره نزد امام مالک تفقه نمودند پس اجتهاد ایشان گویا مجموعه هر دو طریق است و لهذا ایشان را حنفیه از خود می شمارند و مالکیه در طبقات خود می نگارند و تا آخر عمر ملازمت داشتند که یکسال بحج میرفتند و یکسال بجهاد و این دو بیت را اکثر می خواندند بیت

واذا صاحبت فاصحب ماجداً ذا عفاف و حیاء و کرم

قوله للشیء لا ان قلت لا واذا قلت نعم قال نعم

از کلمات ایشان است که اول در علم می باید که نیت صحیح باشد بعد از ان بکمال توجه حرف استادان شنیدن بعد از ان بتامل فهم کردن بعد از ان حفظ آن نمودن بعد از ان در تلامذه و مستعدان نشر کردن و پراگنده ساختن و هر که ازین شروط پنجگانه یکی را فوت کرد در علم او نقصان پدید آمد و نیز گفته اند که من از چهار هزار حدیث چهار سخن انتخاب کرده ام یکی آنکه بر مال دنیا مغرور نباید بود و فریب نباید خورد دوم آنکه در شکم آنچه طاقت آن ندارد کلّی بکلی نباید آورد سیوم آنکه از علم همان قدر باید آموخت که نافع باشد چهارم آنکه بر زن در هیچ چیز اعتماد نباید کرد و در تورع ایشان چیزهای عجیب منقول است یکبار از مرو که وطن ایشان بود بشام رفتند برای بازدادن قلمی که در شام از کسی عاریت گرفته بودند و بغیر اموشی همراه آورده و می گفتند که اگر یکدرم که در وشبهه باشد رد کنم نزد من بهتر است از انکه یک لکهه درم صدقه دهم براه خدا چون وفات ایشان قریب رسید و علامات احتضار ظاهر شد غلام خود را که نصر نام داشت و از رواة معتبرین حدیث است فرمودند که مرا از فرش بخاک انداز غلام ایشان گریستن آغاز کرد گفتند چرا گریه میکنی گفت ثروت و نعمت شما یاد آمد و این حالت غربت و مسافرت و بیکسی شما را دیده بیتاب شدم گفتند خاموش باش من همیشه از خدا می خواستم که زندگانی من چون زندگانی دولتمندان باشد و مردن من چون مردن خاکساران وفات ایشان در غربت و سفر

اتفاق افتاد از جهاد برگشته بودند در راه چون بهبت که نام قصبه ایست از توابع شهر موصل رسیدند بیمار شدند و جان بحق تسلیم کردند در رمضان سال یکصد و هشتاد و یک و بعد از وفات ایشان مردم صلحا بخواب دیدند که گوینده میگوید که ابن المبارک بفردوس اعلی رسید کاهی نظم شعر هم میکردند و این چند بیت از ایشانست ؎ اری اناسا بادنی الدین قد قنعوا + ولا اری هم رضوا فی العیش بالدون + فاستغن بالله عن دنیا الملوك كما + استغنى الملوك بدنیاهم عن الدين و شعراء عصر ایشان در مدت حیات ایشان قصاید و قطعات بسیار دارند که قایل این مختصر ست مرقوم میشود ؎ اذا سار عبد الله من مرو ليلة + فقد سار عنها نورها وجمالها + اذا ذكر الاخيار في كل بلدة + فهم انجم فيها وانت هلالها وعادت ایشان چنین بود که چون بحج میرفتند مردم بسیار در رفاقت ایشان اراده این سفر مبارک میکردند و هر یک نقدی و جنسی برای زاد راه می آوردند که بشرکت صرف نمایند آنهمه را قبول میکردند و در فهرست جدا نام هر یک و قدر آورده او نوشته میگذاشتند چون از حج مراجعت میکردند آنهمه را بمالکان آنها میدادند و مردم ازین حرکت سوال کردند گفتند که اگر اول وهله با ایشان رو نمایم ایشان ترک رفاقت من کنند و ازین سفر مبارک محروم مانند بگمان آنکه ما نفقه خود میخوریم و بار کسی نشیم و از من باین سعادت فایز میشوند و من بطفیل مبلغی کثیر صرف میکنم در صورت نفقات ایشان من هم ازین عمل خیر محروم مانم و ایشان هم از حج و هدایا مکه و مدینه که در وقت مراجعت از حج برای همراهان و دوستان می آرند مبلغی کثیر میبود و درین همه اموال ایشان از تجارت بود **فردوس دیلمی** این کتاب بطور مشارک و تنبیهات و جامع صغیرست یعنی احادیث را به ترتیب حروف تهجی جمع نموده مثلا در حرف لام میگوید در فصل لما لما خلق الله الجنة حفها بالريحان وحف الريحان بالحناء ما خلق الله شجرة احب اليه من الحناء الى اخر الحديث عن عبد الله بن عمر

ونیز درهمین فصل میگوید لما اسری بی اتیت علی قوم یزرعون فی یوم و
یحصدون فی یوم کلما حصدوا عاد کما کان قلت لجبرئیل من
هولاء قال هولاء المجاهدون فی سبیل الله الی اخر الحدیث عن ابی
هریرة واین حدیث بسیار دراز وطولیست چنانچه در قصه معراج مشهورست و فردوس را
مرتب نموده است بر حروف تهجی پسر دیلمی وبرای این کتاب سندی نوشته که سند بر
حدیث بیان کرده برهمین حروف نه بر ترتیب صحابه ونام مصنف کتاب فردوس حافظ
شیرویه بن شهردار بن شیرویه است در همدان بود وتاریخ همدان هم از تصانیف
اوست از یوسف بن محمد بن یوسف مستملی وسفین بن الحسن بن فنخویه وعبد الحمید بن الحسن
الفقاعی وعبد الوهاب بن منده واحمد بن عیسی دینوری وابو القاسم بن البسری ودیگر
علما بسیار اخذ علم حدیث نموده ودر همدان واصفهان وبغداد وقزوین ودیگر شهرهای اسلام
گشته حافظ یحیی بن منده در حق او گفته است که جوانی زیرک وحسن الخلق در مذهب سنت متصلب است
واز اعتزال دور مردکم گو ودلیر دل اما در اتقان معرفت علم وقصوریست در تمیز صحیح احادیث تمیز
نمیکند ولهذا در کتاب او موضوعات وواهیات توده توده مندرج پسر او شهردار دیلمی حافظ ابو موسی
مدائنی وحافظ ابو العلا حسن بن احمد عطار ازو روایت دارند نهم رجب سال پانصد ونه وفات
اوست وپسر او شهردار بن شیرویه بن شهردار دیلمی کنیت او ابو منصور در معرفت
علم حدیث وفهم آن از پدر بهتر بود چنانچه سمعانی هم در حق او بفهم ومعرفت
گواهی داده ونیز علم ادب را خوب میدانست ومرد سبکروح وعابد بود ودر مسجد خود
ملازمت داشت وغالبا شغل سماع حدیث ونوشتن آن میگذرانید ودر طلب علم
حدیث با والد خود شریک بود در سفر اصفهان سال پانصد وپنج همراه او بود وبه بغداد خود رفته
در سال سی هفت بعد از موت پدر خود از اساتذه بسیار تحصیل کرده چنانچه از مکی بن منصور الکرجی
وابو محمد الدونی وابو بکر بن زنجویه واز بعضی محدثان اجازت حاصلکرده

وفات ۵۰۹

وترتیب کتاب فردوس بر وضع او داده و اسانید این کتاب بجهت تمام جمع کرده و چون از تنقیح و تهذیب او فارغ نشد پسر او ابو مسلم احمد بن شهردار دیلمی و جماعه دیگر از شاگردان او از وی روایت کردند وفات شهردار در سال پانصد و پنجاه و هشت است و نسب این خاندان بفیروز دیلمی میرسد که قاتل اسود عنسی بود در حق او جناب رسالت فرموده‌اند فاز فیروز و او صحابیست **نوادر الاصول** حکیم ترمذی سوای ابو عیسی ترمذی است که کتاب او در صحاح سته معدود می شود و نوادر الاصول اکثر احادیث غیر معتبر دارد و اکثر جاهلان را اشتباه می شود حکیم ترمذی را همان ترمذی خیال میکنند و ابیات را نسبت می کنند که در ترمذی است در اینجا فرق کردن ضرور است در اصل باقال فی السجود سجدات القران می گوید مایقال فی سجدة سورة الاعراف عند قوله تعالی ان الذین عند ربک لا یستکبرون عن عبادته ویسبحونه وله یسجدون طابت لهم منازل القربة عندک فتطهروا عن الاستکبار واذعنوا لک خضوعا بما عاینوا من کبریائک وعزیز جبروتک فی الملکوت فلقوا عظمتک بالتسبیح واستکانوا بالسجود لک خشوعا هؤلاء بدیع حکمتک ونحن ولد بدیع فطرتک وصنیع یدک وامة حبیبک المحمودون فی التورية والموصوفون فی الانجیل بما منحتنا من منتک وفضلک واهدیت الی المحبتین مشاهد آیاتک وکراماتک نحننا ورأفة سجدنا لک بحظنا من رأفتک و رحمتک والقینا بایدینا سلما نرجو مرادک وسیبک ومعروفک یا معروفا بالعطا الجزیلة ومحمودا علی صنائعک الجمیلة کنیت ایشان ابو عبدالله و نام محمد بن علی بن الحسین بن بشر المؤذن الملقب بحکیم ترمذی است رئیس زاهدان وقت خود است و تصانیف بسیار دارد و از پدر خود علی بن الحسین و قتیبة بن سعید بلخی و صالح بن عبدالله ترمذی و اقران ایشان روایت میکند علمای نیشاپور و قاضی یحیی بن منصور از وی روایت کرده اند چون در نیشاپور آمد در سال دو صد و هشتاد و پنج مردم از ترمذ ایشان را اخراج کرده بودند و سبب اخراج ایشان آن بود که ایشان کتاب ختم الولایة و کتاب علل الشریعة تصنیف کردند و آن هر دو نسخه در نظر مردم ظاهر بین افتاد و از اینجا استنباط

کردند

کردند که مذهب ایشان تفضیل ولایت بر نبوة است بمعنی تفضیل اولیا بر انبیاء و احتجاج ایشان نیز
گواهی بهمین معنی می دهد زیرا که تمسک نمودند بلفظ یغبطهم النبیون والشهداء و گفته اند اگر بعضی اولیاء
از انبیاء و شهداء افضل نمی بودند غبطه چرا می کردند باین عقیده وحشت ناک ایشان را مردم ترمذ
اخراج کردند از انجا ببلخ رسیدند مردم انجا ایشان را قبول کردند و ایشان نزد اهل بلخ عذر
این کلمات بیان کردند و گفتند که در مذهب موافق شما ام اصلا غرض من تفضیل اولیاء بر انبیاء نبود
باید دانست که در تصانیف ایشان احادیث غیر معتبره و موضوعات بسیار مندرج است و سبب این
حادثه را خود ایشان بیان کرده اند در طبقات شعراوی مذکور است که ایشان می گفتند که من هیچگاه
تفکر و تدبر و تامل پیش از کار تصنیف نکرده ام و نه غرض من آنست که کسی این مولفات را بمن
نسبت کند بلکه چون مرا قبض وقت می شد تسلی و آرام به تصنیف می جستم و هرچه بخاطر میرسید
می نوشتم پس معلوم شد که اکثر مصنفات ایشان از قبیل مسودات است محتاج بنظر ثانی و تهذیب
و تنقیح و حذف و اصلاح مانده روزی ایشان را از ضعف خلق پرسیدند ایشان گفتند ضعف ظاهری
و دعوی عریضه و از لطائف ایشان آن است که هیچ کس را بهتر از هیچ جا نیست کودک را مکتب و جوان را
مکان طلب علم و پیر را مسجد و زن را خانه خود و موذی را زندان **کتاب الدعا لابن ابی الدنیا**
کتابی است بغایت خوب و نفیس اول آن نود و نه نام است بروایت ابن سیرین از ابی هریره بعد از ان
چهل اسم ادریسی است و سند آن موقوف بر حسن بصری است بعد از ان اسم الله الاعظم است و بعد از ان
دعاء الفرج است و همین قسم نوشته میرود و او را کتابی دیگر هست در همین باب مسمی بکتاب مجابی
الدعوة لابن ابی الدنیا و در ان این حدیث است لم یتکلم فی المهد الا ثلثة عیسی بن مریم و صاحب
جریج العابد والصبی الذی مر بامه راکب دابة فارهة وشارة حسنة وهی ترضعه فقالت
اللهم اجعل ابنی مثل هذا الی آخر الحدیث کنیت ابوبکر و نام او عبد الله بن محمد بن عبید بن
سفین بن ابی الدنیا است و او را قرشی و اموی نیز گویند زیرا که پدر آن از موالی بنی امیه بودند
مولد و مسکن او بغداد است تولد او در سنه دو صد و هشتاد است و از علی بن الجعد و خلف

بن ہشام و سعید بن سلیمان و دیگر محدثان عمده اخذ علم حدیث کرده و از وی ابو بکر شافعی
صاحب غیلانیات و حارث بن ابی اسامة صاحب مسند با وصف تقدم او ابو بکر نجار و احمد
بن خزیمه و دیگر علمای ہمدوشان این فن اخذ فیض حدیث نموده اند و او اتالیق و مودب معتضد عباسی
بود که خلیفه مشهور است و قبل از ان چند کس را از اولاد خلفا اتالیقی و مودبی نموده است و ابن
ابی حاتم گفته است من و پدر من از وی حدیث نوشته ایم و او صدوق بود و گفته اند که ابن
ابی الدنیا را عجب تصرفی در کلام بود اگر میخواست شخص را در یک آن بخنده می آورد و باز بگریه
می انداخت و اینهمه بنا بر توسع او بود در علم و اخبار و قدرت او بر تصرف در کلام وفات او
در جمادی الاول سال دو صد و ہشتاد و یک بوده است **کتاب الاعتقاد** والهدایة
الی سبیل الرشاد از تصانیف بیہقی است از اولش ما ذکر ما یستدل به علی حدوث العالم
و ان محدثه و مدبره اله واحد در اجازات میخوانند و بعضی از باب استخلاف علی بن طالب کرم الله
وجهه تا آخر کتاب نیز میخوانند و ان کتاب بسیار نفیس است و وی میگوید اخبرنا ابو عبد الله
الحافظ قال حدثنا ابو النصر العقبة حدثنا عثمان بن سعید الدارمی حدثنا
علی بن المدینی حدثنا مروان بن معاویة ثنا ابو مالک الاشجعی عن
ربعی بن حراش عن حذیفة قال قال رسول الله صلعم ان الله یصنع کل
صانع وصنعته **کتاب اقتضاء العلم والعمل** از تصانیف خطیب است و
بسیار خوب کتابیست در باب خود از وی بعضی محدثان انتخابی کرده اند که در دیار عرب
شهرت دارد و اکثر در مقام تحصیل اجازت همین منتخب را میخوانند و اول این منتخب حدیث ابو برزه
اسلمی ہست لا تزول قدما عبد یوم القیمة اما در اصل کتاب این حدیث اول نیست خطیب میگوید اخبر
القاضی ابو بکر احمد بن الحسن بن احمد الحرسی نیسابور قال حدثنا ابو العباس محمد بن
یعقوب الاصم قال حدثنا محمد بن اسحق الصنعانی قال حدثنا الاسود بن عامر
قال اخبرنا ابو بکر بن عیاش عن الاعمش عن سعید بن عبد الله عن ابی برزة الاسلمی رض

قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لا تزول قدما عبد يوم القيمة حتى يسئل عن اربع
عن عمره فيما افناه وعن عمله بما ذا عمل فيه وعن ماله من اين اكتسبه وفيم انفقه و
عن جسمه فيما ابلاه وآخر اين منتخب اين ابيات است حدثنا الحسن بن ابي بكر قال
انا عثمان بن احمد الرقاق قال حدثنا اسحق بن ابراهيم بن سنين قال انشدني
عمر بن احمد بن محمد شعرا انت في غفلة الامل ✦ لست تدري متى الاجل ✦ لا تغرنك صحة
في من اوجع العلل ✦ كل نفس ليومها ✦ صبحة تقطع الامل ✦ فاعمل الخير واجتهد ✦ قبل ان
يمنع العمل ✦ تاريخ يحيى بن معين في احوال الرجال واين كتاب نيز مرتب است بحروف
معجم واول اين حديث است قال الحافظ الناقد يحيى بن معين حدثنا ابن ابي مريم ثنا
ابن لهيعة عن ابي الاسود عن عروة بن الزبير عن المسور بن مخرمة عن ابيه قال لقد
اظهر رسول الله صلى الله عليه وسلم الاسلام فاسلم اهل مكة كلهم وذلك قبل ان تفرض الصلوة
حتى ان كان ليقرأ السجدة فيسجد فيسجدون وما يستطيع بعضهم ان يسجد من الزحام وضيق
المقام لكثرة الناس حتى قدم رؤس قريش الوليد بن المغيرة وابو جهل وغيرهما كانوا بالطائف
في ارضيهم فقالوا اتدعون دينكم ودين ابائكم فكفروا وآخر آن تاريخ اين است عن ابي حبيب عن ام
كنيت او ابو ذكريا واو را مري گويند بالولا كه از موالي بني مره بود وطنش بغداد است در سال يكصد وپنجاه و
هشت متولد شده بود و پدرش از عمده نويسندگان دفتر بود ودر انشا نيز دستگاه خوب داشت گويند
يحيى بن معين را از ميراث پدر خود لكهه درم نقد بدست آمده بود باين سبب كمال ثروت داشت
از هشيم وابن المبارك ومعمر بن سليمان بن طرخان وامثال آنها سماع دارد
وامام احمد بن حنبل وبخاري ومسلم وابو داود از وے استفاده كرده اند واو
يكے از ائمه اين فن است در نقد احاديث ومعرفت احوال رجال ودر كثرت معلومات
ومحفوظات هم نظير نداشت از وے منقول است كه من بدست خود ده لكهه حديث نوشته ام
واو را بعد از مرگ بخواب ديدند وپرسيدند كه خدا تعالى با تو چه كرد گفت مرا بخشش وعطاياى بسيار داد

عن بقية بن الوليد عن الزبيدي عن الزهري عن سالم عن ابيه عن النبي صلعم انه سلم

والو از ان جمله شصد زن از حور عین بمن تزویج فرمود و در سال دو صد و سی و سه از بغداد بحج روانه شد
اول در مدینه منوره رسید و از زیارت فارغ شد قصد خانه کعبه نمود در اول منزل بخواب
رفته بود که هاتفی اورا آواز داد که ای ابو زکریا از همسایگی ما کجا میروی معلوم کرد که روح مبارک
پیغمبر خدا است که اورا بآن تشریف مشرف ساخت زود برگشت و در مدینه اقامت نمود و بعد از
سه روز وفات یافت و از سعادت او آنست که اورا بر همان تخته ها غسل دادند که جناب
پیغمبر را بران غسل داده بودند و اورا به نظم هم میل بود و این چند بیت ازوست بیت

المال ینفد حله وحرامه × یوماً ویبقی فی غد آثامه × لیس التقی بمتق فی دینه × حتی یطیب شرابه وطعامه × ویطیب ما یحوی ویکسب اهله × ویطیب فی حسن الحدیث کلامه × نطق النبی لنا به عن ربه × فعلی النبی صلوته وسلامه ×

فائده باید دانست که جاهلان و نافهمان قدمای اهل حدیث را عموماً و یحیی بن معین را خصوصاً مطعون ساخته اند که الشیان خصوصاً این شخص از جمله الشیان در حق الله زبان خود را دراز کرده و کسی را دروغ گو و کسی را ملبس و جعلی و کسی را مفتری و بهتانی میگویند و این غیبت محرمه را علم میدانند و عبادت می انگارند چنانچه بکر بن حماد شاعر مغربی درین باب یحیی بن معین را هجو کرده بلکه علم حدیث را تعریض بطعن نموده گفته است شعر

ارى الخير في الدنيا يقل كثيره × وينقص نقصاً والحديث يزيد ×
فلو كان خيراً كان الخير كله × ولكن شيطان الحديث مريد ×
ولابن معين في الرجال مقالة × سيسأل عنها والمليك شهيد ×
فان يك حقاً فهي في الحكم غيبة × وان يك زوراً فالقصاص شديد ×

لیکن این جاهل و امثال او نفهمیده اند که این طعن و جرح الشیان رجال را محض برای صیانت شریعت و دین است پس گویا از قبیل قتال کفار و خوارج و اهل بدعت و سیئات و تعزیر اهل منکر است که بهترین عبادات است از غیبت محرمه نیست و ازین ابیات مشوه مرکه مرقوم شد ابو عبد الله بن فتوح حمیدی صاحب الجمع بین الصحیحین

جواب داده وقصیده دراز وارد در انجا مخاطب این شاعری گوید قصیده وانی الی الطال

قولك قاصد × ولی من شهادات النصوص جنود × اذا لم یکن خیر الکلام نبیّنا ×

لدیك فان الخیر منك بعید	واقبح شیء ان جعلت لما ابی ×

عن الله شیطانا وذاك شدید	بعد ازان در حق ابن معین میسگوید شعر

وما هو الا واحد من جماعة	وکلهم فیما حکاه شهود ×
فان صد عن حکم الشهادة حامل	فان کتاب الله فیه عنید
ولولا رواة الذین ضاعت وصیحت	معاملة فی الآخرین تبید
هم حفظوا الآثار من کل شبهة	وغیرهم عما اقتنوه رقود
وهم هاجروا فی جمعها وتبادروا	الی کل افق والمرام کؤد
وقاموا بتعدیل الرواة وجرحهم	فدام صحیح النقل وهو جدید
بتبلیغهم صحت شرائع دیننا ×	حدود تحروا حفظها وعهود
وصح لاهل النقل منها احتجاجهم	فلم یبق الا عاند وحقود
وحسبهم ان الصحابة بلغوا	وعنهم رووا لا یستطاع جحود
فمن حاد عن هذا الیقین مخارق	یرید لاظهار الشکوك مرید
ولکن اذا جاء الهدی ودلیله	فلیس لموجود الضلال وجود
وان رام اعداء الدیانة کیدها	فکیدهم بالمخزیات مکید

وعبد السلام بن یزید بن غیاث الشبلی نیز ازین ابیات در قصیده دراز جواب داده قصیده

ولابن معین فی الذی قال سوّق	ورای مصیب للصواب سدید
واجروه یعلی الاله محله	ویُنزله فی الخلد حیث یرید
فیا ضل عن قول النبی وصحبه	ویطرد عن احواضه ویزود
وجملة اهل العلم قالوا بقوله	وما هو فی شیء اتاه فرید

ولو لم يقم اهل الحديث بديننا + فمن كان يروي علمه ويفيد + هم ورثوا علم النبوة واحتووا + من الفضل ما عنه الانام
رقود + وهم كمصابيح الدجى يهتدى بهم + وانارهم بعد الممات خمود + عليك ابن عباب
لزوم سبيلهم + فمحياهم عند الله حميد + ونيز احمد بن عمرو بن عصفور جواب داده است
باين ابيات شعر ايا قادحا في العلم زيد عمامه + رويدا بما يبدي به وتعيد + جعلت
شياطين الحديث مريدة + الا ان شيطان الضلال مريد + وقرعت بالتكذيب من كان صادقا
فقولك مردود وانت عنيد + وذو العلم في الدنيا نجوم هداية + اذا غاب نجم لاح بعد جديد
بهم عز دين الله طرا وهم له معاقل من اعدايه وجنود كتاب الكنى والاسامي للنسائي از ان كتاب
نيز انتخاب نموده اند و آنرا منتقى گويند آنحضرت منتقى الحديث وارد است في باب من كنى ابا عمران
قال الحافظ احمد بن شعيب النسائي اخبرنا قتيبة بن سعيد قال حدثنا الليث عن يزيد بن ابي
حبيب عن ابي عمران اسلم عن عقبة بن عامر رض قال اتبعت رسول الله صلعم وهو راكب فقلت
اقرأني سورة هود وسورة يوسف فقال لن تقرأ شيئا ابلغ عند الله من قل اعوذ برب
الفلق واحوال نسائي انشاء الله در ذكر اصحاب صحاح ستة خواهد آمد كتاب تاريخ الثقات
لابن حبان كنيت او ابو حاتم ونام او محمد بن حبان تميمي است ودر صحيح ابن حبان قدرے
از احوال او درگذشت اول ابواب تاريخ اين باب است باب ذكر الحث على لزوم سنن
المصطفى صلعم اخبرنا احمد بن مكرم خالد البرتي قال حدثنا علي بن المديني
قال ثنا الوليد بن مسلم ثنا ابن يزيد ثنا خالد بن معدان قال ثنا عبد الرحمن بن
عمرو السلمي وحجر بن حجر الكلاعي قال اتينا العرباض بن سارية وهو ممن نزل فيه ولا على
الذين اذا ما اتوك لتحملهم قلت لا اجد ما احملكم عليه فسلمنا عليه وقلنا
اتيناك زائرين وعائدين ومقتبسين فقال العرباض صلى بنا
رسول الله صلعم الصبح ذات يوم ثم اقبل علينا فوعظنا موعظة
بليغة ذرفت منها العيون ووجلت منها القلوب فقال قائل يا رسول الله

کان ہذہ موعظۃ مودع ما تعہد الینا قال اوصیکم بتقوی اللہ والسمع والطاعۃ وان عبدا حبشیا
مجدعا فانہ من یعش منکم فسیری اختلافا کثیرا فعلیکم بسنتی وسنۃ الخلفاء الراشدین
المہدیین فتمسکوا بہا وعضوا علیہا بالنواجذ وایاکم ومحدثات الامور فان کل محدثۃ بدعۃ
وکل بدعۃ ضلالۃ **ارشاد ابو یعلی** خیلی کتابی است بسیار جید در احوال رواۃ
وابن ابو یعلی دیگر است ورای ابو یعلی موصلی کہ مسند ومعجم او سابق مذکور شد نام او
خلیل بن عبد اللہ بن احمد است از ساکنان شہر قزوین بود واز تصانیف او
ہمین کتاب ارشاد فی معرفۃ المحدثین یادگار ماند وہر کہ درین کتاب
نظر کند بجلالۃ وبزرگی او درین علم اقرار نماید اما اہل تحقیق نوشتہ
اند کہ درین کتاب اوہام بسیار یافتہ بدون شہادت کتب دیگر
اعتماد برآن نباید کرد ومع ہذا او را بر علل حدیث ورجال آن اطلاع
تمام بود وعلو اسناد او را در زمان خود میسر آمدہ بود از علی بن
احمد بن صالح قزوینی وابو حفص کنانی وحاکم ودیگر بزرگان آن
طبقہ سماع دارد واز حفص بن شاہین وابو بکر مقری اجازت یافتہ
وابو بکر بن لال با وجودیکہ از اساتذہ وشیوخ اوست از وی روایت
میکند وپسر او ابو یعلی ابو زید پسر ابو یعلی عالم حدیث بود از وی تلمذ
دارد در آخر سال چہار صد وچہل وشش وفات یافتہ **حلیۃ الاولیاء**
تصنیف حافظ ابو نعیم اصفہانی سابق ذکر این حافظ در مستخرج او
گذشت وچند حکایت از کتاب حلیۃ الاولیاء در بیان احوال امام مالک
نیز گذشت **الاستیعاب** فی معرفۃ الاصحاب لابی عمر بن عبد البر کتابی
است مشہور ومعروف در دیباچہ آن کتاب است از ابن سیرین نقل کردہ کہ السابقون الاولون من المہاجرین والانصار ہم
الذین صلوا الی القبلتین واز شعبی نقل کردہ کہ ہم الذین بایعوا بیعۃ الرضوان واز کبار علماء مغرب است

ونام او یوسف بن عبد الله بن عبد البر بن عاصم نمری قرطبی روز جمعه که امام در خطبه بود در سال سه صد
وشصت وهشت در ماه ربیع الاول متولد شده واو معاصر خطیب است اما طلب او علم حدیث
را قبل از تولد خطیب است از خلف بن القاسم وعبد الوارث بن سفین وسعید بن نصر وعبد الله بن محمد
بن عبد المومن واقران اینها اخذ علم نموده وعلمای بلدان دور دست اورا اجازت نوشته اند
عبد الغنی منذری صاحب ترغیب وترهیب از مصر وابو القاسم عبد الله بن السقطی از مکه معظمه
در حفظ واتقان سر آمد اهل زمان خود شد وکتاب التمهید او در باب فقه حدیث نادره روزگار وسرمایه
مجتهدان اولی الایدی والابصار است واز تصانیف او کافی است در مذهب مالکی پانزده جلد در بلاد
مغرب کم دیده وبیشتر در اندلس بلکه اکثر مورخین نوشته اند که از اندلس بر آمده است وسوای همقاد
کسان از علمای وقت خود دیگری را ندیده وسوای اینها از کسی علم نیاموخته وباوجود این علم او کمتر از
خطیب وبیهقی وابن حزم نیست بلکه بعضی چیزها نزد اوست که نزد دیگران نیست وصدق ودیانت
وحسن اعتقاد واتباع سنت که او را نصیب بود کم کسی از علما را نصیب شده از عوالی اسناد او سنن
ابی داود که از عبد الله بن محمد بن عبد المومن روایت می کند واو از ابن داسه واو از مصنفش ابو داود
ودر اول عمر ظاهری بود بعد از ان مالکی شد ومیلانی بفقه شافعی هم دارد وکتاب الاستذکار او
در حقیقت بهترین شروح موطا است ودر تنسیق ابواب موطا استادی نموده است وان کتاب
بسیار کلان است قریب سی جلد می شود اگر بخط واضح نویسند واگر بخط باریک نویسند پانزده جلد است
واو را کتابی است در فضیلت علم وآداب روایت بسیار نافع وکتاب الدرر فی اختصار المغازی والسیر
وکتاب العقل والعقلا وما جاء فی اوصافهم وکتاب جمهرة الانساب وکتاب بهجة المجالس غیر اینها
نیز تصانیف دارد ودر ماه ربیع الآخر سال چهار صد وشصت وسه در شاطبه وفات اوست
ودر همین سال خطیب بغدادی نیز وفات یافته او را با نشای شعر نیز میلی بود واین چند شعر از وست

شعر

تذکرت من یبکی علی مداوما ... فلم أر الا العلم بالدین والخبر
علوم کتاب الله والسنن التی ... اتت عن رسول الله مع صحة الاثر

وعلم الاولى من ناقد به وفهم نا — لا ختلفوا فى العليا بالراى والنظر

ونيز ميگويد ٥ مقالة ذى نصح وذات فوايد — اذا من ذوى الالباب كان استماعها

عليكم باثار النبى فانه — من افضل اعمال الرشاد اتباعها

چون در شهر اشبيليه كه از مشاهير شهرهاى مغرب است داخل شد واز اهل آن شهر حسن سلوك و تعهدى

كه مى بايد نديد اين چند بيت گفت بيت

وصار زعاقا بعد ما كان سلسلا — تنكر من كنا نسر بقربه

ولا لا يمتنه الدار ان يتحولا — وحق لجار لم يوافقه جاره

طويلا لعمرى مخلق يورث البلى — بليت بحمص والمقام ببلدة

ولم يناعنهم كان اعمى واجهلا — اذا هان حر عند قوم اتاهم

وما عوتب الانسان الا ليعقلا — ولم تضرب الامثال الا لعالم

تاريخ بغداد از تصانيف خطيب بغدادى است ودر اول جزو ثانى از وى مناقب بغداد وبزرگى آن مبارك بنياد وآنچه از محاسن اخلاق سكان آن منقول شده آورده بعد از ان ذكر نهر بغداد كه دجله وفرات است نموده احوال جار با استيفا در ان مذكور ست وتا ترجمه محمد بن عبد الرحمن ابن ابى ذئب قريب بربع كتاب ميشود اول اسنادى كه در ان تاريخ مذكور است اين است قال الحافظ ابو بكر اخبرنا عبد العزيز ابن ابى الحسن القرمسى قال حدثنا عمر بن احمد بن عثمان قال سمعت ابا بكر النيسابورى يقول سمعت يونس بن عبد الاعلى يقول قال الشافعى يا ابا موسى دخلت بغداد قال قلت لا قال ما رايت الدنيا قال الخطيب وانشد القاضى ابو القاسم على بن المحسن التنوخى قال انشد ابو سعيد محمد بن على بن محمد بن خلف الهمدانى لنفسه

٥ فدى لك يا بغداد كل قبيلة — من الارض حتى خطتى ودياريا

فقد طفت فى شرق البلاد وغربها — وسيرت رحلى بينها وركابيا

فلم ار فيها مثل بغداد منزلا — ولم ار فيها مثل دجلة واديا

الزوراء نهر ... الخطيب ... وذكر سكل ... الا العرب ... [illegible]

ولاشئ الهها ارق شمایلا + واعذب الفاظ واحلی معانیا + وکم قائل لوکان ودک صادقا
لبغداد لم ترحل فکان جوابیا + یقیم الرجال الاغنیاء بارضهم + وترمی النوی بالمقترین المراسیا
کنیت خطیب ابوبکر و نام احمد بن علی بن ثابت ابن احمد بن مهدی است روز پنجشنبه
بست وچهارم ذیقعده سال سه صد و نود و دو متولد شده پدرش نیز مناسبتی بعلم
طلب این فن شریف نمود یازده ساله بود که در
حدیث داشت او را تحریص بر طلب قدم و سماع شروع کرد بعد ازان سفر کرد و در بصره وکوفه
ونیشاپور واصفهان ودینور وهمدان وری وحجاز شریف از ابونعیم حافظ صاحب
حلیة الاولیاء وابوسعید مالینی وابوالحسن بن بشران و دیگران استفاده نموده وابن ماکولا
محدث مشهور است از شاگردان اوست ومحمد بن مرزوق زعفرانی و دیگر اجله
این فن از ترغیب او سرسبز شده اند صحیح بخاری در مکه معظمه بر ستی کریمه
که از مشاهیر رواة بخاری است در پنج روز ختم کرد و بر ابوعبدالرحمن اسماعیل
بن احمد الحیری نیشاپوری که معروف بضریر است نیز بخاری را در سه مجلس ختم کرده و از
کشمیهنی نیز بخاری را سماع نموده وقت مغرب شروع خواندن بخاری
میکرد و متصل نماز فجر بس میکرد و در شب دوم همین قسم گذرانید و روز سیوم از چاشت
تا مغرب واز مغرب تا صبح خوانده رفت وتمام نمود ذهبی گفته است که این قوت
دماغ ومهارت در قراءت ازوا در است و بعد ازان که ازین سفرها فارغ شد
در بغداد رحل اقامت انداخت وبتصنیف وروایت حدیث اوقات خود را
معمور ساخت تا آنکه بدار الرضوان شتافت مصنفات او زیاده بر شصت
کتاب است واز انجمله است جامع خطیب واز انجمله است تاریخ بغداد وکفایت
در شرف اصحاب الحدیث والسابق واللاحق والمتفق والمفترق والموتلف وتلخیص المتشابه
وکتاب الرواة عن مالک وغنیة المقتبس فی الملتبس وتمییز المتصل الاسانید وروایة
الابناء عن الاباء وغیر ذلک من التصانیف المفیدة است که هی بضاعة المحدثین

وغزوہم فی فہمہم حافظ ابوطاہر سلفی در حق تصانیف او گفتہ است شعر

تصانیف ابن ثابت الخطیب + الذین الصبی الفص الرطیب + براہا اذ رواہا من
حواہا + ریاضا للفتی الیقظ اللبیب + ویاخذ حسن ما خذ صاغ منہا + بقلب الحافظ الفطن
الاریب + فاتیہ راحتہ دنعیم عیش + یوازی عینہا بل ای طیب + و ہر روز ختم
قرآن میکرد و بترتیل و تجوید قرارت میشنود و در سفر حج مردم لفظ بلفظ از وسے می شنیدند
و با وجود تعب سفر این ورد را ناغہ نمیکرد و او را حق تعالے ثروت ظاہر بوفور بخشیدہ
بود و بر طالبان علم شریف صدقات و خیرات او بسیار جاری بود و در حج چون متصل
آب زمزم رسید سہ بار از آن آب مبارک سیر بخورد و سہ چیز را از خدائے تعالے درخواست
کرد کہ در آنحالت دعا مستجابست اول آنکہ تاریخ بغداد را روایت کند و منتشر سازد دوم
انکہ در جامع منصور کہ بہترین بقاع بغداد ہست باملا و تعلیم حدیث مشغول شود و سیوم انکہ مدفن
او متصل بشر حافی باشد ہر سہ حاجت او روا شد و الحمد للہ و مرتبہ او در بغداد بحدے رسیدہ
بود کہ خلیفہ وقت حکم نمود کہ بمجالس از واعظان و خطیبان و دیگر اصناف علما حدیثی را ذکر نکنند
تا آنکہ آن حدیث بر خطیب نگذرانند و او اجازت ندہد و در زمان او بعضے یہودیان کہ در خیبر سکونت
داشتند و در وقت حضرت عمر از انجا بر خاستہ در اطراف و جوانب شام منتشر شدند بحضور
خلیفہ نامہ پیغمبر ظاہر نمود بخط حضرت علی رض و مہر جناب رسالت علیہ الصلوۃ والسلام و شہادت جمعی کثیر
از صحابہ مضمون نامہ آنکہ از فلان و فلان قبیلہ یہود جزیہ ساقط کردیم و معاف نمودیم خلیفہ آنرا نزد خطیب فرستاد
خطیب بعد از تامل گفت کہ اینہمہ زور و جعل است زیرا کہ درین شہادت معاویہ و سعد بن معاذ نیز ثبت بود حالانکہ
معاویہ رض در وقت فتح خیبر مسلمان نبود و شرف صحبت حاصل نکردہ و سعد بن معاذ در غزوہ خندق
زخم تیر خوردہ بود و متصل غزوہ قریظہ وفات اوست در وقت فتح خیبر زندہ نبود چون
بیمار شد بخلیفہ گفتہ فرستاد کہ من ہیچ وارث ندارم مال من بہ بیت المال
میرسد اگر اذن باشد من آنرا بطور خود للہ صرف نمایم خلیفہ فرمود مبارک ہمہ کتابہا را وقف کرد

و جمیع اجناس مال را در راه خدا صرف نمود و هفتم ذی حجه سنه ۴۶۳ چهار صد و شصت و سه وفات
یافت و شیخ ابو اسحاق شیرازی که از مشاهیر مشائخ شافعیه و در علم ظاهر و باطن جامع بود جنازه
او را خود بر داشته اند و بعد از وفات او بعض صالحین بغداد او را بخواب دیدند و از حال او پرسیدند
گفت أنا في رَوحٍ وَرَيحانٍ وَجنّةِ نعيمٍ و یکی از بزرگان آن عهد گفت که من روزی در بغداد
بخواب بودم دیدم که گویا ما نزد خطیب حاضر ایم و میخواهیم که تاریخ بغداد بنا بر عادت نزد او بخوانیم
و بر دست راست شیخ نصر بن ابراهیم مقدسی نشسته اند و بر دست راست ایشان بزرگی دیگر
نشسته بسیار بجلالت و هیبت که چشم از جمالش خیره می شد گفتم که این بزرگ کیست گفتند
ایشان حضرت رسول صلی الله علیه وسلم برائی شنیدن این تاریخ تشریف آورده اند و این شرف
عظیم است خطیب را رحمة الله تعالی علیه و او را بشعر هم الفت بود این چند قطعه از وست قطعه

انکنت تبغی الرشاد محضا — لامر دنیاک والمعاد
فخالف النفس فی هواها — ان الهوی جامع الفساد

ایضاً وله

الشمس تشبهه والبدر یحکیه — والدر یضحک والمرجان من فیه
ومن سری وظلام اللیل معتکر — فوجهه عن ضیاء البدر یغنیه

ایضاً وله

تغیب الخلق عن عینی سوی قمر — حسبی من الخلق طرّاً ذلک القمر
محله فی فؤادی قد تملّکه — وجار روحی مما لی عنه مصطبر
والشمس اقرب منه فی تناولها — وغایة الحظ منه للوری النظر
وددت تقبیله یوماً مجالسة — فصار من خاطری فی خده اثر
وکم حکیم رآه ظنه ملکاً — وردد الفکر فیه انه بشر

ایضاً وله

لا تغبطن اخا الدنیا لزخرفها — ولا للذة وقت عجلت فرحا
فالدهر اسرع شیء فی تقلبه — وفعله بیّن للخلق قد وضحا
کم شارب عسلا فیه منیته — وکم تقلد سیفا من به ذبحا

امالی محاملی کتابی ست مختصر بقدر شانزده جزو و لیکن این حدیث ست حدثنا السری ثنا
محمد یعنی ابن جعفر ثنا شعبة عن الحکم عن ابراهیم عن علقمة عن عبد الله
عن النبی صلی الله علیه وسلم انه صلی الظهر خمسا فسجد سجدتین بعد ما سلم
قال شعبة وسمعت حمادا او سلیمان یحدثان ان ابراهیم کان لا یدری ثلاثا
صلی او خمسا محاملی هم از محدثان بغداد و مشایخ آن مبارک بنیاد است کنیت او ابو عبد الله و نام
او حسین بن اسماعیل محمد ضبی بغدادیست و اورا قاضی حسین نیز گویند زیرا که بر قضاء کوفه تا مدت
شصت سال ماند تولد او در اول سال دو صد و سی و پنج است و ابتداء طلب او در سال دو صد و چهل و چهار از
ابو حذافه سهمی که صاحب نسخه موطا است و از شاگردان امام مالک است اخذ علم کرده و از عمر بن علی
فلاس و احمد بن المقدام و یعقوب بن ابراهیم دورقی و محمد مثنی عنبری و زبیر بن بکار و دیگر علماء آن طبقه
روایت کرده و دار قطنی و ابن جمیع و دعلج و دیگر محدثان عمده اقتباس نموده اند و اورا قریب هفتاد کس
از اصحاب سفیان بن عیینه رحمه الله شیخ علم حدیث بوده اند و در مجلس املاء او قریب ده هزار کس حاضر
می شدند و آخرها از قضاء استعفا نموده و مادام که در خدمت قضا بود محمود خلایق بود هیچ کس انگشت اعتراض
و اتهام بر وی نه نهاده و در کوفه خانه خود را مجمع اهل علم ساخته بود هر روز مردم برای شغل این
علم شریف در خانه او جمع می شدند و فایده ها می گرفتند محمد بن الحسین که یکی از بزرگان عهد بود گفته
است که من بخواب دیدم که گویا گوینده می گوید حق تعالی از اهل بغداد به برکت محاملی بلا را دفع میکند در دوم
ربیع الثانی سال سه صد و سی بعد از فراغ از مجلس درس حدیث موافق عادت خود برخاست و مریض
شد و بعد از یازده روز وفات یافت **فواید ابو بکر شافعی** که آن را غیلانیات نیز گویند
زیرا که شیخ ابو طالب محمد بن محمد بن ابراهیم بن غیلان بزاز این کتاب را روایت کرده و نسبت
باو مشهور گشته همگی یازده جزو است و دار قطنی رباعیات او را جدا نوشته رساله مستقل که اکثر متداول
است و در وقت تحصیل اجازت و سماع آن را می خوانند اول رباعیات این حدیث است قال الحافظ ابو بکر
الشافعی ثنا محمد بن الفرج الازرق و احمد بن عبد الله النرسی قال ثنا محمد بن کناسة قال ثنا

اسمعیل بن ابی خالد قال قلت لابی جحیفة هل رایت رسول الله صلی
الله علیه واله وسلم قال نعم وکان الحسن بن علی تشبهه حدثنا موسی بن
اسمعیل ابو عمران قال ثنا اسمعیل بن علیة قال اخبرنا حنظلة الدوسی عن
انس بن مالک قال قیل یا رسول الله الرجل یلقی صدیقه او اخاه فینحنی له قال
لا قال فیلتزمه ویقبله قال لا قال فیصافحه ویاخذ بیده قال نعم
او نیز از محدثین عراق است و در بغداد سکونت داشت تولد او در جهل است که شهریست
متصل واسط در سال دو صد وشصت تولد اوست و در سال هفتاد و شش آغاز طلب اوست
عماش محمد بن عبد الله بن ابراهیم عبد ربه است و او بزاز بود جامه ها می فروخت از موسی
بن دشاکه آخرین اصحاب اسمعیل بن علیة بود استفاده این صنعت نموده و از محمد
بن شداد که خاتمه یاران یحیی القطان بود نیز تکمیل کرد و از ابوبکر بن ابی الدنیا وابو قلابه
رقاشی و دیگر محدثان اجله تلمذ نموده وبسوی جزیره ومصر وشهرهای دور برای طلب
این علم شریف سفرها کرده دار قطنی وعمر بن شاهین وابن المحاملی وابو طالب بن غیلان
وابن بشران وابو علی بن شاذان ودیگر روسای این فن شاگردان اویند دارقطنی و
خطیب او را تعریف وتوصیف کرده اند و وفات او در سال سه صد و پنجاه و چهار است
چهل حدیث که آنرا در زبان عرب اربعون گویند از تصانیف محمد بن اسلم الطوسی اولش این
حدیث است ثنا عبد الله بن یزید قال ثنا عبد الرحمن بن زیاد عن عبد الله بن یزید عن
عبد الله بن عمرو ان رجلا قال یا رسول الله من المسلم قال من سلم
المسلمون من یده ولسانه قال فمن المومن قال من امنه الناس علی انفسهم و
اموالهم قال فمن المهاجر قال من هجر السیئات قال فمن المجاهد قال من جاهد
نفسه لله عز وجل کنیت او ابو الحسن و نام محمد بن اسلم بن سالم بن یزید کندی است بالولاء و ساکن شهر
طوس است که حالا در مشهد مقدس آباد است یکی از مشاهیر مشایخ خراسان است از یزید بن هرون

وجعفر بن عون و یعلی بن عبید اخذ علم حدیث نموده و کلان ترین شیوخ او نصر بن شمیل است و ابن
خزیمة و ابو بکر ابی داود از وی شاگردی کرده اند و او از اجله علماء و از اولیاء و ابدال
وقت بود محمد بن رافع گفته است که من زیارت او کرده ام بلا شبه مشابهت اصحاب
پیغمبر بود روزی اسحاق بن راهویه را از معنی این حدیث سوال کردند علیکم بالسواد
الاعظم گفت محمد بن اسلم و اتباعه پنجاه سال است که او را امتحان کردم هرگز
خلاف سنت از وی حرکتی بوقوع نیامده و چون وفات یافت بروی هزار کس نماز گذاردند
و در وقت خود او را بامام احمد حنبل تشبیه میدادند وفات او در محرم سال دو صد و چهل و دو است
چهل حدیث استاد ابو القاسم قشیری قال استاد ابو القاسم عبد الکریم القشیری فی باب
طلب العلم حدثنا السید ابو الحسن محمد بن الحسین قال ثنا ابو بکر محمد بن علی بن ایوب ثنا
محمد بن یزید السلمی ثنا حفص بن عبد الرحمن ثنا محمد بن عبد الملک عن هشام بن عروة عن
ابیه عن عایشة رضی الله عنها سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول ان الله اوحی انه من سلک
مسلکا فی طلب العلم سلکت به طریق الجنة ومن سلبت کریمتیه اثبته علیهما الجنة وفضل فی
علم خیر من فضل فی عبادة و ملاک الدین الورع از تصانیف ابو القاسم قشیری مشهورترین
آنها رساله قشیریست و تفسیریست نهایت کلان و آن بهترین تفاسیر است و کتابی است
مسمی بنحو القلوب و دیگر کتاب لطایف الاشارات و کتاب الجواهر و کتاب احکام السماع و
کتاب آداب الصوفیة و کتاب عیون الاجوبة فی فنون الاسئلة و کتاب المناجات و کتاب المنتهی فی نکت
اولی النهی و شهرة ایشان مغنی است از تعریف و توصیف ایشان نام ایشان عبد الکریم بن هوازن
بن عبد الملک بن طلحه بن محمد القشیری النیشاپوریست در زهد و تصوف سرآمد اهل زمان خود بودند ایشان طفل
صغیر السن بودند که پدر ایشان فوت شد و ایشان را در عالم طفولیت صحبت ابو القاسم یمانی السلمی که در علم ادب و عربیت مشهور بود
دست داد علم ادب و عربیت از وی گرفتند بعد از آن در مجلس حضرت شیخ ابو علی دقاق حاضر می شدند و شوق طلب علم پیدا کردند شیخ ابو علی
دقاق فرمودند که اول از علم دینی خود را املا بکنید بموجب فرمودهٔ ایشان در مجلس ابو بکر طوسی رفتند و ملازمت آنحضرت نمودند تا آنکه از فقه فارغ شدند

بعد ازان در مجلس درس استاذ ابو بکر فورک که اصولی و متکلم مشهور است آمده و رفت شروع کردند و در
هر دو فن تکمیل تام نمودند بعد ازان در مجلس ابو اسحاق اسفراینی داخل شدند و تصانیف ابو بکر بن
الباقلانی را گرفتند بعد ازین همه شیخ ابو علی دقاق دختر خود فاطمه را بایشان نکاح کرده دادند
و در صحبت خود داشتند بعد از فوت ایشان با شیخ ابو عبد الرحمن سلمی صحبت داشتند و فیض باطن
و ظاهر گرفتند و احوال عالیه و مجاهدات و تربیت مریدین و تذکیر و نصیحت بعبارت شیرین اثار
نصیب ایشان شد و بی نظیر وقت خود گشتند و ایشان را در سوارکاری و سلاحداری عجب دستی بود
که درین امر سهیم ایشان بی صفت بودند از محدثین عمده مثل ابی الحسن بن بشران و ابی نعیم اسفراینی
و ابی الحسن خفاف و علی بن عبد الرحمن اهوازی سماع حدیث نمودند و در تفسیر و حدیث و کلام و اصول
و فقه و نحو و شعر و کتابت مهارت کلی داشتند ابو بکر خطیب محدث بغداد از ایشان روایت دارد
و پسر ایشان عبد المنعم و نبیره ایشان ابو الاسعد هبة الرحمن نیز شاگردان رشید ایشان بودند صبح یکشنبه
شانزدهم ربیع الثانی سال چهار صد و شصت و پنج رحلت نمودند و در احوال ایشان بتواتر منقول است
که در مرض موت نوافل که مقرر داشتند از ایشان هرگز فوت نشد و همه نماز با استاده میکردند
ابو تراب مراغی ایشان را بعد از وفات بخواب دید و پرسید گفتند که من در عجب عیش و راحتم نظم شعر هم
میکردند این دو بیت از ایشان مشهور است و در کتب تصوف مذکور است شعر

سقى الله وقتا كنت اخلو بوجهكم — وثغر الهوى في روضة الانس ضاحك
اقمنا زمانا والعيون قريرة — واصبحت يوما والجفون سوافك

و این قطعه نیز از ایشان است قطعه

البدر من وجهك مخلوق — والسحر من طرفك مسروق
يا سيدا تيمني حبه — عبدك من صدك مرزوق

چهل حدیث ابو بکر آجری در حدیث یازدهم میگوید اخبرنا خلف بن عمر العکبری قال حدثنا محمد بن طلحة التیمی ثنا عبد الرحمن
بن سالم بن عبد الرحمن بن ساعدة عن ابیه ان رسول الله صلی الله علیه وسلم

قال ان الله اختارنی واختار لی اصحابا فجعل لی منهم وزراء وانصارا واصهارا فمن سبهم فعلیه لعنة الله والملئکة والناس اجمعین لایقبل الله منه یوم القیمة صرفا ولا عدلا کنیتش ابوبکر ونام او حسین بن عبد الله بغدادی است واوست مصنف کتاب الشریعة فی السنة واین جمیل حدیث ودیگر تصانیف هم ازو شاگرد ابومسلم نحو وخلف بن عمرو عکبری وجعفر فریابی ودیگر اعیان آن طبقه هست وحافظ ابونعیم وابوالحسن بن بشران وابوالحسن حمامی شاگردان وی اند ودر آخرها مجاورت مکه معظمه اختیار فرموده بودند وحجاج ومغاربه را ازوی فیض ابن عسلم بسیار رسید وعالم با عمل وصاحب اتباع سنت بود در محرم سال سه صد وشصت در مکه معظمه وفات یافت نزهة الحفاظ تالیف ابوموسی مداینی در مسلسل احمدین که در سندان شش کس متصل یکدیگر بنام احمد واقع شده می گوید اخبرنا ابورجاء احمد بن محمد الکسائی قال ثنا ابوالعباس احمد بن محمد بن ابراهیم الوزانی ثنا ابوبکر احمد بن موسی قال ثنا احمد بن اسحق قال ثنا احمد بن الحسین الانصاری قال ثنا احمد بن سنان الرملی قال ثنا عبد الرحمن بن معز ثنا مجالد سمعت الشعبی یقول العلم اکثر من عدد القطر فخذ من کل شئی احسنه ثم قرء فبشر عبادی الذین یستمعون القول فیتبعون احسنه قال ابن سنان هذا رخصة من الانتخاب نام ابوموسی محمد بن ابی بکر عمر بن ابی عیسی احمد بن عمر بن محمد المداینی است واصل وی از اصفهان است یکی از اعلام محدثین وصاحب تصانیف نافعه درین فن شریف در سال پانصد ویک در ذی القعده متولد شده ودر سال سوم در مجلس سماع حدیث از ابوسعید محمد بن محمد مطرز حاصل شده والدوا وراتبرکا دران مجلس میبرد وچون هوشیار شد وبسن رشد وتمیز رسید از ابوعلی حداد وحافظ ابوالفضل محمد بن طاهر مقدسی حافظ ابوالقاسم اسمعیل بن محمد بن الفضل التیمی اخذ این علم نموده گویند که تحقیق شاگردی ابوالقاسم اوعمده فواید او ازوست وازحافظ یحیی بن عبد الوهاب منده نیز ودر بغداد وهمدان استفاده این علم نموده وصاحب تبحر عظیم بوده در معرفت علل حدیث والواب آن ودر معرفت رجال ورواة دستگاهی تمام داشت

در وقت خود یگانه عصر بود و درین فن حافظ عبد الغنی مقدسی و حافظ عبد القادر رهاوی
و حافظ ابو بکر محمد بن موسی حازمی و دیگر محدثان عمده شاگردان او یند و از تصانیف او آنچه بدان
بر متقدمین پیش برده چند کتاب نافع است از انجمله است کتاب تتمیم معرفة الصحابه که گویا ذیل
کتاب ابو نعیم است و کتاب الطوالات است که مثل آن از متقدمین مصنف نشده بسیار جید
نوشته است لیکن دران کتاب واهیات و موضوعات بسیار مندرج است بی تمیز اعتماد بران
نباید کرد و کتاب تتمة الغریبین که از ان عبور او بر لغت عرب بوده کمال ثابت می شود و کتاب
اللطائف و کتاب عوالی التابعین و قوت حافظه او باین مرتبه بود که یکبار از یاد خود کتاب علوم الحدیث
للحاکم در مقام مقابله نسخه خوانده رفت و در تعفف و استغنا از دنیا داران مرتبه عالی داشت از هیچکس نذر
و نیاز قبول نمیکرد جز قلیلی از مال داشت و از منفعت تجارت آن قوت بسر میبرد و یکبار شخصی دولتمند از
مال کثیر باو داد که ترا وصی خود گردانیدم تا در مستحقانش صرف کنی گفت من قبول نمیکنم اما ترا بشخصی
دلالت خواهم کرد که اینکار را بوجه احسن بهتر از من سرانجام دهد و خیلی مرد متواضع بود کسی را
همراه نمیگرفت چون جائی میرفت حافظ عبد القادر رهاوی گفته است که یکنیم سال نزد وی بودم هر
دو وقت آمد رفت کردم درینمدت از وی چیزی که خلاف شرع و مروت باشد ندیدم نهم جمادی
الاول پانصد و هشتاد و یک وفات یافت و اتفاق عجیب این شد که هنوز از دفن او فارغ
نشده بودند که باران بسیار بهجوم آمد و موسم گرما بود و آب در اصفهان در آن روزها کمیاب
بود و بعضی از صالحین آن زمان خبر دادند که من جناب رسالت را علیه الصلوة والسلام بخواب
دیدم گویا وفات یافته اندیشه پیش معبری رفتم او گفت که اگر خواب تو راست است امامی از ائمه
مسلمین که بی نظیر وقت باشد رحلت نماید زیرا که همین قسم خواب نزدیک رحلت امام شافعی دیده
بودند و نزدیک وفات سفیان ثوری و امام احمد حنبل نیز همین خواب گفت که هنوز شام نشده
بود که خبر وفات حافظ ابو موسی در کوچه و بازار شایع شد حصن حصین و در مختصر
او که عده و جنه است از تصانیف شمس الدین محمد جزری است که بجهت

کمال شهرت این کتاب حاجت بنقل فقره از آن نیست اما از تصانیف نادره این بزرگ کتابی دیگر دیده شد عقود اللآلی فی الاحادیث المسلسلة والعوالی دیباجه آن این عبارت

الحمد لله المعین لانقل الکتاب والسنة واشهد ان لا اله الا الله وحده لاشریک له ذو الفضل والمنة واشهد ان محمدا عبده ورسوله الهادی الی طریق الجنة والمرسل الی الناس والجنة صلی الله علیه وسلم وعلی آله واصحابه صلوة تکون عن لنا رنعم الجنة وسلم وشرف وکرم

وبعد فهذه احادیث مسلسلات صحاح وحسان وعوال صحیحة عشارته عالیة الشان لا یوجد فی الدنیا اعلی منها ولا یحسن لمؤمن الاعراض فیها اذ قرب الاسناد بعلوه قرب من الله تعالی ورسوله صلی الله علیه وسلم ثم انی ختمتها باتصال تلاوت القرآن العظیم الی النبی الکریم علیه افضل الصلوة والتسلیم ثم باتصال الصحابة ولبس خرقة التصوف العالیة الرتبة ولقبتها باسم سلطان الاسلام رئیس ملوک الانام معلی کلمة الایمان معز الملة والشریعة والدین شاه رخ بهادر نصر الله به الاسلام علی مر الزمان

الحدیث الاول اخبرنا الشیخ الصالح الراحلة المحدث الثقة ابو الثنا محمود بن خلیفة بن محمد بن خلف المنبجی قرات من علیه یوم الاحد العاشر من صفر سنة سبع وستین وسبعمائة بدمشق المحروسة وهو اول حدیث سمعته قال انا شیخ الشیوخ العارفین شهاب الدین ابو حفص عمر بن محمد بن عبد الله السهروردی وهو اول حدیث سمعته منه قال اخبرنا الشیخة الصالحة ست الدار شهده احمد الکاتبة وهو اول حدیث سمعته منها قالت اخبرنا طاهر الشحامی وهو اول حدیث سمعته منه قال اخبرنا ابو صالح احمد بن عبد الملک المؤذن وهو اول حدیث سمعته منه بسنده الی عبد الله بن عمرو بن العاص عن رسول الله صلعم قال الراحمون یرحمهم الرحمن تبارک وتعالی ارحموا من فی الارض یرحمکم من فی السماء هذا حدیث حسن اخرجه ابو داؤد وفی سنة الترمذی ثم قال حدیث حسن صحیح کنت صاحب حصن حصین ابو الخیر باشد قاضی القضات شمس الدین محمد بن محمد بن علی بن یوسف دمشقی بعد از ان شیرازی شد ومشهور

بعد از آن شیرازی شد و مشهور بابن الجزری است نسبت بجزیرة ابن عمر که در ملک دیار بکر متصل موصل واقع
است و این جزیره دریای شور نیست و ما بین دجله و فرات زمین معمور است پدرش تاجر بود و تا
مدت دراز او را فرزند روزی نمی شد چون بحج کعبه رسید آب زمزم خورد و طلب ولاد نمود
حق تعالی او را این فرزند بزرگوار عنایت فرمود بلیست و پنجم ماه رمضان بعد از نماز تراویح
شب شنبه از سال پنجاه و یک بعد از هفتصد سال هجری در دمشق متولد شد و در همانجا نشو و نما
یافت و از حافظ عماد الدین بن کثیر فقه و حدیث آموخت اما بمایهٔ استعداد او از فن حدیث
بر نشد و طلب علم قرارت نیز برو مستولی گشت از ابن امیله و صلاح بن ابی عمر و ابن کثیر و جماعه
بسیار تحصیل این هر دو علم نمود و از عز الدین بن جماعه و محمد بن اسمعیل النجار نیز اجازت وارد بقاهره
که دار الملک مصر است و اسکندریه و دیگر بلاد مغرب گردید و علم قرارت را تکمیل نمود و دران مهارت
کلی پیدا کرد و در مصر مدرسه بنا کرد که آن را دار القرآن نام نهاد و بعد از آن در بلاد الروم داخل
شده دران ملک وسیع علم قرارت و حدیث را نشر فرمود و مردم را نفع عظیم بسبب او رسید
خصوصاً رایت علم قرارت در ممالک اسلامیه او را مسلم شد و مردم خوش شکل و خوش لباس و زبان
آور و فصیح و بلیغ در ملک روم او را امام اعظم لقب داده بودند و بارها بطواف مشرف گشت و آخر او در
شیراز استقرار گرفت و اوقات او معمور بود همیشه بشغل یا قرارت قرآن یا اسماع حدیث یا عبادت
و در اوقات او برکت محسوس بود با وجودی که مردم برای طلب این دو علم شریف بروی هجوم و ازدحام
داشتند و اوراد و عبادات هم وظیفه داشت هر روز آن قدر تصنیف میکرد که یک کاتب جید سریع الکتابة
می تواند نوشت و در سفر و حضر بیدار و قائم اللیل میماند و هرگز روزه دوشنبه و پنجشنبه از وی فوت نشده
و سه روزه از هر ماه نیز روزه می داشت و مولفات او همه مفید و نافع افتاد و النشر فی القرارات العشر که
خیلی شهرت دارد و مختصر او تقریب النشر نیز مشهور است و منظومهٔ نشر که او را طیبة النشر نام نهاده
نیز مروج و متداول قرا است و از کتب غیر مشهوره او الادلة الواضحة فی تفسیر سورة الفاتحة است
و الاجمال فی اسماء الرجال و بدایة الهدایة فی علوم الحدیث و الروایة و توضیح المصابیح که شرح مصابیح است

در سه جلد خوب نوشته والمسند الاحمد فی ما یتعلق بمسند احمد والتعریف بالمولد الشریف و مختصر آن عرف
التعریف و اسنی المطالب فی مناقب علی بن ابی طالب والجوهرة العلیة فی علم العربیة و دیگر تصانیف
نیز دارد و چنانچه علامه ابوالقاسم عمر بن فهد در معجم شیوخ والد خود حافظ تقی الدین بن فهد مکی وفات
این بزرگ ذکر کرده یوم الجمعه سال هشتصد و سی و سه و شعر وی قاریست و نظمی هموار دارد از جمله قصیده نبویه وی این

دو بیت محفوظ خاطر است **نظم**

الا ای سود الوجه للخطایا

وبیضت السنون سواد شعری — فما بعد التقی الا المصلی

وما بعد المصلی غیر قبری

و در تضمین حدیثی که مسلسل بالاولیة است می گوید

تجنب الظلم عن کل الخلائق فی — کل الامور فیا ویل الذی ظلما

وارحم بقلبك خلق الله کلهم — فانما یرحم الرحمن من رحما

و در وقت ختم شمائل ترمذی در مجلس وی شد و شاگردان از خواندن فارغ شدند این دو بیت لطیف انشا فرمود

اخلای ان شط الحبیب و ربعه — وعز تلاقیه وناءت منازله

فاتکم ان تبصروه بعینه — فما فاتکم بالسمع هذی شمائله

و در شوق مکه معظمه میگوید **قطعه**

اخلای ان رمتم زیارة مکة

ووافیتم من بعد حج بعمرة — فعوجوا علی جعرانة واسئلوا لی

واوفوا بعهد لا تکونن کالتی

و در طلب مدینه منوره می گوید **قطعه**

مدینة خیر الخلق تجلو الناظری — فلا تعذلونی ان قتلت بها عشقا

وقد قیل فی زرق العیون شآمة — وعندی ان الیمن فی عینها الزرقا

کتاب الجمع بین الصحیحین للحمیدی احادیث صحیحین را بر مسانید صحابه ترتیب داده و در مرتبه
ثالثه که مرتبه مکثرین است مسند انس بن مالک است تا اینجا بنظر راقم الحروف نرسیده و خطبه و
دیباچه نوشته کنیت او ابوعبدالله و نام وی محمد بن ابی نصر فتوح بن عبدالله بن فتوح بن حمید
ازدی حمیدی اندلسی است و اورا میورقی نیز گویند نسبت بوطن جامع او و ظاهری نیز گویند بنابر نسبت

بمذهب ظاهریه یعنی ظاهریه صفات نه ظاهریه فروع در اندلس و مصر و شام و عراق و
حرم شریف تحصیل سماع حدیث نموده و آخر سکونت بغداد نمود و شاگرد رشید ابن حزم ظاهری
بود و از ابو عبد الله قضاعی و ابو عمر بن عبد البر و ابو بکر خطیب و دیگر محدثین عمده نیز
استفاده نموده تولد او در عشره اولی از قرن خامس است و در مکه معظمه با کریمه مروزیه
که راویه بخاری است ملاقات نموده و روزی ابو بکر بن میمون بر در حجره او آمد و تخته
در را حرکتی داد تا استیذان باشد حمیدی را از ان غفلت شد ابو بکر بن میمون دانست
که چون مرا منع نکرد اذن است در حجره در آمد ران حمیدی مکشوف بود بر حمیدی این امر
بسیار شاق شد تا دیر میگریست و گفت از ان باز که تمیز و شعور پیدا کرده ام تا اینوقت
ران مرا کسی برهنه ندیده امیر ابن ماکولا که از مشاهیر محدثین است یار و دوست حمیدی
بود و گفته است که مثل حمیدی در پاکی و نزاهت و عفت و تورع و تشاغل بعلم هیچکس را
ندیدم و در فن معرفت علل حدیث و تحقیق معانی بر طبق اصول مهارت تمام
داشت در علم عربیت و ادب و حل تراکیب قران مجید و دریافت لطایف بلاغت
آن نیز دستگاهی کلی نصیب او بود از تصانیف او ورای این کتاب تاریخ اندلس است
که مشهور است نام او جذوة المقتبس فی تاریخ اندلس و کتابی دیگر است مسمی بجمل
تاریخ الاسلام و کتاب الذهب المسبوک فی وعظ الملوک و کتاب مخاطبات الاصدقاء
فی المکاتبات واللقاء و کتاب حفظ الجار و کتاب ذم النمیمة و شعری هم دارد لیکن در وعظ
و نصیحت مردم بسیار در مجلس و خانه او را امتحان کردند هرگز ذکر دنیا بر زبان او نرفته
بود **وفات حمیدی** هفدهم ذی حجه سال چهارصد و هشتاد و هشت وفات یافت
و ابو بکر شاشی که از مشاهیر فقهای شافعیه است بر وی نماز جنازه خواند و نزد قبر
شیخ ابو اسحاق شیرازی مدفون شد و وی قبل از موت بارها بمظفر که رئیس
الرؤسای بغداد بود و این خدمت از خدمات عمده آنوقت بود که صاحب ابن مسلمه

وفات حمیدی

چو دہری تمام شہر شد و وصیت کرده بود که مرا نزد بشر حافی دفن خواهی کرد رئیس الرؤسا در آن وقت بسبب مانعی با او دیگر خلاف وصیت او بعمل آورد و بعد مدتی او را بخواب دیدند که شکایت کله و شکایت این میکند تا چار در ماه صفر سنه نود و یک ازانجا نقل کرده متصل بشر حافی مدفونش ساختند

کرامات حمیدی

کفن او تازه و بدن او هرگز نگاهیده بود و خوشبو ازو تا دور میرفت این قطعه از مشاهیر نظم اوست و الحق بسیار نافع و مفید است

لقاء الناس لیس یفید شیئا	سوی الهذیان من قیل وقال
فاقلل من لقاء الناس الا	لاخذ العلم او اصلاح حال
وایضا کتاب الله عز وجل قولی	وما صحت به الانباء دینی
وما اتفق الجمیع علیه بدءا	وعودا فهو عن حق مبین
فدع ما صد عن هذی وخذها	تکن منها علی عین الیقین

وازین قطعه معلوم می شود که او در فروع نیز ظاهری بود چنانچه جماعه از احوال نویسان او نیز نوشته اند و گفته اند ظاهریه خود را فی الجمله اخفا می کرد و در نفح الطیب شیخ شهاب الدین مقری مذکورست که از تصانیف او کتاب من ادعی الایمان من اهل الایمان و کتاب تسهیل السبیل الی علم الترسیل و کتاب الاماء الی الصداقه وازنظم او

ایجنب ارض الناس بیت و رباب القلوب لهم	مرض واهل الحدیث الماء والزهر
من کان قول رسول حاکمه	فلا شهود له الا الی ذکرا
ولا ایضا ابن الفقیه حیث یستفاء به	عند الحجاج والا کان فی الظلم
ان تاه ذو مذهب فی فقه مشکله	لا ح الحدیث له فی الوقت کالعلم
من لم یکن للعلم عند فنائه ارج	فان بقائه کفنائه
ما یعلم یحی المرء طول حیاته	فاذا انقضی احیاه حسن ثنائه
وله الفت النوی حتی انست بوحشتها	وصرت بهنا فی الصبابة مولعا

الشهاب للمواعظ والآداب للقضاعی و در خطبه اش می گوید الحمد لله القادر العزیز الحکیم
الفاطر الصمد الکریم + بلغت نبیه محمد صلی الله علیه وسلم بجوامع الکلم
وبدایع الحکم بشیرا ونذیرا + وداعیا الی الله باذنه وسراجا منیرا + صلی الله علیه
وعلی آله الذین اذهب عنهم الرجس وطهرهم تطهیرا + اما بعد فان فی الالفاظ النبویة
والآداب الشرعیة جلاء لقلوب العارفین + وشفاء لادواء الخائفین + لصدورها
عن المؤید بالعصمة + والمخصوص بالبیان والحکمة + الذی یدعو الی الهدی +
ویبصر من العمی + ولا ینطق عن الهوی + صلی الله علیه وسلم افضل ما صلی + علی احد
من عباده الذین اصطفی + وختم آن کتاب بر باب دعا نموده نقل می کند اللهم انی اعوذ بک
من علم لا ینفع وقلب لا یخشع ودعاء لا یسمع ونفس لا تشبع اعوذ بک من شر
هؤلاء الاربع الی آخر الباب وهو مشتمل علی تعوذات کثیرة نافعة کنیت او ابو عبد الله
ونامش محمد بن سلامة بن جعفر بن علی است قاضی القضاة وشافعی وفقیه بود و در نسبت او قضاعی گویند
نسبت به بنی قضاعه قاضی مصر بود از ابو الحسن بن جهضم و ابو مسلم بن محمد بن احمد کاتب و ابو محمد بن النحاس
سماع دارد حمیدی صاحب الجمع بین الصحیحین شاگرد اوست و محمد بن برکات السعید و ابو سعید عبد الجلیل
نیشاپوری نیز از تلامذه او بیند و از تصانیف او در ار شهاب که بنهایت مشهور است تاریخی است مختصر مشهور
بتراجم القضاعی قریب بیکجزو خواهد بود از مبدأ الخلق تا زمان خود بطریق اختصار در آن درج نموده
وکتاب اخبار الشافعی و معجم شیوخ خود و کتاب دستور الحکم نیز تصنیف کرده و ابو بکر خطیب و ابو نصر بن ماکولا
نیز تلمذ او کرده اند در مصر در ماه ذی حجه سال چهار صد و پنجاه و چهار وفات یافت خطیب ابو حاتم
عمر بن محمد بن فرج در مدح کتاب شهاب چند بیت خوب دارد نوشته می شود بیت

شهب السماء صارت مستورة عنا — اذا افلت تواری المستور
فافرغ هدیت الی الشهاب بنوره — متالق ابدا له تبصیر
یشفی جواهرة القلوب من العمی — وبطالما انشرحت لهن صدور

فاوز

فاذا اتی فیه حدیث محمد ... خذ فی الصلوة علیه یا اخی
وترحمن علی القضاعی الذی ... جمع الشهاب فسعیه مشکور

ودیگری نیز وهمین معنی گفته ومروارید صدق ورا سعی تر نظم کرده کتاب کالسبع الاقالیم نوره

هدی حکم ماثوره وبیان ... تطلع من افق النبی محمد
بالفحدیث بعدها ما بان ... اذا التاج فی جو النبوة نوره
اشار بتصدیق له الثقلان ... صحیح ابن خزیمه کنیت او ابو عبد الله ونام

محمد بن اسحاق بن خزیمه است ودر صحیح خود می گوید حدثنا عبد الوارث بن عبد الصمد
بن عبد الوارث قال ثنا ابی قال ثنا حسین المعلم عن عبد الله بن بریدة ان
عبد الله المزنی حدثه ان رسول الله صلی الله علیه وسلم صلی قبل المغرب
رکعتین ثم قال صلوا قبل المغرب رکعتین ثم قال فی الثالثة لمن شاء ان یحسبها
الناس سنة کتاب المنتقی لابن الجارود واین کتاب گویا مستخرج است بر صحیح ابن خزیمه
لیکن اکتفا کرده است بر اصول احادیث وی ولهذا منتقی نام کرده وتصنیف ابو محمد عبد الله بن
علی بن الجارود ودر آخر منتقی میگوید اخبرنا محمد بن عبد الله بن عبد الحکم
ان عبد الله بن نافع حدثهم قال ثنا هشام بن عروة عن زید بن اسلم
عن ابیه عن معاویة لما قدم المدینة حاجا جاءه عبد الله بن عمر فقال ما
حاجتک یا ابا عبد الرحمن قال حاجتی عطاء المحررین فانی رایت رسول الله صلعم
حین جاءه سبی لم یبدأ باول منهم کتاب الادب المفرد للبخاری این کتاب قدر
نه جزو است ودر آخر این کتاب واقع است قال الامام الحجة ابو عبد الله البخاری لا یکن بغضک تلفا
حدثنا اسماعیل بن ابی مریم قال اخبرنا محمد بن جعفر قال ثنا زید بن اسلم عن ابیه
عن عمر بن الخطاب قال لا یکن حبک کلفا ولا بغضک تلفا فقلت کیف ذاک قال اذا احببت
کلفت کلف الصبی واذا ابغضت احببت لصاحبک التلف کتاب فتح الباری

للبخاری کتاب الجمعة للنسائی در احوال این هر دو کتاب تفصیلا اطلاع نیست **کتاب عمل الیوم**
واللیلة للنسائی در این کتاب در باب فضل قراءة قل هو الله احد میگوید حدثنا قتیبة بن سعید ثنا
ابو عوانة عن مهاجر ابی الحسن عن رجل من اصحاب النبی صلعم قال کنت اسیر مع النبی فسمع
رجلا یقرأ قل یا ایها الکافرون حتی ختمها فقال قد بری هذا من الشرك ثم سرنا فسمع
آخر یقرأ قل هو الله احد فقال اما هذا فقد غفر له **مسند حمیدی** و این حمیدی غیر ابن حمیدی است
که صاحب الجمع بین الصحیحین است و مقدم است برو به زمان بسیار زیرا که از شیوخ بخاری است و ثنا کرد
سفین بن عیینة از فضیل بن عیاض و مسلم بن خالد نیز اخذ علم کرده در اول مسند خود میگوید حدثنا محمد
بن علی بن الربیع السلمی عن عبد الله بن محمد بن عقیل بن ابی طالب عن جابر بن عبد الله قال لی یا
جابر اما علمت ان الله تعالی احیا اباك فقال له تمن قال احیی فاقتل فی سبیل الله مرة اخری
فقال جل وعلی انی قضیت انهم لا یرجعون کنیت او ابوبکر و نام او عبد الله بن الزبیر است و او قرشی
اسدی حمیدی مکی است و او از کبار اصحاب شافعی رح شمرده اند و او خواسته بود که در حلقه امام شافعی
بنشیند لیکن ابن عبد الله الحکم و دیگران بروی تعصب کرده مانع آمدند و بخاری و ذهلی و ابو زرعة شاگردان
اویند ابو حاتم در حق او گفته است که اثبت الناس فی سفین بن عیینة الحمیدی و امام احمد بن حنبل در
حق او فرموده الحمیدی عندنا امام وفات او در مکه سال دو صد و نوزده واقع شد **معجم ابن جمیع**
نام او محمد بن احمد بن محمد بن احمد بن عبد الرحمن بن یحیی بن جمیع است و او را صیداوی و غسانی نیز گویند صاحب
رحلت بود در بلاد بسیار گشته و از ابو سعید بن الاعرابی و ابی العباس ابن عقده و ابو عبد الله محاملی
و دیگر علماء آن عصر سماع دارد و در مکه و بصره و کوفه و بغداد و مصر و دمشق علما بسیار را در یافته چنانچه
معجم او بران دلالت دارد حافظ عبد الغنی بن سعید و تمام رازی صاحب فواید و محمد بن علی صوری
و پسر او حسن بن جمیع و دیگر مردم بسیار از وی گرفته اند در سال سه صد و پنج متولد شده و در سال
چهار صد و دو در ماه رجب وفات او است نود و هفت ساله بود که صوم دهری شروع نمود و تا آخر
عمر بدان قیام کرد و فوت نشد ابو بکر خطیب و دیگر علماء این فن او را توثیق و تعدیل

کتاب عمل الیوم واللیلة للنسائی

مسند حمیدی

معجم ابن جمیع

معجم ابن قانع

شرح معانی الآثار للطحاوی

نموده اند خطیب گفته است که بسیار اسناد من لقی بالشام در معجم خود میگوید حدثنا محمد بن احمد بن محمد
بن عیسی بن عمار العطار ببغداد قال حدثنا عبد الله بن محمد ثنا سفین بن عیینة
عن اسماعیل عن قیس بن غرزة قال اتانا رسول الله صلعم فقال یا معشر التجار ان بیعکم
یحضره الحلف والکذب فشوبوه بالصدقة **معجم ابن قانع** نام او کنیت او
ابو الحسین عبد الباقی بن قانع بن مرزوق و اثق است و او اموی است بالولا ساکن بغداد
بود از حارث بن ابی اسامة وابراهیم صاحب معجم حربی و محمد بن مسلمة و اسماعیل بن
الفضل البلخی و ابراهیم بن الهیثم بلدی و دیگر مردم ان طبقه روایت دارد و در حلت بسیار
کرده و حدیث بسیار فرا هم آورده دار قطنی و ابو علی بن شاذان و ابو القاسم بن بشران
و دیگران از وی روایت میکنند برقانی گفته است که علماء بغداد او را توثیق میکنند
و معتبر میشمارند و نزد من ضعیف است و دار قطنی گفته است که حافظه خوب داشت اما
خطا میکرد و خطیب گفته است که در آخر عمر او را اختلال عقل و سوء حفظ رو داد و در سال
دو صد و شصت و پنج ولادت او در سال سه صد و پنجاه و یک در ماه شوال وفات
اوست در معجم خود میگوید حدثنا ابراهیم بن الهیثم البلدی قال حدثنا ابو صالح قال حدثنا
معویة بن صالح عن عبد الرحمن بن جبیر عن ابیه عن کعب بن عیاض قال قال رسول الله صلعم لکل امة
فتنة وفتنة امتی المال **شرح معانی الآثار للطحاوی** در اول این کتاب میگوید قال الامام الحافظ ابو جعفر
احمد بن محمد بن سلامة الطحاوی سالنی بعض اصحابنا من اهل العلم ان اضع لهم کتابا اذکر فیه
الآثار المرویة عن رسول الله صلعم فی الاحکام التی یتوهم اهل الالحاد والضعفة من اهل
الاسلام ان بعضها ینقض بعضا لقلة علمهم بناسخها من منسوخها وما یجب العمل منها
لما یشهد له من الکتاب الناطق والسنة المجتمع علیها واجعل لذلک ابوابا اذکر فی کل باب
منها الناسخ من المنسوخ وتاویل العلماء واحتجاج بعضهم علی بعض واقامة الحجة لمن یصح عندی
قوله منهم بما یصح به مثله من کتاب او اجماع او تواتر من اقاویل الصحابة او تابعیهم

وانی نظرت فی ذلک وبحثت بحثا شدیدا فاستخرجت منها ابوابا علی النحو الذی سال و جعلت ذلک کتبا ذکرت فی کل کتاب منها جنسا من الاجناس فاول ما ابتدأت بذکره من ذلک ما روی عن رسول الله صلعم فی الطهارة فمن ذلک باب الماء یقع فیه النجاسة حدثنا محمد بن خزیمة بن راشد البصری قال ثنا الحجاج بن منهال قال اخبرنا حماد بن سلمة عن محمد بن اسحاق عن عبید الله بن عبد الرحمن عن ابی سعید الخدری ان رسول الله صلی الله علیه وسلم کان یتوضأ من بئر بضاعة فقیل یا رسول الله انه یلقی فیها الجیف والمحایض فقال ان الماء لا ینجس الخ تمت نسبتش این است هو ابن سلامة بن عبد الملک الازدی الحجری المصری الطحاوی است وطحاوی دهی است از دیهات مصر از هرون بن سعید ایلی و یونس بن عبد الاعلی و محمد بن الحکم و بحر بن نصر و جماعت کثیر از شاگردان ابن وهب سماع حدیث دارد و از وی احمد بن القاسم خشاب و ابوبکر مقری و طبرانی و محمد بن بکر بن مطروح و دیگر محدثان روایت کرده اند در سال دو صد و سی و نه پیدا شد و مرد ثقه و فقیه و عاقل بود و در مصر ریاست حنفیه بوی تعلق داشت در اول حال شافعی بود و از مزنی شاگرد امام شافعی تلمذ میکرد و در اثنای درس مزنی او را تعییر ببلادت کرد و گفت که قسم بخدا از تو هیچ نخواهد شد این کلمه بروی گران آمد و صحبت مزنی را ترک کرده بدرس ابو جعفر احمد بن ابی عمران حنفی انتقال نمود و سعی بسیار کرد تا آنکه در فقه مهارت پیدا کرد و مختصری تصنیف نمود که او را مختصر طحاوی گویند و بعد از تصنیف آن مختصر میگفت که رحم الله ابا ابراهیم یعنی المزنی لو کان حیا لکفر عن یمینه انتهی کاتب حروف گوید که این حکم بر مذهب مزنی است نه بر مذهب طحاوی زیرا که این قسم نزد حنفیه از قسم لغو است که کفارت دران واجب نمیشود بخلاف شافعیه که نزد ایشان این قسم منعقده است ولغو آن است که بی قصد بجهت اعتیاد بر زبان جاری گردد بالجمله طحاوی همشیرزاده مزنی بود و عوام الناس سببی دیگر در وجه انتقال او از مذهب بیان می کنند بهر حال تصانیف مفیده در مذهب حنفی دارد و بزعم خود در نصرت این مذهب مساعی جمیله بتقدیم رسانیده و از تصانیف او وسعت علم او معلوم می شود و تصنیفی دارد در اختلاف علما و تصنیفی دیگر دارد در شروط و همچنین در احکام القرآن و وفات او غره ذی القعده سال سه صد و بیست و یک است هشتاد و چند ساله بود

بلیدت

باید و النست که مختصر طحاوی دلالت می کند که وی مجتهد منتسب بود و محض مقلد مذهب حنفی نبود زیرا که درین
مختصر چیزها اختیار کرده که مخالف مذهب ابو حنیفه است رحمة الله تعالی علیه و لهذا آن مختصر در فقهای
این مذهب که محض مقلد اند چندان شیوع پیدا نکرده و کفوی در طبقات الحنفی نوشته است که کتاب احکام
القرآن او زیاده بر بیست جزء است و از تصانیف او شرح جامع کبیر و شرح جامع صغیر و کتاب الشروط کبیر
و کتاب الشروط صغیر و کتاب الشروط اوسط و کتاب السجلات و الوصایا و الفرائض و تاریخی است مسمی
بتاریخ کبیر و کتاب مناقب ابی حنیفه و کتاب النوادر الفقهیه و کتاب نوادر الحکایات و کتاب اختلاف الروایات
علی مذهب الکوفیین نیز از وست والله اعلم **کتاب المائتین للصابونی** این کتاب مشتمل است بر دو
صد حدیث و دو صد حکایات و دو صد قطعه شعر که مناسب مضمون هر حدیث آورده و نام صابونی
و کنیت او ابو عثمان اسمعیل بن عبد الرحمن بن احمد بن اسمعیل بن ابراهیم بن عابد بن عامر صابونی است و
و او ساکن نیشاپور بود و در وعظ و تفسیر مهارت تمام داشت در سال سه صد و هفتاد و سه متولد شده
از زاهر بن احمد سرخسی و ابی سعید و ابو عبد الله بن محمد رازی و ابی بکر مقری و ابی طاهر بن خزیمه
و ابی الحسین خفاف و عبد الرحمن بن ابی شریح و مردم آن طبقه اخذ علم نموده و از و عبد العزیز کتانی
و علی بن الحسین صفرایی و ابو بکر بیهقی و دیگر خلایق بسیار روایت حدیث نموده اند و آخر شاگردان
او ابو عبد الله فراوی است و بیهقی در حق او چنین گفته است که اخبرنا امام المسلمین و شیخ الاسلام
ابو عثمان الصابونی بعد ازان حکایت دراز آورده و علمای عصر او همه گواهی بکمال او در علم
تفسیر و حفظ احادیث داده اند هفتاد سال متصل بوعظ اشتغال داشت و خطبه و امامت نماز
نیز در جامع نیشاپور تا بیست سال وی کرده و او را تصانیف بسیار است و در بلاد اسلام گردش کرده
خصوصا در نیشاپور و هرات و سرخس و شام و حجاز شریف و کوهستان بسیار تلاش این علم نموده
و او را حق تعالی در دین و دنیا عزت و جاه بکمال بخشید و او را زینت شهر نیشاپور میدانستند و نزد موافق
و مخالف مقبول بود و او را بی نظیر روزگار خود دانسته اند و معهذا شمشیر برهنه بود در مقابله مبتدعین و در اعلای سنت کوشش بسیار
میفرمود و در عبادت و طاعات نیز ضرب المثل زمان خود بود و در شهر سلماس مدتی بر از وعظ فرمود چون ازان شهر کوچ کرد با مردم

انجا گفت که من از عرصه چند ماه نزد شما وعظ میگفتم و هنوز در تفسیر یک آیت گذرانیدم و از متعلقات
آن فارغ نشدم و اگر تمام سال نزد شما می بودم غیر از متعلقات بیان آن آیت دیگر چیزی مذکور نمیکردم
راقم حروف گوید از شیخ تقی الدین ابن تیمیه حنبلی بطریق تواتر و شهرت به ثبوت پیوسته که زیاده
بر یکسال در تفسیر سوره نوح گذرانیده سبحان الله چه وسعت علم در این امت محمدیه بمصداق قایل رب
زدنی علما علیه الصلوة والتحیة کرامت فرموده اند که عقل خیره میشود قصه ابن تیمیه را ذهبی که مفسر ترین
مورخان اسلام است در تاریخ خود آورده بالجمله صابونی در وقت خود از اعاظم علمای ربانیین بود
و سبب موت او نیز دلالت بر کمال میکند نوشته اند که روزی وعظ میگفت شخصی آورده بدست
او کتابی داد که مسمی است بر دس الملافی کشف البلاچون آن کتاب را خواند هول و خوف بروی
مستولی شد قاری وعظ را فرمود که این آیت بخوان + افامن الذین مکروا السیئات
ان یخسف الله بهم الارض الی اخر الایات و مناسب همین مضمون ایات دیگر تلاوت
کنانید و مردم را نیز تخویف و تحذیر شدید فرمود و این صحبت در وی تاثیر عظیم
کرد و تغیر الحال گشت و در شکم او از همان وقت دردی شدید پیدا شد او را بخانه
بردند و در جمیع علاج تسکین نیافت بگفته اطبا در حمام بردند و تا وقت مغرب در
حمام ماند اما در وی تسکین نمی یافت و از پشت بشکم و از شکم به پشت میگردید و فریاد
میکرد تا هفت روز همین بود بوصیت اولاد و وداع اقارب و احباب و نصیحت ایشان
در همین شدت در اشغال میبود تا آنکه روز جمعه چهارم ماه محرم سال چهار صد و چهل
و نه وفات یافت و وقت عصر نماز بروی گذارده مدفون ساختند از مبشرات
عمده در حق او خواب امام الحرمین است که بر دیت جناب رسالت علیه الصلوة
والسلام در منام مشرف شده قبل ازین رویا در مذاهب فلاسفه و معتزله و اهل
سنت نظر کرده و دلایل هر طرف را با قوت دیده سراسیمه و حیران گشته
بود در آن منام جناب رسالت صلعم ارشاد فرموده اند که علیک باعتقاد الصابونی

و ابو الحسن عبد الرحمن داودی که از عمده محدثان است در مرثیه صابونی قطعه دارد نوشته میشود شعر

ادای الامام الحبر اسماعیل ❊ لهفی علیه لیس منه بدیل
بکت السماء والارض یوم وفاته ❊ وبکی علیه الوحی والتنزیل
والشمس والقمر المنیر تناوحا ❊ حزنا علیه والنجوم عویل
والارض خاشعة تبکی شجوها ❊ ویلی تقول این اسمعیل
این الامام الفرد فی اوانه ❊ ما ان له فی العالمین عدیل
لا تخدعنک منی الحیوة فانها ❊ تلهی وتنسی والمنی تضلیل
وتأهبن للموت قبل نزوله ❊ فی الموت حتم والبقاء قلیل

کتاب المجالسة للدینوری کتابی است مشهور و در کتب قدیمه ازان نقل بسیار آمده و نام دینوری ابوبکر احمد بن مروان است دران کتاب میگوید حدثنا اسماعیل بن اسحق قال حدثنا حرمی بن حفص قال حدثنا حرب بن میمون الانصاری قال حدثنا النضر بن انس قال حدثنا انس بن مالک انه سأل رسول الله صلعم فقال خذ یدک انس اشفع له یوم القیمة قال انا فاعل قال فاین اطلبک قال اطلبنی اول ما تطلبنی عند الصراط فان وجدتنی والا فانا عند المیزان فان وجدتنی والا فانا عند الحوض فانی لا اخطی هذه الثلثة الی آخره انتهی

درین حدیث بعضی علما را اشتباه میشود و میگویند که مرور بر صراط بعد از وزن اعمالست و بمنزله سعی از حوض نیز در محشر و موقف است پس اول بر صراط طلب کردن و اگر در آنجا نیابند باز بر حوض و میزان طلب کردن چه معنی دارد اگر امر بالعکس میشد مناسب بود راقم حروف گوید که مرور بر صراط دفعه جمیع امت را میسر نخواهد شد بلکه فوج فوج از موقف فارغ شده بر صراط خواهند گذشت و هنوز جمعی کثیر در موقف گرفتار عطش و منتظر وزن اعمال خواهند بود آنحضرت صلعم بجهت کمال شفقت تردد خواهند فرمود جماعه پیش قدم را مرور بر صراط خواهند کنانید و چون ازین مهم فارغ خواهند شد باز بر سر میزان برای سرانجام مهم وزن خواهند شتافت و همان موقف بر حوض برای تسکین عطش امت گاه گاه بر سر حوض نیز خواهند تشریف برد

و در نوشانیدن آب بتشنگان و کار سیرواز ان جود مثل مرتضی علی کرم الله وجهه تقیید خواهند فرموده
بازیر بلصراط خواهند استاد پس تقدم مرور بعض امت را خواهد بود بروزن بعضی و سقی بعض دیگر
یکل امت را فلا اشکال و آنچه فرموده اند که اول مرا نزد بلصراط طلب کن بنابران است که قبل از شروع
مرور بر صراط آنحضرت نزد تمام امت خود که در موقف مجتمع خواهند بود و بوزن اعمال مشغول خواهند بود
و محل آنحضرت هر کس را معلوم خواهد بود حاجت طلب و تفتیش نخواهد بود چون امت متفرق خواهند
شد و بعضی بر صراط خواهند رسید و بعضی بر سر میزان موقوف و بعض دیگر العطش گویان بر سر
حوض او وقت تلاش و طلب است پس اول بر صراط طلب باید کرد که مقصد ازین غیبت همان
موضع است و اگر در انجا نیابند باز بر سر میزان باید جست و اگر در انجا هم نباشند باز بر سر حوض باید دید
والله اعلم سلاح المومن تصنیف تقی الدین عسقلانی است که مشهور بابن الامام است و مقاصد آن
کتاب از دیباچه اش معلوم توان کرد می گوید الحمد لله المنعم علی خلقه بجمیل الآئه
المحسن الیهم بلطیف فدره و جزیل عطائه المحقق لمن امله حسن ظنه و رجائه
الذی من علی عباده بان فتح لهم بابه وامرهم بالدعاء ووعدهم بالاجابة ووفق منهم
من شاء بلطفه وحکمته للتعرض لنفحات فضله ورحمته وهدیه السبیل الیه
والهمه الطلب تکرما منه علیه احمده والحمد من نعمه واساله المزید من فضله
وکرمه واشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له مجیب الدعاء کاشف الاسواء
واشهد ان محمدا عبده ورسوله خاتم الانبیاء ومبلغ الانباء صلی الله علیه و
علی اله وصحبه الاتقیاء البررة صلوة تکون لنا فی القیمة مدخرة وسلم تسلیما کثیرا
و شرف و مجد و عظم و کرم اما بعد فان اولی ما انصرفت الی حفظ عنایته اولی
الهمم واحق ما اهتدی بانواره فی غیاهب الظلم وانفع ما استدرت به صنوف النعم
وامنع ما استدرئت به صروف النقم ما کان بفضل الله تعالی لابواب الخیر مفتاحا
وبنص رسول الله صلی الله علیه وسلم للمومن سلاحا وذلک التحمید والثناء

والتحمید

والتمجید والدعاء به امر الله تعالی فی کتابه العظیم وفیه رغب رسوله الکریم والیه
جنح المرسلون والانبیاء وعلیه عول الصالحون والاولیاء وان احسن ما توخاه
المرء الداعیه فی کل امر وتحراه لکشف کل خطب مدلهم ما یحصل به مقصود
الدعاء مع برکة التاسی والاقتداء له ویکون لفظه وسیلة لقبوله وهو ما جاء فی
کتاب الله وسنة رسوله وقد انکر الائمة الاعراض عن الادعیة السنیة والعدول
عن اقتفاء آثارها السنیه الخ تمام و کنیت و نسبت او ابو الفتح تقی الدین محمد بن تاج الدین محمد
بن علی بن همام بن راجی الله بن سرایا بن ناصر بن داود العسقلانی الاصل المصری المسکن معروف بابن
الامام در شعبان سال ششصد و هفتاد و هفت متولد شده و طلب علم و قرائة قرآن و نوشتن کتب
حدیث و تحصیل نسخ معتبره و اجزای متفرقه این علم شروع کرد و اکثر تلمذ او از دمیاطی است
و از ابن الصواف نیز فواید بسیار بهره برداشته و این کتاب یعنی سلاح المومن مروج و مشهور است
و کتب دیگر نیز دارد و از آنجمله کتاب الاهتداء فی الوقف والابتداء و کتاب متشابه القرآن و در ربیع الاول سال
هفتصد و چهل و پنج وفات اوست گویند فجاءة مرد رحمه الله و از حسن قبول این کتاب است که در زمان
مصنفش اشتهار عظیم پیدا کرد و علمای اجله آنرا بسند فرمودند و ذهبی که از عمده محدثین آن زمان بود
اورا اختصار فرموده یاد گرفت و بخط خود چند نسخه از آن نوشت و شهاب الدین فریابی نیز اورا
مختصر نموده و این مختصر بهتر از مختصر ذهبی است زیرا که مقاصد اصل را مستوفی است **احادیث الخلفاء**
للحسن بن عبد الله الابزاری **فواید تمام رازی** نام رازی ابو القاسم تمام بن محمد ابی الحسین بن جعفر
بن الجنید البجلی الرازی ثم الدمشقی است و دران کتاب میگوید اخبرنا خیثمة بن سلیمان قال
حدثنا محمد بن عیسی قال حدثنا سفین بن عیینة قال حدثنا عبد الله بن ابی بکر عن
خلاد بن السایب بن خلاد عن ابیه ان رسول الله صلعم قال اتانی جبرئیل فامرنی ان
امر اصحابی ان یرفعوا اصواتهم بالاهلال تولد تمام مذکور در سال سه صد سی بوده است
و پدرش ابو الحسین محمد نیز از حفاظ حدیث بود و او از پدر خود روایت کرده و از خیثمه بن سلیمان

طرابلسی و احمد بن حذلم قاضی و حسین بن حبلت حضایری و ابومیمون بن راشد و دیگر علمای
بسیار اخذ علم نموده و ابوالحسن میدانی و ابوعلی اهوازی و عبدالعزیز بن احمد کتانی و احمد بن
عبدالرحمن طریفی و دیگر محدثان عمده از وی تلمذ کرده اند و او بعلل حدیث آشنا بود و در معرفت
رجال مهارت تمام داشت و در حفظ حدیث و جمیع خیرات و محاسن ضرب المثل زمان خود
بود و وفات او در سیوم محرم سال چهارصد و چهارده اتفاق افتاده و در حدیث شامیین احفظ
ازو نگذشته **مسند العدنی** نام عدنی بن یحیی عدنی است **معجم دمیاطی** و دمیاط
بکسر دال مهمله است و بعضی مردم بذال معجمه خوانند لیکن این خطاست چنانچه خود دمیاطی بدان
تصریح نموده و دمیاط نام شهریست از توابع مصر و دمیاطی صاحب سیرة مشهوره است که ازان در اکثر
کتب سیرة نقل میکنند و این معجم معجم شیوخ اوست چهار جلد است مشتمل بر یکهزار و سه صد کس و نام
و کنیت و نسب او ابومحمد عبدالمومن بن خلف بن ابی الحسن دمیاطی است و مذهب شافعی داشت
و تصانیف مفیده دارد از انجمله است سیرة او که پیشوای جمیع علمای سیر است در آخر سال ششصد
و سیزده تولد اوست و در دمیاط اول بفقه مشغول شد و ماهر شد بعد ازان طلب علم حدیث
نمود و از ابن المغیر و علی بن مختار و ابوالقاسم بن رواحه و عیسی خیاط و حافظ زکی الدین منذری
و دیگر علمای آن عصر اخذ این علم نمود و در مصر و اسکندریه و بغداد و حلب و حماة و ماردین
و حران و دمشق و دیگر بلاد آن ضلعه گردش کرد و در صدق و دیانت و حفظ و اتقان سرآمد
اهل زمان خود بود و در لغت و عربیت مهارت تمام داشت و علم نسب را نیز خوب میشناخت
و در حسن صورت ضرب المثل بود و او را ابن الماجد میگفتند و در دمیاط مثل مشهور است که چون
عروسی را مبالغه در حسن کنند گویند کانها ابن الماجد و از تصانیف او کتاب الخیل و کتاب
الصلوة الوسطی و دیگر توالیف نافعه است ابوالفتح بن سید الناس صاحب سیرة مشهوره
و ابوحیان و تقی الدین سبکی شاگردان ویند فجاءة وفات یافت بعد از درس حدیث
او را غشی عارض شد بخانه برداشته بردند چون نیک تفحص نمودند جان داده بود

وکان ذلک فی ذیقعده سنه خمس وستمائه وبر جنازه او نهایت ازدحام مردم و قعشد از لطایف اوست
که روزی در مجلسی داخل شد که در انجلس حدیث میخواندند در ان حدیث نام عبد الله بن سلام
واقعشده بود و بعضی اهل مجلس آنرا بتشدید لام میخواندند که این بزرگ رسید فی الفور گفت سلام علیکم
سلام با صنعان ملاقات کرده بود و از وی بسبب کتاب از مصنفات او فرا گرفته و سنن
شافعی را بسیار درس میگفت و در مقام انصاف میفرمود که اکثر الفاظ این سنن مخالف
روایت صحیحین است و با وصفی که شافعی المذهب بود و در مدح امام مالک آنچه حقست
بجا می آورد حتی که مردم را گمان میشد که این عزیز مالکی المذهب باشد و از منظومات او این قطعه است

علم الحدیث له فضل ومنقبة	تقال العلم به من کان معینا
ما حازه ناقص الا وکمله	او حازه عاطل الا به حلیا

واین قطعه است

وما العلم الا فی کتاب وسنة	وما الجهل الا فی کلام ومنطق
وما الخیر الا فی سکوت بحسبة	وما الشر الا من کلام ومنطق

راقم حروف گوید کلام ومنطق در بیت اول بمعنی هر دو علم مشهور است و در بیت ثانی بمعنی لغوی و مبالغه را
در ذم منطق مبالغه تمام است خصوصاً چون در مصر در زمان او شیوع این علم بسیار شده بود و در مقابله آن
مردم بجو شدید اختیار مینمود چیزی از کلام در ینباب برای تفنن طبع سامع نقل افتد قال ومن
الامر المنکر علیهم والنکر للمالوف لدیهم تدریسهم فعلم الفضول وتشاغلهم بالمعقول عن المنقول
فی اکبابهم علی علم المنطق واعتقادهم ان من لم یحسنه لا یحسن ان ینطق فلیت شعری هل قراه الشافعی
ومالک او هو اصحابه لابی حنیفة المالک او هل یعلمه احمد بن حنبل او کان الثوری علی تعلمه قد اقبل
وهل استعان به ایاس فی ذکائه او بلغ به عمرو ما بلغ من دهائه او تمرس به قس وسحبان
ولولاه لما افصح به احدهما ولا ابان اتری عقول القوم کلیلة اذ لم تشحذ علی سنة
افتری فطنتهم علیلة اذ لم یکرم فی اجننه کلا هی اشرف من ان تقید بنحله
واشف من ان یتحوم علیها طارق جنة بالله لقد اغرقنا الحق فیما لا یعنیهم واظهر

والافتقار الى ما لا يغنيهم بل يتبعهم وضع الساعات ويعنيهم والشيطن يعدهم ويمنيهم
اما انه قد كان احاد من اهل العلم ينظرون فيه غير مجاهرين ويطالعونه لا متظاهرين
لان اقل افاته ان يكون شغلا بما لا يعنى الانسان واظهار تحوج الى ما اغنى عنه الكن
للنان واما هولاء فقد جعلوه من اكبر المهمات واتخذوه عدة للثوابت و
للسلم انهم يكثرون فيه الاوضاع وينفق كل احد منهم فى تحصيله العمر المضاع
ويحهم اما سمعوا قول داعى الهدى لمن امه تحين راى عمر قد كتب التورية فى لوح و
ضمه فغضب وقال للحافظ الواعى لو كان موسى حيا ما وسعه الا اتباعى فلم يوسعه على
فى كتاب الذى جاء به موسى نورا فما ظنك بما وضعه المخبطون فى ظلام الشك وافتروا
فيه كذبا وزورا فبالله للعقول المخرفة عرفت فى عجائب ضلال الفلسفة الخ واز تصانيف
او اربعين متباينة الاسناد است ومختصر اين اربعين است كه او را اربعين صغرى گويند واربعين
موافقات عوالى است واربعين تساعيات الاسناد الابدال است وهرگاه از تصنيف اين اربعين
فارغ شد اين چند بيت نظم كرد بيت

وافت تساعية الاسناد فى العلى
لاحمد بن شعيب فاسئل السلا
لمسلم حافظ الالفاظ والسند
للترمذى ابى عيسى حماه رد

خذها احاديث ابدا لا مصححة
فى اول وقعت فيه مرافقه
وتلوه وردت فيه مصافحة
ومثله تجد عشرين موافقة

واز تصانيف او صد حديث ديگر است كه او را
مائة تساعية فى الموافقات والابدال العلية گويند ونيز از تصانيف وتساعيات مطلقه است
واربعين حلبية فى احكام النبوية است واربعين ديگر است در جهاد ومجالس بغداديه ومجالس فى دمشقيه
وكشف المغطى فى تبيين الصلوة الوسطى است وكتاب فضل صوم ستة من شوال وكتاب فضل الصلوة وكتاب
التسلى والاغتباط بثواب من تقدم من الافراط وكتاب الذكر والتسبيح اعقاب الصلوة وكتاب فى كرامات النبى
و اولاده واسلافه وغير از اين مذكورات نيز تصانيف بسيار دارد وكتاب كرامات الاولياء للخلال نام

نام و نسب وا ابو محمد حسن بن محمد بن حسن بن علی بغدادی نیست در سال سنه صد و پنجاه و دو متولد
شده و از ابو بکر وراق و ابو بکر بن شاذان و طبقه ایشان علم حدیث را گرفته خطیب بغدادی
و ابو الحسین طیوری و جعفر بن احمد سراج و علی بن عبد الواحد دینوری و دیگر ان عمده از وی
روایت دارند و نزد محدثان ثقه و معتبر بود و در حفظ حدیث سر آمد ابنا روزگار خود بود او را
مسندیست بر صحیحین لیکن با تمام نرسیده در جمادی الاول سنه چهار صد و سی و نه وفات
اوست حافظ ذهبی در تاریخ خود میگوید اخبرنا جعفر بن منیر قال حدثنا الحافظ احمد بن محمد
یعنی السلفی قال حدثنا ابو سعید محمد بن عبد الملک بن اسد قال اخبرنا ابو محمد الخلال قال
حدثنی علی بن احمد السرخسی الحافظ من حفظه قال حدثنا عبد الله بن عثمان الواسطی قال
سمعت ابا القاسم بن ایوب بن محمد خطیبنا بواسطة یقول سمعت ابا عثمان المازنی یقول حدثنا
سیبویه عن الخلیل بن احمد عن زر بن عبد الله الهمدانی عن الحارث عن علی قال
قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اهل المعروف فی الدنیا اهل المعروف فی الآخرة و اهل
المنکر فی الدنیا هم اهل المنکر فی الآخرة **جزء ابن نجید** او یکی از اوتاد زمین و شیخ صوفیه
در وقت خود بود در زهد و عبادت طاق و در علو اسناد در خراسان مشهور و مشار الیه
آفاق در اول ابن جزء میگوید حدثنا ابو مسلم ابراهیم بن عبد الله الکجی قال حدثنا ابو عاصم
الضحاک بن مخلد النبیل عن الاوزاعی قال حدثنی قرة بن عبد الرحمن عن ابن شهاب
عن ابی سلمة عن ابی هریرة قال قال رسول الله صلعم احب عبادی الی اعجلهم فطرا نام و نسب
ابو عمرو اسمعیل بن نجید ابن احمد بن یوسف بن خالد سلمی نیشاپوریست شیخ عصر خود در تصوف
و عبادت و معامله از ابا و اجداد خود مال بسیار میراث یافته بود و همه را در راه خدا و علما و مشائخ
خرج فرموده صحبت جنید و ابو عثمان حیری و دیگر بزرگان دریافته و از ابراهیم بن ابی طالب
و عبد الله بن احمد بن حنبل و محمد ایوب رازی و ابو مسلم کجی حدیث را فرا گرفته نواسه او
ابو عبد الرحمن سلمی که شیخ الصوفیاست و ابو عبد الله حاکم و دیگر بزرگان عمده از و اخذ

جزء ابن نجید

فیض باطن وظاهر نموده اند و آورا در عصر خود شمس از اوتاد و ابدال میدانستند بود و سه ساله بود که
در سال سنه صد و شصت و پنج وفات یافت و از مناقب جلیله او آنست که شیخ ابو عثمان
حیری را مصرفی ضروری در بعضی ثغور جهاد و برای اعانت مجاهدین در پیش آمد هر چند سعی و
تلاش نمود از ابنای وقت هیچ حاصل نشد روزی در عین مجلس بحسرت آنکه این عمل خیر
از دست او میسر نشد تنگدل شد و گریه آغاز نهاد ابو عمرو بن نجید چون حال بر اینمنوال دید و کیسه
پُر از دو هزار درم در خلوت شیخ از خانه خود آورد و در پای شیخ انداخت شیخ خوشحال شد
و بر سر مجلس بحضور مردم این عمل خیر او را اظهار فرمود و گفت که یاران خوشوقت باشند
که ابو عمرو از طرف همه شما این بار برداشت و من امیدوارم که در برابر این عمل او مراتب
عالیه قرب الهی یابد و بنهد ابن نجید در آن مجلس حاضر بود دید که عمل من ظاهر شد بی محابا
برخاست و گفت ای حضرت شیخ من این مال از مادر خود دزدیده آورده بودم حالا او رضا
نمی دهد پس این در راه خدا چه قسم مقبول خواهد شد امیدوارم که آنهمه مال بر من رد فرمائید
که مادر خود را برسانم و از این گناه وارهم شیخ بمجرد شنیدن این قصه مال بجبر و باز گردانید و او
برداشته برد چون هنگام شب شد و مردم از نزد شیخ متفرق شدند آنهمه مال را باز آورد
و نزد شیخ عرض کرد که این را پوشیده بمستحقان برساند و هرگز نام من نبرد شیخ ابو عثمان را
گریه مستولی شد و فرمود که آفرین باد بر همت تو و از کلام ابن نجید است که گفته است
هر حالی که به سالک وارد شود اگرچه حال بزرگ باشد چون نتیجه علم نباشد ضرر او بر صاحب
حال بیشتر از نفع او میباشد و هم او گفته است که صفائی مقام عبودیت وقتی دست
میدهد که افعال خود را همه ریا و اقوال خود را همه دعوی انگارد و نیز گفته است که چون
شخص از زوال جاه خود نزد خلق آسان شود اعراض او از دنیا و اهل آن حاصل کرد [گردد]
و شیخ او ابو عثمان حیری در حق او گفته که مرا در محبت این گروه مردم ملامت میکنند و نمیدانند
که بر طریقه من غیر از وی نخواهد بود و اوست که بعد از من خلیفه من خواهد بود جزاء الفضل

جزء الفضل ابو عمرو بن اسماعیل

ابو عمر

لابی عمرو بن السماک درحدیث عائشه فی فضل ابی بکر و الزبیر که اول آن جزء است
میگوید حدثنا احمد بن عبد الجبار العطاردی الکوفی قال حدثنا ابو معاویة عن هشام بن عروة عن ابیه
عن عائشة قالت یا ابن اختی کان ابوک یعنی ابا بکر و الزبیر من الذین استجابوا لله و للرسول
من بعد ما اصابهم القرح قالت لما انصرف المشرکون من احد و اصاب النبی صلعم و اصحابه
ما اصابهم خاف ان یرجعوا من ینتدب لهؤلاء فی آثارهم حتی یعلموا ان بنا قوة قال فانتدب
ابو بکر و الزبیر فی سبعین فخرجوا فی آثار القوم فسمعوا بهم فانصرفوا قالت فانقلبوا بنعمة من الله
و فضل قالت لم یلقوا عدوا و ابن السماک ابو عمرو عثمان بن احمد بن یزید بغدادی دقاق
است معروف بود بابن السماک از محمد بن عبد الله منادی و حنبل بن اسحق و حسن
بن مکرم و یحیی بن ابی طالب و دیگر اجله این فن تحصیل علم حدیث نموده و از وی حاکم و
ابن منده و ابن القطان و ابو علی بن شاذان و دیگر کبار این قوم اخذ نموده اند خطیب
گفته است که من از ابن رزقون شنیدم که میگفت خرج من الباری الابیض ابو عمرو بن
السماک در ربیع الاول سنه چهل و چهار و سه صد وفات یافت و از خانه تا مدفن او همراه
جنازه اش پنجاه هزار کس مشایعت نمود **جزء فضائل اهل البیت** تصنیف ابو حسن علی
بن معروف البزار است و در آخر کتاب درحدیث البر و الصلة میگوید حدثنا ابو اسحق
ابراهیم بن عبد الصمد بن موسی بن محمد بن ابراهیم بن محمد بن علی بن عبد الله بن عباس
قال حدثنی ابی عن جدی عبد الله قال قال النبی صلعم انه کان فی بنی اسرائیل ملکان
اخوان علی مدینتین و کان احدهما بارا برحمه عادلا فی رعیته و کان الآخر عاقا لرحمه جابرا
علی رعیته و کان فی عصرهما نبی فاوحی الله الی ذلک النبی انه قد بقی من عمر هذا البار ثلث
سنین و بقی من عمر هذا العاق ثلثون سنة فاخبر ذلک النبی رعیة هذا و رعیة هذا فاحزن ذلک
رعیة العادل و احزن ذلک رعیة الجابر قال ففرقوا بین الاطفال و الامهات و ترکوا الطعام
و الشراب و خرجوا الی الصحراء یدعون الله عز و جل ان یمتعهم بالعادل و یزیل عنهم امر الجابر

جزء فضائل اهل البیت

فاقاموا ثلثا فاوحی الله عز وجل الی ذلک ان اخبر عبادتی انی قد رحمتهم فاجبت دعاءهم
فجعلت ما بقی من عمر ہذا البار لذلک الجابر وما بقی من عمر ذلک الجابر لہذا البار قال فارجعوا الی
بیوتهم ومات الجابر لتمام ثلث سنین وبقی العادل فیهم ثلاثین سنة ثم تلا رسول الله
صلعم وما یعمر من معمر ولا ینقص من عمره الا فی کتاب ان ذلک علی الله یسیر و ابن علی بن
معروف استاذ ابو علی بن الفرا است که از عمده محدثین است وشاگرد ابراهیم بن عبد الصمد
الهاشمی چنانچه درین سند گذشت وخطیب گفته است که شاگرد وی محمد بن الباغندی و
ابو القاسم بغوی وقاضی محاملی ومن از وی بهیکو اسطر روایات بسیار دارم صاحب تصانیف
مفیده است سال وفات او معلوم نیست لیکن ابن الجوزی از وی در سنه سه صد وهشتاد
وپنج سماع حدیث نموده پس تا آن سال باقی بود وفات او بعد از انست اربعین
شحامی چهل حدیث است که در آخر آن انشادات وحکایات نیز آمده ونام شحامی
ابو منصور عبد الخالق بن ابی الشحامی است ودر دیباچه اش میگوید الحمد لله رب العالمین علی
الآیه حمدا کما ینبغی لکرم وجهه وعز جلاله والصلوة والسلام علی المفضل علی جمیع خلقه محمد وآله
الطیبین وصحبه الطاهرین من بعده وبعد فقد سلف منی جمیع اربعین حدیثا عن رسول الله
صلعم من اربعین شیخا من مشائخی الذین ادرکتهم وسمعت منهم ورجوت بذلک الدخول
فی زمرة الذین ورد فیهم الخبر المشهور عن رسول الله صلعم من حفظ اربعین حدیثا علی امتی
فاستحکمت بی راعیة ان اخرج من مسموعاتی اربعین حدیثا عن اربعین شیخا من
مشائخی عن اربعین نفرا من الصحابة الاکرمین واتیمن بالبدایة بالعشرة المشهود لهم بالجنة
فنجمع لهم مع شرف المتین شرف السند جعل الله تعالی سعینا خالصا لوجهه ولا املا من نوالی
برکاته بفضله وسعة جوده الحدیث الاول اخبرنا جدی ابو عبد الرحمن طاهر بن محمد المستملی
قال اخبرنا ابو سعید محمد بن موسی بن الفضل الصیرفی قال حدثنا محمد بن یعقوب بن یوسف الاصم
قال حدثنا ابو الدرداء هاشم بن محمد الانصاری ببیت المقدس قال حدثنا عتبة

اربعین شحامی

ن الم.

الامتاع بالاربعين

بن السكن يكنى ابا سليمان الفزاري الحمصي قال حدثنا الضحاك بن ابي حمزة عن ابي نصير عن
ابي رجاء العطاردي عن عمران بن الحصين عن ابي بكر الصديق قال قال رسول الله صلى الله
عليه وسلم من اغتسل يوم الجمعة كفرت ذنوبه وخطاياه فاذا راح كتب الله له بكل قدم عمل
عشرين سنة فاذا قضيت الصلوة اجير بعمل مائتي سنة وقال في الارشادات اخبرنا
ابو الحسن علي بن محمد بن احمد المؤذن قال اخبرنا ابو عبد الله محمد بن عبد الله بن باكويه قال
اخبرنا نصر بن ابي نصر قال اخبرنا جعفر بن نصير قال سمعت الجنيد يقول تحببت على الوحدة
فجاورت مكة فكنت اذا جن الليل دخلت المطاف فاذا بجارية تطوف وتقول ابى
الحب ان يخفى وكم قد كتمته فاصبح عندي قد اناخ وطنبا ان اشتد شوقي هام قلبي بذكره
فان رمت قربا من حبيبي تقربا ويبدو فافنى ثم احيى له به ويسعدني حتى الذ واطربا
قال قلت لها يا جارية اما تتقين الله مثل هذا المكان تتكلمين بهذا الكلام فالتفتت الي
وقالت لي يا جنيد ﴿ ولولا التقى لشردني ÷ اهجر طيب الوسن ÷ ان التقى شردني ÷
كما ترى عن وطني ÷ افر من وجدي به ÷ فحبه هيمني ÷ ثم قالت تطوف بالبيت ام برب البيت
فقلت اطوف بالبيت فرفعت الى السماء وقالت سبحانك سبحانك ما اعظم مشيتك في خلقك
خلق كالاحجار ثم انشأت ﴿ تقول يطوفون بالاحجار يبغون قربة ÷ اليك وهم اقسى
قلوبا من الصخر ÷ وتاهوا فلم يدروا من التيه من هم ÷ وحلوا محل القرب في باطن الفكر فلو اخلصوا في
الود غابت صفاتهم ÷ وغابت صفات الود للحق بالذكر ÷ قال الجنيد فغشي علي من قولها فلما
افقت لم ارها ۔ **الامتاع بالاربعين** المباينة بشرط السماع تصنيف شيخ ابن حجر است كه از
جمل شيوخ روايت آنها نموده و سند هر شيخ منتهى بصحابي عليحده پس روات آنها از صحابه
نيز جميع كس اند و از جمله آنها عشره مبشره اند و بعد از روايت حديث شعري مناسب آن
نيز انشا مي نمايد چنانچه بعد روايت حديث ان الناس لم يؤتوا شيئا بعد كلمة الاخلاص مثل
المعافية و اين حديث ادوم است از ان جمل حديث اين قطعه را انشا نموده ﴿

ثم ان لم یموت امرء عاقل + مثلها فی دارنا الفانیه + من یسر الله تعالی له شهادة الاخلاص والعافیة +
و بعد از حدیث سیوم که حدیث انما الاعمال بالنیات است این قطعه نوشته انما الاعمال بالنیات فی
کل امر اکثث فرصته فانو خیراً وافعل الخیر وان + لم تطقه اجرت نیته و بعد از حدیث چهارم که ما من
مسلم امرء یحضره صلوة مکتوبة فیحسن طهورها ورکوعها وخشوعها است این قطعه انشا کرده احسن
التطهیر واخشع قانتا + مطمئنا فی جمیع الرکعات + فهو کفارة ما قدمته + من صغیر الذنب ان
الحسنات + و بعد از حدیث پنجم که نهی عن الشرب قائما است میگوید اذا رمت تشرب
فاقعد تفز + لتغنیه صفوة اهل الحجاز + وقد صحح الشرب قائماً ولکنه لبیان الجواز + و بعد از حدیث ششم که
حدیث ضمام بن ثعلبة است این قطعه است و اطبع علی السنن الصحیحه تکتب + اجرا و یرضی الله عنک
و ترسح + فان اقتصرت علی الفرائض فلیکن + من غیر زید فی النوافل تفلح + و بعد از حدیث هفتم
که حدیث بشارة عشره است بجنت میگوید لقد بشر الهادی من الصحب زمرة + بجنات
عدن کلهم فضله اشتهر + سعید زبیر سعد طلحة عامر + ابو بکر عثمان ابن عوف علی عمر +

مسلسلات صغری تصنیف جلال الدین سیوطی از انجمله حدیث مسلسل بیوم العید است
و از انجمله حدیث مسلسل بمصافحه است و از انس ابن مالک رسیده و اکثر ان مسلسلات
در کتاب المسلسلات حضرت شیخ ولی الله دهلوی قدس سره داخل است و سماع الراقم
حروف را حاصل والحمد لله باین جهت چیزی از ان مرقوم نشد

مختصر حصن حصین که
مسمی بعده است از خود صاحب حصن حصین یعنی شیخ شمس الدین ابو الخیر محمد بن محمد الجزری
است در خطبه اش میفرماید الحمد لله الذی جعل ذکره عدة الحصن الحصین و صلوته و سلامه
علی سید الخلق محمد النبی الامی الامین و علی آله الطیبین الطاهرین و اصحابه اجمعین و التابعین
لهم باحسان الی یوم الدین و بعد فانه لما کان کتابی الحصن الحصین من کلام سید المرسلین
مما لم اسبق الی مثله من المتقدمین مغز تالیف نظیره علی من سلک طریقه من المتاخرین
لما حوی من الاختصار المبین والجمع الرصین والتصحیح المتین والدر الذی هو علی الغر و معین

مسلسلات صغری

مختصر حصن حصین

حدالی علی اختصاره فی هذه الاوراق من اصله المذکور بعد ان کنت شلت فی ذلک مرارا
فی سنین و شهور من انس غربتی و کشف کربتی وا وجب الحق علی مکافاته ولم اقدر علیها
الا بالدعا له فاسأل الله تعالی نصره و معافاته الخ **تخریج احادیث الاحیاء** مسمّی
بالمغنی عن حمل الاسفار تصنیف شیخ زین الدین عراقی است وهو الحافظ ابو الفضل عبد الرحیم
بن الحسین العراقی **صحیح بخاری رحمة الله علیه** احوال این کتاب و مصنف آن در شهرت و شیوع
بدرجهٔ رسیده که اشتغال . بیان آن فضول مینماید اما بنیت استنزال رحمت بذکر صالحین
درینجا و در کتب مشهوره و مصنفین آنها بقدر گنجائش این رسالهٔ مختصره برخی از حالات
این بزرگان رقم زده شد نام و نسب او ابو عبد الله محمد بن اسمٰعیل بن ابراهیم بن المغیرة بن
بردزبه بفتح باء موحده وسکون راء مهمله وکسر دال مهمله وسکون زاء معجمه بعد از ان باء موحده
مفتوحه و تاء تانیث موقوفه و معنی آن در لغت دهستان بخارا مزارع و کارنده است او و بخاری
جعفی است بالولا زیرا که جد ثانی او مغیرة بر دست یمان جعفی (یعنی دهقان) مسلمان شد یمان جعفی والی
بخارا بود و دران زمان هرکه بر دست کسی مسلمان میشد بقبیلهٔ آن کس نسبت میکرد و لنود و چهار و مرد
نحیف البنیه بود نه دراز قامت و نه پست بلکه میانه قامت و در حالت طفولیت هر دو چشم
او از نور بصارت عاری گشته بود و مادرش را باین سبب قلق شدید دامنگیر حال
می ماند روزی حضرت ابراهیم خلیل علیه الصلوٰة والسلام را بخواب دید که گویا میفرمایند
خوش باش که حق تعالی بصارت پسر ترا باز عنایت فرمود و این بسبب بسیاری دعا
و گریه و زاری تست صبح که برخاست چشم پسر را بینا دید و ده ساله بود که در مکتب هرجا نام
حدیث شنید می او را یاد گرفتی مدتها ان سن و سال مشغوف بیاد کردن احادیث بود و چون
از مکتب برآمد شخصی را از علماء حدیث در بخارا شنید که مشهور بداخلی بود نزد او آمد و رفت
شروع کرد روزی داخلی از نسخهٔ خود برکدام احادیث میخواند و در اثنائی خواندن بر زبان او
جاری شد که سفیان عن ابی الزبیر عن ابراهیم بخاری مبادرت کرده گفت که حضرت ابو الزبیر

از ابراهیم روایت ندارد داخلی او را تهنیت کرد بخاری باز گفت که مراجعت باصل نسخه خود باید
فرمود پس داخلی در خانه رفت و در اصل نسخه نظر نمود پس از خانه برآمد و گفت که این طفل را طلبید
چون بخاری حاضر شد گفت چیزی که من خوانده بودم البته غلط برآمد باری بگو که صحیح چگونه است
بخاری گفت که در اصل سفیان عن الزبیر بن عدی عن ابراهیم است داخلی حیران شده گفت که
فی الواقع همچنین است پس قلم برداشت و نسخه و قرائت ما تصحیح نمود و این قصه او را در سن یازده
سالگی اتفاق افتاده و هرگاه شانزده ساله شد تمام کتابهای ابن مبارک یاد گرفت
و نسخه وکیع را از بر کرد باز همراه مادر و برادرش که احمد نام داشت برای حج بمکه معظمه روانه شد
چون از حج فارغ شدند مادر و برادرش بوطن رجوع کردند و او در بلاد حجاز برای طلب حدیث
متوقف ماند چون هژده ساله شد تصنیف آغاز نهاد و در فضائل صحابه و تابعین و اقاویل ایشان
تصنیفات پرداخت و آخر آنهمه را مجموع و مرتب ساخته کتاب التاریخ پرداخت و کتاب
التاریخ نزد قبر منور رسول صلعم تبییض نموده در شبهای ماهتاب می نوشت بخاری گفت که
هیچ اسمی در تاریخ من مذکور نیست مگر که قصه درازی از قصص او یاد دارم لیکن ترسیدم که اگر آنهمه
قصه ها درین کتاب درج کنم موجب تطویل و ملال شاگردان خواهد شد حامد بن اسماعیل که
یکی از محدثان عصر اوست میگوید که بخاری همراه در طلب حدیث پیش شیوخ وقت آمد و رفت
میکرد و هرگز دوات و قلم و محبره نمی برداشت و هیچ نمی نوشت ما او را گفتیم که ترا ازین آمد و رفت
چه فائده است چون هیچ نمی نویسی آنچه میشنوی از یاد میبرد و چون باد در یک گوش
می در آید و از گوش دیگر مے برآید بعد از شانزده روز گفت که شما بسیار مرا تنگ کردید حالا
بیارید آنچه شما نوشته اید و محفوظ مرا باو مقابله کنید درین مدت تا پانزده هزار حدیث
نوشته بودیم اینهمه را از یاد خواندن گرفت و آنقدر بصحت میخواند که ما نوشته های خود را از
خوانده او تصحیح میکردیم بعد ازان گفت که شما می پندارید که من عبث سرگردانی میکنم الان
بهمان روز یقین کردیم که این شخص شدنی است و کسی با وی برابری نخواهد کرد و سبب تصنیف این

جامع صحیح او را چنین شد که روزی در مجلس اسحاق بن راهویه حاضر بود یاران اسحاق بن راهویه
گفتند که اگر کسی توفیق یابد و مختصری در سنن جمع نماید و بر احادیث صحیحه که بدرجه اعلای
صحت رسیده اند اکتفا کند چه خوب باشد که عمل کنندگان بی دغدغه و بی مراجعت مجتهدین
بدان عمل نمایند این سخن در دل بخاری جا کرد و از همان وقت تصنیف این جامع بخاطرش
افتاد و از جمله شش لکه حدیث که نزد او موجود بود انتخاب شروع کرد و آنچه بسیار صحیح بود
بر همان اکتفا نمود و بعضی احادیث صحیحه که هم باین درجه رسیده اند ترک هم کرده بخوف
تطویل یا بوجهی دیگر و برای نوشتن هر حدیث غسل بجا می آورد و دو رکعت میگذارد و در
عرصه شانزده سال از انتخاب این احادیث فارغ گردید چون خواست که آن احادیث
را بر بعضا بین آن تطبیق دهد و این را در عرف محدثین ترجمه گویند در مدینه منوره فیما بین قبر
مبارک و منبر اطهر آنسرور علیه صلوة الله العلی الاکبر این مهم را سرانجام داد و در وقت
نوشتن هر ترجمه شفعی دا می نمود بالجمله بحسن نیت او این جامع بآن حد مقبول افتاد که در حیات
او این کتاب را بلا واسطه از وی نود هزار کس شنیده اند که آخر همه فربری است و بالفعل بجهة
علو اسناد روایت او شایع گشته و از نوادر بخاری آنست که می گفت من امیدوارم که مرا
روز حساب از غیبت کسی نپرسند که هیچکس را غیبت نکرده ام و این تورع و تعفف بسیار
عجیب است و او را بر سنت صالحین ابتلای و محنتی در پیش آمد که خالد بن احمد ذهلی امیر
بخارا او را تکلیف داد که بخانه آمده پسران مرا جامع و تاریخ و دیگر کتب خود درس میگفته
باشد بخاری گفت که این علم علم حدیث است این را ذلیل نمی کنم اگر ترا غرض باشد
پسران خود را در مجلس من بفرستی تا بدستور طلبه دیگر تحصیل نمایند امیر گفت اگر چنین است
پس باید که در وقت حضور پسران من کسی را از دیگر طلبه بار ندهی و حجاب چوبداران من بر در
استاده باشند نخوت من قبول نمی کند که در مجلسی که پسران من باشند هر اسکاف و
حائک پهلو نشین ایشان باشد بخاری این هم قبول نداشت گفت که این علم میراث پیغمبر است

تمام امت دران شریکست خاص کسی نیست و دراین گفت و شنید امیر مذکور از بخاری دل گران گرد
و کدورت در خاطر طرفین روز بروز تزاید داشت تا آنکه امیر مذکور ابن ابی الورقا و دیگر علماء
ظاهر آنوقت را باخود رفیق ساخته در مذهب بخاری و در اجتهاد او طعن و تخطیه آغاز نهاده محضری
درست ساخته بخاری را از بخارا اخراج کردند چون بخاری از بخارا برآمد و جناب الهی دعا
فرمود که بارخدایا این مردم را مبتلا کن بچیزی که مرا می خواهند که برسانند کم از یکماه نگذشته
بود که خالد بن احمد معزول شد و بحکم خلیفه رسید او را بر خر سوار کرده تشهیر نمایند و آخر حال او
بکمال تباهی انجامید چنانچه در تواریخ معروف و مسطور است و حریف بن ابی الورقا را سوای
و فضیحت عظیم در ناموس رسید و یکی دیگر را از علماء آنوقت که درین امر شریک شده بود آفت
اولاد رسید و بخاری رحمة الله درین غربت اولا به نیشاپور رفت و از انجا هم بحیثیت ناموافقت
امیر آنجا برگشت و آخر بخرتنک که دیهی است بر دو فرسنگ از سمرقند وفات یافت شب
شنبه که لیلة الفطر بود وقت نماز عشا و روز عید غره شوال بعد از نماز ظهر در سال دو صد و
پنجاه و شش بخولش ساختند و شصت و دو سال عمر او بود چنانچه گفته اند ولد فی صدق
و عاش حمیدا و مات فی نور عبد الواحد طوسی که یکی از اکابر و صلحاء عهد بود جناب رسالت مآب
علیه الصلوة والتحیة بخواب دید که آنجناب با جماعه اصحاب بر سر راهی منتظر ایستاده اند عبد الواحد
سنت سلام بجا آورده معروض داشت که یا رسول الله سبب انتظار چیست فرمودند انتظار آمدن محمد
بن اسماعیل بخاری میکشم عبد الواحد گفت که چند روز نگذشته بود که خبر وفات بخاری
شنیدم چون از وقت وفات او تفتیش کردم همان ساعت بود که من آنجناب را در انخواب
دیده بودم و خواندن این جامع صحیح در اوقات شدت و خوف دشمن و لجاج مرض و غلو قحط و
دیگر بلایا تریاق مجرب است و این کتاب را در منامات بسیار آنجناب نسبت بخود
فرموده اند از انجمله آنکه محمد بن مروزی در میان رکن و مقام خوابیده بود آنجناب را بخواب
دید که میفرمایند که ای ابو زید تا کجا کتاب شافعی را درس خواهی گفت چرا کتاب مرا

ف خرتنک نام دیهی است

درس

در سن میگوید محمد بن احمد سرامیه شده عرض کرد که یا رسول الله قربانت شوم کتاب شما
کدام است فرمودند جامع محمد بن اسمعیل واز امام الحرمین نیز مثل این بنام منقول است
شخصی تواریخ ولادت و وفات وسنین عمر او را چنین بنظم آورده کان البخاری
حافظا ومحدثا + جمع الصحیح مکمل التحریر + میلاده صدق ومدت عمره + فیها حمید وانقضی فی نور +
وبخاری را نیز گاه گاه میل بنظم بود این قطعه را سبکی در طبقات کبری نسبت بوی کرده
اغتنم فی الفراغ فضل رکوع + فعسی ان یکون موتک بغتة + کم صحیح رأیت من غیر سقم +
ذهبت نفسه الصحیحة فلتة + واثیر الدین ابوحیان در مدح بخاری وجامع او میگوید اسامع اخبار
الرسول لک البشری + لقد سعدت فی الدنیا + وقد فزت فی الاخری + تشنف اذنا بعقد جواهر
تود الغوانی لو تقلدنه النحرا + جواهر کم حلیت نفوسنا + نفیسة حلیت بها صدرا وحلیت بها قدرا +
اهل الدین الا ما روته اکابر لنا + نقلوا الاخبار عن طیب خبرا + واذ واحادیث الرسول مصونة + عن
الزیف والتصحیف فاستوجبوا الشکر + وان البخاری الامام بجامع + بجامعه منها الیواقیت والدرا
+ علی مفرق الاسلام تاج مرصع + به شمسا وبار به بدرا + وبحر علوم تلفظ الدر لا الحصی +
فانفس دررا واعظم به بحرا + تصانیفه نور ونور لناظر فقد اشرقت زهرا وقد اینعت زهرا تجاه +
سنة المختار ینظم بینها + یخلصها جمعا ویخلصها تبرا + وکم بذل النفس المصونة جاهدا + محا لها
سحرا وجار لها برا + وطورا عراقیا وطورا یمانیا وطورا حجازیا وطورا اتی مصرا + الی ان حوی منها الصحیح
فوافی کتابا قد تعدی الایة الکبری + کتاب له من شرع احمد شرعیة مطهرة تعلوا السماکین والنسرا
واین قصیده بس درازاست بخوف تطویل برین قدر اکتفا رفت وشیخ تاج الدین سبکی
نیز مدح او مدحی طویل دارد که برخی ازان اینست میگوید علا عن المدح حتی ما یزان به
+ کانما المدح من مقدار یضع + له الکتاب الذی یتلو الکتاب هدی + هذی السیادة طود لیس ینصدع
الجامع المانع الدین القویم وسنة الشریعة ان تغشاها البدع + قاضی المراتب دانی الفضل تحسبه +
کالشمس یبعد وسناها حین ترتفع + ذلت رقاب جماهیر الانام له + فکلهم وهو عال فیهم

خضعوا له لا تسمعن حدیث الحاسدین له * فان ذلک موضوع و منقطع * قول الأم بحکایه اصطبار ک

لا تعجل فان الذی تبغیه ممتنع * و هکذا تی کما یحکی شکایته * النفس تحکی محیا الجامع البیع **صحیح مسلم**

بن الحجاج القشیری النیشاپوری کنیت او ابو الحسین و لقبش عساکر الدین و نام جد او مسلم بن ورد بن

کوشاد است و قشیر نسبت به بنی قشیر است که قبیله ایست معروف در عرب و نیشاپور شهریست

در خراسان بحسن و عظمت موصوف یکی از کبار این فن است و ابو زرعه رازی و ابو حاتم

بامامت و جلالت او گواهی داده او را پیشوای این گروه نهاده اند و ابو حاتم رازی و دیگر اجله آن

عصر مثل ترمذی و ابو بکر بن خزیمه از وی روایات دارند و او را مولفات بسیار است که در همه آنها

داد تحقیق و امعان داده و خصوصا درین صحیح عجایب این فن را ودیعت نهاده هم بالخصوص در سنن

اسانید و حسن سیاق متون و ورع تام و تحری مالا کلام در روایت و تلخیص طرق مع الاختصار

و ضبط انتشار بی نظیر افتاده و لهذا حافظ ابو علی نیشاپوری صحیح او را بر تصانیف این علم

ترجیح میداد و میگفت ما تحت ادیم السماء اصح من کتاب مسلم و جماعه از مغاربه نیز

بهمین رفته است و دلیل ایشان آنست که شرط مسلم آنست که در صحیح خود نمی نویسد مگر حدیثی که

لا اقل دو تابعی ثقه آنرا از دو صحابی روایت کرده باشند و هکذا فی جمیع الطبقات من تبع

التابعین فمن دونهم تا آنکه بوی منتهی شود و در اوصاف رواة اکتفا بمحض عدالت ندارد

بلکه شرائط شهادت را رعایت می فرماید و این قدر ضیق نزد بخاری نیست راقم حروف

گوید که علمای دیگر درین شرط بحث کرده اند زیرا که حدیث انما الاعمال بالنیات به خلاف

این شرط است و در صحیح مسلم موجود است لا از حضرت عمر رض بجمیع وجوه و روایاته و از حضرت [illegible]

روایت آن نکرده مگر علقمه آری از علقمه تفرق و انشعاب بسیار رو داده مغاربه جواب داده اند

که این حدیث را بقصد تبرک و یمن آورده است و هم بجهت شهرت طرق آن ثبوت صحت آن

شرط خود را در آن مراعات ننموده علاوه آن که این شرط در آن حدیث موجود است

که در صحیح او مذکور نباشد زیرا که از صحابه حضرت عائشه و ابوهریره آنرا روایت کرده اند

ازین هردو تابعین بسیار روایت کرده بالجمله این صحیح را از سه لکه حدیث مسموع خود انتخاب نموده
واحتیاط دران بکار برده و از عجایب مسلم آنست که گاهی در عمر خود کسی را غیبت و نه کسی را زده
و نه کسی را شتم کرده و در معرفت صحیح از سقیم حدیث او مقدم بود بر جمیع اهل عصر خود بلکه بر بخاری
هم در بعض امور مرجح و مفضل است تفصیل این اجمال آنکه بخاری را در اهل شام غلط می افتد
مثلا یک کس را گاهی بکنیت مذکور می کند و گاهی بنام و می پندارد که دو کس باشند زیرا که
روایت او از اکثر اهل شام بطریق مناوله کتب است نه بطریق تحقیق شفاهی بخلاف
مسلم که او را در هیچ جا غلط نمی افتد و نیز بخاری را در بعض احادیث بسبب تقدیم و تاخیر و حذف
و اسقاط بعضی الفاظ تعقید متن رو داده اگرچه بمراجعت روایات دیگر که هم درین صحیح آورده
آن تعقید منحل می شود بخلاف مسلم که وی الفاظ را بنوعی سوق نموده و از رجالی آورده که اصلا در
نسخ آن تحریفی واقع نیست و مسلم را ورای این صحیح مولفات دیگر هم هست بسیار مفید از انجمله
کتاب المسند الکبیر علی الرجال و کتاب الاسماء والکنی و کتاب العلل و کتاب الوحدان
و کتاب حدیث عمرو بن شعیب و کتاب مشایخ مالک و کتاب مشایخ الثوری و کتاب اوهام
المحدثین و کتاب الطبقات ابوحاتم رازی که از اجله محدثین است مسلم را بخواب دید و از حال او
پرسید مسلم گفت که بر من حق تعالی جنت را مباح کردانیده است هرجا که میخواهم می باشم
و ابوعلی زاغونی را بعد از وفاتش شخصی ثقه بخواب دید و پرسید که بکدام چیز نجات
یافتی گفت بسبب این جزئی که در دست من است و آن جزئی بود از صحیح مسلم تولد مسلم در سال
دو صد و دو بود و بعضی گفته اند که در سنه چهار و بعضی گفته اند که در شش و ابن الاثیر در مقدمه
جامع الاصول همین را اختیار نموده والله اعلم و وفات او بالاجماع شام یکشنبه و دفن او در روز
دوشنبه بیست و پنجم رجب سال دو صد و شصت و یک و سبب وفات او نیز غرابتی دارد
گویند در مجلس مذاکره حدیث او را از حدیثی پرسیدند و آن حدیث را نشناخت بمنزل خود
آمد و یک سبد خرما نزد او گذاشتند در کتابهای خود آن حدیث را تجسس میکرد و یکان یکان

خرما بطریق نقل از مسجد بر می‌داشت و می‌خورد تا آنکه حدیث یافته نشد و خرما تمام گشت و غیره فرق
علیه او را مشهوری نماند و این کثرت اکل سبب موت او شد حافظ عبد الرحمان بن علی الدمر
بینی شافعی گفته است تنازع قوم فی البخاری و مسلم لدی وقالوا ای ذین تقدم + فقلت
لقد فاق البخاری صحة + کما فاق فی حسن الصناعة مسلم **سنن ابی داود** و این کتاب را
سه نسخه مشهوره است نسخه لؤلؤی و نسخه ابن داسه و نسخه ابن الاعرابی و روایت لؤلؤی
در مشرق مشهورتر است و روایت ابن داسه در بلاد مغرب رواج بسیار داشت و این هر دو
روایت قریب یکدیگر اند بیشتر اختلاف فیما بین این هر دو بتقدیم و تاخیر است نه بزیاده و نقصان
بخلاف روایت ابن الاعرابی که از این هر دو نقصان بین دارد و نام لؤلؤی ابو علی محمد
بن احمد بن عمرو اللؤلؤی است و نام ابن داسه ابو بکر بن محمد بن بکر بن محمد بن عبد الرزاق ابن
داسه التمار البصری و نام ابن الاعرابی ابو سعید احمد بن محمد بن زیاد بن بشر المعروف بابن
الاعرابی و نام ابو داود سلیمان بن الاشعث بن اسحاق بن بشیر بن شداد بن عمرو بن
عمران الازدی سجستانی و ابن خلکان را با وجود کمال تاریخ دانی در تصحیح انساب
و نسب درین نسب غلط افتاده گفته است که نسبة الی سجستان او سجستانه قریة من
قری البصرة انتهی شیخ تاج الدین سبکی بعد از نقل این عبارت گفته است که وهذا وهم
والصواب انه نسبة الی الاقلیم المعروف متاخم لبلاد الهند انتهی یعنی این نسبت بسیستان
که ملکی است مشهور فیما بین سند و هرات متصل قندهار و چشت که مکان بزرگان چشتیه است
نیز در همین ملک واقع است و بست در قدیم الزمان پایه تخت آن ملک بود و عربان گاهی
در نسبت این ملک سجزی نیز گویند تولد وی نیز در سنه دو صد و دو واقع شده و در
اکثر بلاد اسلام خصوصاً مصر و شام و حجاز و عراق و خراسان و جزیره و غیر ذلک گردش
کرده و علم حدیث را فرا گرفته در حفظ حدیث و اتقان روایت و عبادت و تقوی و صلاح
و احتیاط درجه عالی داشت گویند که یک آستین خود کشاده می‌داشت و یک آستین را تنگ

مردم از این معنی بپرسیدند گفت که آستین را کشاده داشتن برای اجزای کتاب است و آستین دیگر را
کشاده داشتن چه ضرور است محض اسراف است و وی شاگرد امام احمد بن حنبل و قعنبی
و ابو الولید طیالسی است و از علما بسیار سماع و روایت دارد و ترمذی و نسائی از وی روایات دارند
و چهار کس از جمله شاگردان او خیلی سرآمد محدثین شدند اول پسر او ابوبکر بن ابی داود دوم لولوی سوم
ابن الاعرابی چهارم ابن داسه و استاد او امام احمد بن حنبل از وی روایت کرده است حدیث عتیره
موسی بن هارون که یکی از بزرگان آن عصر بود در حق او گفته است که ابو داود در دنیا برای حدیث و در عقبی برای
بهشت آفریده شد و ابو داود در سنن خود گفته است که من در مصر خیار درازی دیدم و آن را پیمایش نمودم
سیزده بالشت بر آمد و یک ترنج را دیدم که بالای شتری بریده بار کرده بودند مثل دو نقاره کلان هر دو نصف او
بر آن شتر نمودار شده بودند و چون از تصنیف این سنن فارغ شد پیش امام احمد بن حنبل برد و عرض نمود امام
دیدند و بسیار پسند کردند و ابو داود در وقت تصنیف این سنن پنج لکه حدیث حاضر داشت از جمله آن
همه انتخاب نموده این سنن را مرتب ساخت که چهار هزار و هشت صد حدیث است و در وی التزام نموده است
که حدیث صحیح باشد یا حسن و گفته است که از جمله این احادیث مرد عاقل را در دین چهار حدیث کفایت
میکند حدیث اول انما الاعمال بالنیات حدیث دوم من حسن اسلام المرء ترکه ما لا
یعنیه حدیث سیوم لا یؤمن احدکم حتی یحب لاخیه ما یحب لنفسه حدیث چهارم الحلال بین
والحرام بین و بینهما مشتبهات فمن اتقی الشبهات استبرأ لدینه و عرضه راقم حروف گوید معنی کلام
آنست که بعد از معرفت قواعد کلیه شریعت و مشهورات آن در جزئیات وقایع حاجت مجتهدی و مقتدی
باقی نمی ماند زیرا که در تصحیح عبادات حدیث اول کفایت میکند و در محافظت اوقات عمر عزیز حدیث دوم
و در مراعات حقوق همسایه و اقارب و دیگر اهل تعارف و معامله حدیث سیوم و در رفع شک و تردد که بسبب اختلاف
علما یا اختلاف ادله رو میدهد حدیث چهارم پس این هر چهار حدیث نزد مرد عاقل حکیم پیر و استاد هر دو اند و بعد
اعلم ابراهیم حربی که از عمده محدثین آن عصر بود چون سنن ابو داود را دید گفت که الین لابی داود الحدیث
کما الین لداود الحدید و حافظ ابو طاهر سلفی این مضمون را اینک بسند نموده در بین قطعه نظم کرده شعر لان الحدیث

و علمه بکمالات لامام اهلیه ابی داود * مثل الذی لان الحدید و سبکة لنبی اهل زمانه داود * و نیز حافظ ابو طاهر بسند خود از حسن بن محمد بن ابراهیم ذاوازی روایت کرده که وی گفت بخواب دیدم پیغمبر خدا را صلعم که می فرماید من اراد ان یستمسک بالسنن فلیقرء سنن ابی داود و از یحیی بن زکریا بن یحیی ساجی روایت کرده که می گفت که اصل اسلام کتاب الله است و ستون اسلام سنن ابی داود و ابن الاعرابی گفته است که شخصی را علم کتاب الله و سنن ابی داود حاصل شود او را در مقدمات دین کافی و بسنده باشد و لهذا در کتب اصول مایه اجتهاد را از علم حدیث تمثیل بسنن ابی داود نموده اند و مردم را در مذهب وی اختلاف است بعضی گویند شافعی بود و بعضی گویند حنبلی و الله اعلم و در تاریخ ابن خلکان مذکور است که او را شیخ ابو اسحاق شیرازی در طبقات الفقها از جمله اصحاب امام احمد بن حنبل شمرده است و از حافظ ابو طاهر در مدح سنن ابی داود نظمی است مناسب که مرقوم میکرد و میگوید شعر

اولی کتاب لذی فقه و لذی نظر
و من یکون من الاوزار فی وزر

ما قد تولی ابو داود محتسبا
تالیفه فاق فی الضوء کالقمر
لا یستطیع علیه الطعن ممتدع

و لو تقطع من ضعف و من ضجر
فلیس یوجد فی الدنیا اصح و لا
اقوی من السنة الغراء و الاثر

و کل ما فیه من قول النبی و من
قول الصحابة اهل العلم و البصر
یرویه عن ثقة عن مثله ثقة

عن مثله ثقة کالانجم الزهر
و کان فی نفسه فیما احق
و لا شک فیه ما ما عالی الخطر

یدریه الصحیح من الاثار یحفظ
و من روی فی لک من انثی و من ذکر
محققا صادقا فیما یجیء به

قد سلم الیه عنه داود فی الحضر
والصدق للمرء فی الدارین منقبة
ما فوقها ابدا فخر لمفتخر

وفات ابو داود شانزدهم شوال سال دو صد و هفتاد و پنج است و در بصره مدفون گشت و عمر او هفتاد و سه سال بود

جامع کبیر ترمذی یعنی ابو عیسی محمد بن عیسی بن سورة بن موسی بن الضحاک سلمی ضریر بوغی بضم باء موحده و سکون واو و بعد از ان غین معجمه نسبت ببوغ که دیهی است از دیهات ترمذ بمسافت شش فرسنگ از ان و ترمذ نام شهری قدیم بر کناره آب اموی که آنرا جیحون و نهر بلخ نیز گویند و در لفظ ما وراء النهر مراد همین نهر می باشد و در لفظ ترمذ اختلاف بسیار است بعضی تا و میم را مفتوح سازند و بعضی هر دو را مضموم و مشهور اول بر زبان مردم انجا و دیگر

جامع ترمذی

خلایق کسره دوست و جماعه بفتح تا . و کسر میم تکلم کنند و ترمذی شاگرد رشید بخاریست و وی را
او را اموخته و آز مسلم و ابی داؤد و شیوخ ایشان نیز روایت دارد و در بصره و کوفه و واسط
و ری و خراسان و حجاز سالها در طلب علم حدیث بسر برده و تصانیف بسیار درین فن
شریف از وی یادگار است و این جامع بهترین آن کتب است بلکه به بعضی وجوه حیثیات از
جمیع کتب حدیث خوبتر واقع شده اول از جهت ترتیب و عدم تکرار دوم ذکر مذاهب فقهاو
وجوه استدلال هریک از اهل مذاهب سیوم بیان انواع حدیث در صحیح و حسن و ضعیف و غریب
معلل بعلل چهارم بیان اسماء رواة و القاب و کنیت آنها و دیگر فواید متعلقه بعلم رجال و ترمذی را در
حفظ مثل داشتند و او را خلیفه بخاری گفته اند و تورع و زهد و خوف بحدی داشت که فوق آن
متصور نیست بخوف الهی سالها گریه و زاری کرده نابینا شده و از حکایات صحیحه او در حفظ آن است
که در راه مکه با شیخی از شیوخ ملاقات کرد و سابق از آن شیخ دو جزء حدیث نوشته
گرفته و فرصت عرض و قراءة نیافته درینوقت از شیخ استدعاء سماع نمود شیخ قبول کرد
و گفت که اجزاء مرقومه بیار و در دست دار تا من بخوانم و آنرا مقابله کن اتفاقا آن دو جزء
گم کرده بود ترمذی بسبب کمال شوق سماع آن احادیث دو جزء دیگر سفید آورد و بحضور
شیخ بدستور تلامذه نشست و شیخ آغاز قراءة نمود ناگاه شیخ نظر کرد دید که در دست او
اجزاء سفید اند بسیار غضبناک شده فرمود که گویا با من استهزا می کنی ترمذی گفت یا شیخ من
اجزاء مکتوبه را گم کردم لیکن احادیث را محفوظ دارم بهتر از نوشته شیخ گفت بخوان ترمذی همه
آن حدیث را یاد بخواند تعجب شیخ زاید شد و از راه استبعاد گفت که مرا باور نمی آید که
بمجرد شنیدن یکبار یاد گرفته باشی از سابق یاد داشته باشی ترمذی گفت امتحان باید
فرمود شیخ چهل حدیث دیگر از غرائب خود که نزد دیگری نبود خوانده رفت و ترمذی آن
حدیث را مع اسانیدها فی الفور اعاده نمود هیچ جا خطا نیفتاد و این قسم امتحانات در باب
حفظ او را بارها واقع شده ترمذی هم گفته است که من هرگاه از تصنیف این جامع فارغ شدم اول

آزا بعلماء حجاز شریف نمودم ایشان همه پسند فرمودند بعد ازان پیش علماء عراق
بردم ایشان نیز رضامند شدند بعد ازان آنرا ترویج و تشهیر نمودم و گفتم
در خانهٔ هر که این کتاب باشد پس گویا در خانهٔ او پیغمبری است که تکلم میکند بعضی از
علماء اندلس در مدح این کتاب نظمی دارد که مرقوم میشود

کتاب الترمذی ریاض علم ✽ حکمت ازهار و زهر النجوم ✽
به الآثار واضحة ابینت ✽ بالفاظ اقیمت کالرسول ✽
واعلاها الصحاح وقد اناوت ✽ بجوم للخصوص والعموم ✽
ومن حسن یلیها او غریب ✽ وقد بان الصحیح من السقیم ✽
فعلله ابو عیسی مبینا ✽ معامله لارباب العلوم ✽
وطرزه باثار صحاح ✽ تخیرها اولوا النظر السلیم ✽
من العلماء والفقهاء قدما ✽ واهل الفضل والنهج القویم ✽
فجاء کتابه علقا نفیسا ✽ تفنن فیه ارباب العلوم ✽
ویقتبسون منه نفیس علم ✽ یفید نفوسهم سنن الرسول ✽
کتبناه رویناه لعلنا ✽ نری من للتسنیم فی دار النعیم ✽
وغاص الفکر فی بحار المعانی ✽ فادرک کل معنی مستقیم ✽
جزی الرحمن خیرا بعد خیر ✽ ابا عیسی علی الفعل الکریم ✽

وفات او در ترمذ شب دوشنبه هفدهم رجب سال دوصد هفتاد و نه بوده است ابن ابی شیبة در مصنف خود بابی آورده باین مضمون ما یکره للرجل ان یکتنی به بعد ازان گفته

حدثنا الفضل بن دکین عن موسی بن علی عن ابیه ان رجلا اکتنی بابی عیسی فقال له رسول الله صلی الله علیه وسلم ان عیسی لا اب له
حدثنا الفضل بن دکین عن عبد الله بن عمر بن حفص عن زید بن اسلم عن ابیه ان عمر بن الخطاب ضرب ابنا له اکتنی بابی عیسی فقال ان عیسی لیس له اب
انتهی و در سنن ابی داود در کتاب الادب واقع است باب الرجل یتکنی بابی عیسی بعد ازان سند آورده عن زید بن اسلم عن ابیه ان عمر بن الخطاب ضرب ابنا له تکنی ابا عیسی وان المغیرة بن شعبة تکنی بابی عیسی فقال له عمر اما یکفیک ان تکنی بابی

عبد الله فقال ان رسول الله صلی الله علیه وسلم کنانی فقال ان رسول الله صلعم
قد غفر له ما تقدم من ذنبه وما تأخر وانا فی جلجتنا فلم نزل نکنی بابی عبد الله حتی هلک
انتهی الجلجة بجیمین بینهما لام مفتوحات الامر المضطرب ومعنی ان رسول الله کنانی
آنست که آنحضرت مرا ابوعیسی خوانده بود نه آنکه فرمود که کنیت تو ابوعیسی است ومعنی
کلام حضرت عمر رض آنکه کنیت با بوعیسی مکروه است نباید کرد وآن حضرت اگر یکبار ترا ابو
عیسی خوانده ترا نمیرسد که این کنیت برای خود قرار دهی زیراکه آنحضرت چه برای بیان جواز
کاهی ترک اولی می فرمود ودر حق او این ترک اولی بسلوب الکراهة می گردید برای ضرورة
تبلیغ حکم وهمین است معنی غفر له ما تقدم من ذنبه وما تأخر **سنن صغری النسائی** که مسمی بمجتبی است
روایت ابن السنی محدث مشهور است ونام او را ابوبکر احمد بن محمد بن اسحاق بن السنی است و
سنن کبری النسائی که روایت ابن الاحمر است ونام او ابوبکر محمد بن معویة است ومشهور بابن الاحمر گشته هر دو تصنیف
ابو عبد الرحمن احمد بن شعیب بن علی ابن بحر بن سنان بن دینار نسائی بعد از سین همزه مکسوره است یا
مد نسبت به نسا که شهری است در خراسان کاهی عربان درین نسبت نسوی نیز گویند همزه را بواو
بدل کنند چنانچه موافق قیاس همین است واول اشهر است یکی از ارکان حدیث است تولد او در سال دوصد و
چهار دو واقع شده در بلاد بسیار شیوخ کبار را دریافته خراسان وحجاز وعراق وجزیره وشام و
مصر وغیر ذلک اول رحلت او بسوی قتیبه بن سعید بغلانی بلخی است واو در آنوقت پانزده ساله
بود ونزد قتیبه یکسال ودو ماه کسب علم حدیث کرد واو شافعی المذهب بود چنانچه مناسک آن بیان است
میکند وبرصوم داود دی مواظبت داشت باوصف این نهایت کثیر الجماع بود چهار زن داشت که نزد
هر یک یکشب میخوابید وسراری نیز بسیار داشت چون از تصنیف سنن کبیر فارغ شد
امیری از امرای آنوقت از وی پرسیدند که این کتاب تو همه صحیح است گفت لی صحیح وحسن همه دارد آن امیر التماس
نمود که از جمله احادیث آنچه در درجه اعلی صحت باشد برای من جدا باید نوشت پس بمجتبی التصنیف کرد
ولفظ مجتبی اشهر لغت است که بباء موحده است بعد از تای فوقیه وبعضی بنون نیز جائز داشته اند

و معنی قریب یکدیگر است لا اختبار بالباء الموحدة برگزیدن لا اجتناء بالنون چیدن میوه پخته از درخت
و سبب موت او آنست که چون او از تصنیف مناقب مرتضوی ض فارغ شد خواست که
آن کتاب را در جامع دمشق بر ملا بیان کند تا مردم آنجا که بسبب طول سلطنت بنی امیه در آن
دیار میلی بمذهب نواصب پیدا کرده بودند مهتدی شوند قدری از آن کتاب مذکور کرده بود
که سائلی گفت که در مناقب امیر المؤمنین معاویه نیز چیزی نوشته نسائی گفت که معاویه را همین بس
است که سر بسر نجات یابد او را مناقب کجاست و بعضی گویند که این کلمه هم گفت که نزد
من از مناقب او هیچ صحیح نشده مگر حدیث لا اشبع الله بطنه عوام مردم او را بتشیع تهمت کرده
لگد کردند و چند ضربه شدید بخصیتین او رسید که بسبب آن نیم جان شد خادمانش بر داشته
بخانه آوردند او گفت مرا همین وقت روانه مکه معظمه کنید که تا در مکه بمیرم یا در راه مکه گویند که
بعد از رسیدن بمکه وفات یافت و در میان صفا و مروه مدفون شد وفات او روز
دوشنبه سیزدهم صفر سال سه صد و سه بوده است و بعضی گویند که در راه مرد و در شهر رمله و از آنجا
نعش او را بمکه رسانیدند والله اعلم **سنن ابن ماجه** تصنیف ابو عبد الله محمد بن یزید بن
عبد الله ابن ماجه قزوینی ربعی است و ربعی براء و باء مفتوحتین نسبت بربیعه است بالولاء ابن
خلکان گفته است که ربیعه نام قبائل متعدده است که در عرب معلوم نیست که نسبت این بزرگ
بکدام یک از آنهاست و قزوین نام شهریست مشهور در عراق عجم و او صاحب تصانیف مفیده نافعه
است از انجمله است این سنن که یکی از صحاح ستة است و چون از تصنیف آن فارغ شد
بحضور ابو زرعه رازی برده و او این سنن را دیده گفت که اگر این کتاب بدست مردم خواهد افتاد
اکثر جوامع و مصنفات فن حدیث معطل بیکار خواهند ماند و فی الواقع از حسن ترتیب و سرد احادیث
بی تکرار و اختصار که این کتاب دارد هیچ یک از کتب ندارد و نیز ابو زرعه شهادت بر
صحت این کتاب داده و فرموده که ظن غالب آنست که درین کتاب حدیثی که در سند آنها
خللی است یا متهم بوضع و شدید النکارت اند تا سی نرسیده باشند درین سنن سی

دو کتاب آورده و در ضمن آن یکهزار و پانصد باب است و مجموع احادیث وی چهار هزار حدیث
و صحیح آنست که ماجه بتخفیف جیم مادر او بود و پس بالا را ابن الف باید نوشت تا معلوم شود که ابن ماجه
صفت محمد است نه صفت عبد الله بدستور عبد الله بن مالک ابن بحینه از وی که صحابی مشهور است
و بدستور اسماعیل بن ابراهیم ابن علیّة است که معاصر امام شافعی است و از جمله تصانیف او تفسیر قرآن
مجید است و کتاب التاریخ است تولد او در سال دو صد و نه بوده است و رحلت او بسوی عراق
و بصره و کوفه و بغداد و مکه و مدینه و شام و مصر و واسط و ری و دیگر بلاد اسلام اتفاق افتاده
بجمیع علوم حدیث عارف و آشنا بود از جبارة بن المغلس و ابراهیم بن المنذر و ابن نمیر و هشام بن
عمار و دیگر اجلهٔ آن طبقه اخذ علم حدیث نموده و از ابو بکر بن ابی شیبه بیشتر استفاده کرده و ابو الحسن
قطان که صاحب روایت سنن اوست از جمله شاگردان رشید اوست و عیسی ابهری و دیگر مردم خوب از
کبار او را دیده اند وفات او در روز دوشنبه بیست و هفتم رمضان سال هفتاد و سه بعد از مائتین بوده و دفن او
روز سه شنبه واقع شده **مشارق قاضی عیاض** که گویا شرح موطا و صحیحین است و
قاضی عیاض ابو الفضل عیاض بن موسی بن عیاض یحصبی سبتی است در حق این کتاب او را حافظ
ابو عمرو بن الصلاح نظم کرده مشارق انوار تبدت بسبتة * وذا عجب کون المشارق بالغرب
و ابو عبد الله رشید مینی گفته است شعر مرعی خصیب فی یدی خلالها * الا فاجتبوا الخصب فی منزل الجدب
شرح کرمانی بر بخاری که مسمی بکواکب دراری و این نام او را الهام شده در مطاف
شریف بعد فراغ از طواف نام او محمد بن یوسف بن علی بن عبد الکریم کرمانی است
ملقب بشیخ شمس الدین و اواخر در بغداد سکونت نموده بود و تولد او شانزدهم جمادی الآخر
سال هفتصد و هفده بوده است اولاً نزد پدر خود تحصیل علوم نموده باز از قاضی عضد الدین ایجی اشتغال
کرده و مدتی دراز ملازمت آن بزرگ اختیار نموده تا دوازده سال از وی جدا نشد بعد از آن
در بلاد گردش کرد و از علمای مصر و شام و حجاز و عراق فواید بر داشته در بغداد عصای سفر
انداخت و تا سی سال در آنجا مشغول نشر علم و تعلیم آن ماند از دنیا و اراذل آن بنهایت اعراض داشت

در شغل علم همه چیز را ترجیح می داد و در تواضع و حسن خلق یگانه روزگار بود از بام افتاده بود و یک پای او از کار رفته
بی استعانه عصا راه نمی توانست رفت در آخر عمر خود باز قصد حج نموده و بعد فراغ از حج بسمت بغداد که مسکن او
بود مراجعت کرده در اثنای راه شانزدهم محرم در منزلی که معروف است بروض مهنا سال هفتصد و هشتاد و شش وفات
یافت نعش او را به بغداد نقل کردند در ایام حیات خود برای خود قبری و عاقبت خانه در جوار قبر حضرت ابو اسحاق شیرازی درست
ساخته بود و بالای آن قبه عالی ترتیب کرده در همان قبر مدفون شد فتح الباری شرح بخاری و مقدمه فتح الباری هر دو
تصنیف قاضی القضاة خاتمة الحفاظ ابو الفضل شهاب الدین احمد بن علی بن محمود احمد بن حجر الکنانی
العسقلانی المصری الشافعی تولد او در بیست و سیوم شعبان سال هفتصد و سه است در مصر و
از آنجا برای طلب علم باسکندریه رحلت نموده و در قدس و شام و حجاز و یمن و حلب گردش کرده
سیراب گردیده در نظم و نثر قدرت تمام داشت و تصانیف او همه مقبول افتاد و در
حیات او از دور و قریب مردم طلب تصانیف او میکردند و استادان و مشایخ او قائل بکمالات
و عظمت او درین فن یعنی علم حدیث شدند و او را بر خود تقدیم و ترجیح دادند و وفات او شب
شنبه بست و هشتم ذی الحجه سال هشتصد و پنجاه و دو در قاهره مصر اتفاق افتاد و در قرافه
صغری متصل مزار بنی الخروبی مدفون گشت و در جنازه او ازدحام مردم بسیار شد و پادشاه
بنفس نفیس جنازه او را تبرکا برداشت بعد از آن امرا و روسا دست بدست تا مزار
بردند و در قرات حدیث عجایب بسیار از وی بظهور رسیده سنن ابن ماجه را در چهار
مجلس خوانده و صحیح مسلم را در چهار مجلس سوای مجلس ختم در عرصه دو روز و چند ساعت تمام فرمود
و شیخ ابن حجر که مجد الدین لغوی صاحب قاموس است نیز صحیح مسلم را بسرعت تمام خوانده و
در دمشق برای شنوانیدن ناصر الدین ابو عبد الله محمد بن جهبل در سه روز در میان باب النصر و
باب الفرج مقابل مزار نعل شریف نبوی که در آنجاست در سه روز ختم نموده و بآن افتخار فرموده میگوید
قرأت بحمد الله جامع مسلم ٭ بجوف دمشق الشام کرسی الاسلام ٭ علی ناصر الدین الامام بن جهبل
بحضرة حفاظ مشاهیر اعلام ٭ وتم بتوفیق الاله وفضله ٭ قراءة ضبط فی ثلثة ایام ٭ وحسبنا

کبیر سامی را بر شیخ ابن حجر درده مجلس خوانده بر شرف الدین بن کویک مجلس قریب چهار ساعت
نجومی می شد که بعرف سندوستان ده دقیقه میشود و در رحلت ثانیه معجم صغیر طبرانی را در یک مجلس تمام
کرده بین الظهر والعصر و این کتاب یکهزار و پانصد حدیث دارد مع الاسناد و صحیح بخاری را در ده
مجلس تمام کرده هر مجلس زیب چهار ساعت می بود بالجمله اوقات او معمور بود هرگز خالی نمی نشست از
سه شغل یکچیز میکرد مطالعه یا تصنیف یا عبادت و در مدت اقامت خود بدمشق که قریب دو ماه و دو
روز بود برای افاده مردم قریب صد جلد از کتب حدیث خوانده بود و شغل تصنیف و عبادة و دیگر
ضروریات سوای این اوقات می شد و این کثرت در علم و اوقات و قبول تصانیف ورا از
دعای شیخ صنافیری که ولی صاحب کرامات مشهور است حاصل بود نقل میکنند که والد شیخ ابن
حجر را فرزند نمی زیست کشیده خاطر بحضور شیخ رسید شیخ فرمود از پشت تو فرزندی خواهد برآمد که بعلم
دنیا را پر خواهد کرد از لطایف و ظرایف شیخ آنست که چون ایشان از قضا معزول شدند و شمس الدین
ابو عبد الله محمد بن علی قایانی بجای ایشان منصوب شد بایکدگر در نحو روندو حافظ ابن حجر این قطعه خواند

ع عندی حدیث طریف بمثله یتغنی ۷ من قاضیین یعزی هذا و هذا یهنی ۷ یقول
ذا اکرهونی و ذا یقول استرحنا ۷ ویکذبان جمیعا فمن یصدق منا ۷ و نیز از لطائف او آنست
که چون سلطان مدرسه مویدیه را بنا کرده بتمام نمود منارهٔ او از مناره های
آن مدرسه که بر برج شمالی بنا شده بود میلان کرد و قریب بسقوط شد
پادشاه حکم فرمود که آنرا هدم کرده باز تیار نمایند اتفاقا عینی شارح بخاری
در زیر آن مناره نشسته درس میگفت حافظ ابن حجر این قطعه را نظم
نموده بحضور پادشاه خوانده ع لجامع مولانا المؤید رونق ۷
منارته للحسن تزهو و بالزین ۷ تقول وقد مالت عن القصد امهلوا
فلیس علی جسمی اضر من العین ۷ مردم در .. انداز این قصه را بعینی
رسانیدند و گفتند که حافظ ابن حجر بتو تعریض نموده بدر الدین عینی زین معنی

از بیعنی خشمناک شد و نواجی شاعر مشهور را طلبیده یک قطعه در تعریض ابن حجر نظم کنانیده و شایع
ساخت و بدر الدین عینی خود چندان قدرت شعر نداشت و آن قطعه نیست و خالی از لطافت
نیست شعر منارة العروس الحسن قد جلیت و هدمها بقضاء الله والقدر
قالوا اصیبت بعین قلت ذا غلط ما اوجب الهدم الا خسة الحجر تصانیف ابن حجر زیاده
بر یکصد و پنجاه کتابست و بهتر و محکم تر از تصانیف جلال الدین سیوطی است زیرا نکه تصانیف جلال الدین
سیوطی هرچند در عدد بیشتر است اما تصانیف ابن حجر اکثر کلان کبیر الحجم واقع اند و مضامین جدید و فواید مفیده زاید
بخلاف تصانیف جلال الدین سیوطی چنانچه بر عالم متبحر پوشیده نمی ماند و اتقان و ضبط در علم
حافظ ابن حجر بیشتر از علم جلال الدین سیوطی است هرچند در عبور و اطلاع فی الجمله جلال الدین
سیوطی را زیاده باشد از عمده تصانیف ایشان کتاب یعنی فتح الباری فی شرح البخاری
است که بعد از اتمام آن شادی کرد و قریب پانصد دینار در ولیمه آن صرف نمود و شرح
دیگر بر بخاری دارد کلان تر از فتح الباری مسمی بهدی الساری و مختصر آن شرح نیز دارد
لیکن این هر دو باتمام نرسیده اند و از تصانیف و تعلیق التعلیق است و لباب فی شرح قول
الترمذی وفی الباب و اتحاف المهرة باطراف العشرة اطراف المسند المعتلی و باطراف المسند
الحنبلی و تهذیب التهذیب و تقریب و احتفال بیان احوال الرجال و طبقات الحفاظ و الکاف الشاف
فی تخریج احادیث الکشاف و نصب الرایه فی تخریج احادیث الهدایه و هدایة الرواة
فی تخریج احادیث المصابیح و المشکاة و تخریج احادیث الاذکار و اصابة فی تمیز الصحابة
و الاطعام البیان مافی القرآن من الابهام و نخبة الفکر فی مصطلح اهل الاثر و شرح النخبة
و الایضاح نکت ابن الصلاح و لسان المیزان و تبصیر المنتبه تحریر المشتبه و نزهة السامع
فی روایة الصحابة عن التابعین و المجمع العام فی آداب الشراب و الطعام و دخول الحمام
و الخصال المکفرة للذنوب المتقدمة و المتاخرة و توالی التانیس بمناقب ابن ادریس و فهرس المرویات
و نعم السنوح و الانوار بخصائص المختار و انباء الغمر بابناء العمر و الدرر الکامنة فی اعیان المائة الثامنة

وبلوغ المرام في احاديث الاحكام وقوة الحجاج في عموم المغفرة للحجاج والخصال الموصلة للظلال وبذل الماعون في فضل من صبر في الطاعون والامتاع بالاربعين المتباينة بشرط السماع ومناسك الحج والاحاديث العشاريه والاربعون العاليه لمسلم على البخاري وديوان شعر وديوان خطب از بهر يهٔ امالی حديثيه كه عدد آنها زياده بر هزار مجلس است وقبل از موت خود در حق آن كتاب اين ابيات نظم نمود.

بودمش يقول راجي الى الخلق احمد من
اهل حديث نبي الخلق منتقلا
يدنو من الالطاف ان عدت مجالس

تخريج اذ كار ربنا قد كملا
ولى برحمة للخلق يرزقهم +
كما علا عن سمات المحدثات علا

في مدة نحو عشر قد مضت مهلا +
ولي من العمر في ذا اليوم قد كملا
ستا وسبعون عاما رحمت اهلها

من سرعة السير ساعات وما نحلا
اذا رأيت الخطايا او بقت عملي
في موقف الحشر لولا ان لي املا

توحيد ربي يقيها والرجا له
وخدمتي والاكثار الصلوة على
محمد صاحبي والماد في

خطئي ونطقي عساها تحقق الزللا
فاقرب الناس منه قيامته
من بالصلوة عليه كان مشتغلا

يارب حقق رجائي والادلي معواش
مني جميعا بعفو منك قد شملا
وشيخ شمس الدين مصري بجانب

حافظ ابن حجر سوال منظومي نوشت كه صورتش اينست **س** ربا حافظ العصر يا من له تشمير تقصي البلاد الرجال

ويا اماما للورى بابه محط امال الثقات الرجال
ابن العماد الشافعي ادعى ورود ما جاء به في المصال
شرارکم عزابکم انه من الخبر المروي حقا يقال +
فهل في سندها ادعى او اثره ويا اهل الكمال +
بين رعاك الله يا سيدي جواب افتنه في السوال
لازلت يا مولى لنا وآمنا في الحال والماضي كذا في المال

وحافظ ابن حجر در جواب ان بديهةً اين چند بيت نوشته فرستاد الاما مضار ذات الكمال +

بالنفس نفديه نوهها بالسوال
مثل ابو يعلى بعد فصل شفي
من الم الفرقة بعد اشتغال +

فسال هل جاء لنا سندا
عن ابن المجد سما الكمال
ذم الى الغربة ثلما ثم من قال

عن العفر في الكف ما ل
اراذل الاموات عزابكم
شرارکم عزابکم يا رجال

اخرجه احمد والموصلي
والطبراني الثقات الرجال
من طرقا فيها اضطراب

ولا يخلو من الضعف في كل حال
تقريب لالفاظ الجامع الصحيح از تصانيف بدر الدين

محمد بن بهادر بن عبدالله زرکشی است که در سال هفتصد و چهل و پنج متولد شده و از شاگردان حافظ
بدر الدین زرکشی مغلطائی است در فن حدیث از جمال الدین اسنوی نیز اخذ علوم کرده خصوصاً خدمت
فقه و سماع حدیث از ابن کثیر و اذرعی نیز دارد و صاحب تصانیف بسیار است خصوصاً خدمت فقه
شافعی و علوم قرآن بسیار نموده از انجمله است تخریج احادیث الرافعی در پنج جلد و از انجمله خادم الرافعی
در بیست جلد و شرحی دیگر دارد بر بخاری بسیار دراز و مطول که آنرا از شرح ابن ملقن تلخیص نموده و چیزها
در ان افزوده و جمع الجوامع را نیز شرح نموده در دو جلد و منهاج را در ده جلد و مختصران شرح کرده در
دو جلد و تجرید در اصول الفقه در سه جلد نوشته و شعری هم دارد متوسط الدرجه و واقعه وفات او در سوم
رجب سال نود و چهار بعد از هفتصد بوده او

تعلیق المصابیح ابواب الجامع الصحیح

تصنیف ابو عبدالله محمد بن ابی بکر بن عمر بن ابی بکر قرشی مخزومی اسکندری است که مشهور بدمامینی است
ملقب به بدر الدین در شرح حدیث حضرت صفیه که نزد آنحضرت صلعم در حالت اعتکاف آنجناب برای
زیارت در مسجد آمده بود و چون بخانه برگشتند شب بسیار رفته بود و آنحضرت برای مشایعت ایشان
از مسجد برآمدند در راه شخصی از انصار آنجناب را با صفیه تنها دیده یک گوشه شد آنحضرت او را
فرمودند تعال هی صفیه میگوید اللام من تعال مفتوحة و اما سوا خاطبت مفردا او غیره مذکرا او غیره
وقد وقع لابی فراس بن حمدان کسر اللام فی خطاب المؤنث فی ابیات حسنة اثرت ذکرها
للطافتها قال حین سمع حمامة تنوح بقربه شعر اقول وقد ناحت بقربی حمامة + ایا جارتا هل تشعرین بحالی +

معاذ الهوی ما ذقت طارقة النوی	ولا خطرت منک الهموم ببال	ایا جارتا ما انصف الدهر بیننا
تعالی اقاسمک الهموم تعالی	تعالی تری روحا لدی ضعیفة	تردد فی جسم یعذب بالی
اتضحک ماسور و تبکی طلیقة	ویسکت محزون ویندب سالی	لقد کنت اولی منک بالدمع مقلة

ولکن دمعی فی الحوادث غالی + تولد او در سال هفتصد و شصت و سه واقع شده و از ابتدای
نشو و نما مشغول بتحصیل علم ماند در سرعت ادراک و قوت حافظه سرآمد اقران خود بود خصوصاً در
علوم ادبیه و نحو و نظم و نثر تقدم صریح دارد و در فقهیات و علم شروط و سجلات نیز مشارکت

تمام با اصحاب این فن نصیب او شده مدت دراز در جامع ازهریه درس علم نحو مشغول بود و باز باسکندریه
عود نمود و بسبب تحصیل مال کرد کارگاهی کلانی ترتیب داد و جولاهکان بسیار را علوفه و اجوره مشخص کرده
مشغول بکار کرد ناگاه بتقدیر الٰهی آنخانه را آتش گرفت و پنبه و ریسمان و دیگر ادوات این صنعت
بسوخت و دیون بسیار بر ذمه او ماند قرضداران دنبال او گرفتند ناچار از اسکندریه بصعید فرار
نمود قرضداران نیز عقب او تاخته باز بقاهره گرفته آوردند تقی الدین بن حجة و ناصر الدین بارزی در
پرورش و حمایت او شدند و حال او فی الجمله باصلاح آمد بعد از ان بسوی یمن رحلت نمود و از انجا ببلاد هند
رسید و در شهر احمد آباد گجرات که در انزمان باحسن آباد معروف بود و او را اقبال تمام رو داد و از سلطان
آنوقت انتفاع عظیم یافت و بکمال رفاهیت گذرانید تا آنکه در شعبان سال هشتصد و بیست و هشت
وفات یافت و چون موت او فجاءة واقع شد مردم را گمان شد که کسی او را زهر داد والله اعلم از
تصانیف حدیثیه او همین شرح است و تصانیف او در علم ادب بسیار است از انجمله است شرح
تسهیل و شرح خزرجیه و جواهر البحور در عروض و فواکه بدریه نیز از منظومات اوست و مقاطع الشرب و نزول
الغیث فی الاعتراض علی الغیث الذی انسجم فی شرح لامیة العجم و الغیث الذی انسجم از تصانیف
علامه صفدی است ملقب بصلاح الدین که در علم ادب یکتای مشهور است و جواهر البحور را شرحی نیز
نوشته است و تحفة العرب فی حواشی مغنی اللبیب نیز از وی است و از منظومات این لغز مرقوم
میشود شعر

ایا علماء الهند انی سائل — فمنوا بتحقیق به یظهر الستر
بحرف ولا حرف به یمکن الحصر + — ولیس بحکمی ولا بمجادر
فهل من جواب عندکم استفیده — فمن بحرکم ما زال یستخرج الدر
زمانی زمانی بها سائـتی — مجارات نحوس دعایت سعود
علیلا فلیت الشباب یعود + — و نیز از وی است شعر

اری فاعلما بالفعل اعرب لفظه
الذی انخفض بالانسان بالخبث ضبطه
و نیز از اشعار اوست شعر
واصبحت بین الوری بالمشیب
الا یا عذار بکم بها او قعا طلب المعنی

الصب فی الحین + مجبر له بالوصل و اسمح به فکیف قد هام بلا مین + و از استاد خود ابن حجر لطیفه
عجیبه نقل کرده که روزی در درس او در اسکندریه حاضر بودم شخصی از تلامذه او مختصر او در فقه میخواند

و مقام کتاب البحر بود و در ان مجلس بعضی طلبه علم که شوق به بحث و اعتراض داشتند نیز حاضر بودند ناگاه
عبارتی وارد شد که ضمیر به مضاف الیه عاید می شد طلبه علم مذکور جرات کرده پرسید که نحویان میگویند که ضمیر را
به مضاف الیه عاید نباید کرد پس این عبارت چه قسم درست شود شیخ بدیهه جواب گفت که قال الله
تعالی کمثل الحمار یحمل اسفارا و درین جواب لطافتی است که پوشیده نمی ماند تمام حروف گوید عود ضمیر به مضاف الیه
ممنوع نیست آری اگر ممکن باشد عود ضمیر به هر یک از مضاف و مضاف الیه اولی آنست که به مضاف عاید سازند
زیرا که مقصود از کلام اوست

اللامع الصبیح فی شرح الجامع الصحیح

تصنیف علامه محقق شمس الدین
محمد بن عبد الدایم برماوی است و عبد الدایم هو ابن موسی بن عبد الدایم بن عبد الله نعیمی است بصیغه تصغیر
منسوب به نعیم ابن عبد الله محمد در اصل عسقلانی است و باعتبار سکونت برماوی مصری است و مذهب
شافعی داشت تولد او را پانزدهم ذی قعده سال هفتصد و شصت و سه بود از ابتدای عمر نشو و نمای
او در شغله علم شد و علم حدیث را از برهان بن جماعه و تاج الدین بن الفصیح و برهان الدین شامی و ابن السخیه
و سراج الدین بلقینی و زین الدین عراقی و دیگر اجله این فن تحصیل نموده و در فقه و اصول فقه و علوم عربیه
نیز مهارت تمام داشت و در آخر ملازمت بدر الدین زرکشی اختیار نمود و از تلامذه رشید او شد از عجایب روزگار
بود بدست خود کیفیت بسیار نوشت و اکثر نسخ را تحشیه نمود و تعلیقات نمود و در فتوی و حسن خط ممتاز
بود و مع هذا خوش محاوره و نیک دیدار و با وقار و کم گفتار و بی تکلف زیست میکرد و پرتوی از محبوبیت
و مقبولیت داشت از تصانیف او این شرح بخاری است که گویا منتخب کرمانی و زرکشی است و فواید
چند از مقدمه شرح ابن حجر نیز در ان درج نموده و الفیه دارد در اصول الفقه که در نهایت جودت و خوبی
واقع شده و مثل متقدمین بسهم نرسیده و آن الفیه را شرحی نوشته مستوعب تمام این فن و مشتمر
در ان شرح بتحریر مذاهب اصولیان بوجه احسن پرداخته و کثرتش ماخوذ از کتاب البحر زرکشی است
بایجهت بنهایت عجیب الوضع افتاده و عمدة الاحکام را نیز شرحی نوشته و رجال ان را نظم نموده
و شرح ان نظم آن نیز مجمل آورده و لامیة الافعال ابن مالک را نیز تمام و در غایت جودت و تحقیق نوشته
و او را مختصریست در فن سیرت و منظومه البیت در فرایض اما بعد از مردن او کتب او متفرق

منتشر شد روز پنجشنبه دوم جمادی الثانی سال ششصد و سی و یک و وفات او ست در روز جمعه
بعد از نماز در مسجد اقصی و در جوار تربت حضرت شیخ ابوعبدالله قرشی قدس سره مدفون گشت

ارشاد الساری مشهور بقسطلانی شرح بخاری است تصنیف شهاب الدین احمد بن ابی بکر
بن عبدالملک بن احمد بن محمد بن الحسین قسطلانی مصری شافعی تولد او دوازدهم ذی قعده سال
هشتصد و پنجاه و یک در مصر است و در ابتدای نشو و نما مشغول بعلم قرائت گشت و سبع را یاد
گرفت بعد از ان بفنون دیگر پرداخت و صحیح بخاری را در پنج مجلس بر احمد بن عبدالقادر رسانیده
گذرانید و در جامع عمری بتدریس و وعظ اشتغال آغاز نهاد عالمی برای شنیدن وعظ
او جمع می شد و در نیابت بی نظیر وقت خود بود و سخن گیرا داشت بعد مدتی دراز شوق
تصنیف در سر او افتاد و تصانیف مقبوله از وی یادگار ماند از اجل آنها این شرح است
که فتح الباری و کرمانی را در ان باختصار تمام جمع نموده و بین الایجاز و الاطناب واقع
گردیده و نیز مواهب لدنیه است که در باب خود بی عدیل است و عقود سنیه فی شرح
المقدمة الجزریه و لطائف الاشارات فی القرائت و کتاب الکنز فی وقف حمزه و هشام
علی الهمزه و شرحی دارد بر شاطبیه که زیادات ابن الجزری را در ان آمیخته و فوائد غریبه در ان
آورده که در کتاب دیگر یافته نمیشود و شرحی دارد بر قصیده برده مسمی با نوار مضیئه و کتابی
دارد در آداب صحبت الناس مسمی بتقاویس الانفاس و کتابی دارد در مناقب سیدنا الشیخ
عبدالقادر مسمی بالسر و حل الزاهر و کتابی دارد بتحفة السامع و القاری بختم صحیح البخاری
و شیخ جلال الدین سیوطی را از وی شکایت و گله بود میگفت که از کتب من در مواهب
لدنیه استمداد نموده بی اعلام آنکه از کتب من نقل میکند و این معنی نوعی از خیانت است
در نقل و شمه از کتمان حق نیز دارد و چون این شکایت شایع شد بحضور شیخ الاسلام
زین الدین ذکر مجالمه افتاد و شیخ جلال الدین سیوطی قسطلانی را الزام داد و در مواضع بسیار
از انجمله آنکه چند موضع از مواهب از بیهقی نقل نموده و از مؤلفات بیهقی نیز چند

مؤلف موجود است نشان بدهد که در کدام یک از آن مولفات دیدن نقل کرده است قسطلانی در
تعیین موضع نقل عاجز گشت و سیوطی گفت که این نقل ها از کتب من کرده است و من از بیهقی
کرده ام پس واجب بود که میگفت نقل السیوطی عن البیهقی کذا تا حق استفاده من هم بجا می
آورد و از عهده تصحیح نقل هم فارغ الذمه میگشت قسطلانی ملزم شده از مجلس برخاست و
همیشه بخاطر داشت که ازاله این کدورت از خاطر شیخ جلال الدین سیوطی نماید میسرش نمیشد
روزی بهمین قصد از شهر مصر تا روضه که مسافت دراز دارد پیاده روانه شد و بر در شیخ
جلال الدین سیوطی استاده و دستک زد شیخ پرسید که کیستی قسطلانی گفت منم احمد که برهنه پا
و برهنه سر و بر در وازه شما ایستاده ام تا از من کدورت خاطر دور کنند و راضی شوند شیخ
جلال الدین از اندرون خانه جواب داد که کدورت خاطر دور کردم اما در وازه نکشاد و ملاقات
نمود وفات قسطلانی شب جمعه هفتم محرم سال نهصد و بیست و سه در قاهره مصر اتفاق افتاد
و بعد از نماز جمعه در جامع ازهر بروی نماز گذارده در مدرسه عینیه که در جوار خانه او بود دفن
کردند **حاشیه شیخ سیدی زروق فاسی بر بخاری** وی ابو العباس
احمد بن احمد بن احمد بن محمد بن عیسی برنسی فارسی است معروف بزروق روز پنجشنبه وقت
طلوع آفتاب بیست و هشتم محرم سال هشتصد و چهل و شش تولد او ست و مادر و پدرش قبل
از سال هفتم قضا کرده از علمای کبار دیار مغرب مثل قوری و مجاجی و استاد ابو عبد الله
صغیر و امام ثعالبی و ابراهیم تازی و سنوسی و سخاوی مصری و رصاع و دمی و دیگر بزرگان آنجا اخذ
علوم کرده شیخ او سیدی زیتون رحمه الله علیه در حق او بشارت داده که او از ابدال
سبعه است و با وصف علو حال باطن تصانیف او در علوم ظاهره نیز نافع شده و مفید و کثیر افتاده
از انجمله است این حاشیه که نهایت برجسته واقع شده و شرح رساله ابن زید در فقه مالکی و
شرح ارشاد ابن عسکر در شرح چند باب متفرق از مختصر خلیل که در فقه مالکی مشهورترین کتب
ست و شرح قرطبیه و شرح واغلیسیه و شرح عافیه و شرح عقیده قدسیه و هنبیت و چند شرح

برحکم شیخ تاج بن عطاء الله اسکندرانی وشرح حزب البحر وشرح مشکلات حزب الکبیر وشرح
حقایق المقربین وشرح اسماء حسنی وشرح مراصد که از تصانیف شیخ او ابو العباس احمد
بن عقبه الحضرمی ونصیحه کافیه ومختصر آن واعانة المتوجه المسکین علی طریق الفتح والتمکین وقواعد
التصوف که در غایت خوبی وحسن واقع شد وحوادث الوقت که کتابی ست نهایت نفیس در
صد فصل برای بدعات فقراء وقت خود تصنیف نموده ورساله مختصره در علم حدیث ومراسلات
بسیاری برای یاران خود در آداب وحکم ومواعظ ولطائف سلوک نوشته بالجمله مرد جلیل القدر است
که مرتبه کمال او فوق الذکر است واز آواخر محققان صوفیه است که بین الحقیقة والشریعة جامع بوده اند
وبشاگردی او اجله علما مفتخر ومباهی بوده اند مثل شهاب الدین قسطلانی که سابق حال او مذکور
شد وشمس الدین لقانی وحطاب الکبیر وطاهر بن زبان رادسی واورا قصیده ایست برطور
قصیده جیلانیه که بعضی ابیات او این است **شعر** انا لمریدی جامع لشتاته +
اذا ما سطا جور الزمان بنکبته + وان کنت فی ضیق وکرب ووحشته + فناد بیا زروق آت بسرعته +
وفات او در بلاد طرابلیس المغرب در ماه صفر سال هشتصد ونود ونه اتفاق افتاد رحمة الله علیه

بهجة النفوس تصنیف ابو محمد عبد الله بن ابی حمزه است در وی قریب سه صد
حدیث را از بخاری انتخاب نموده در دو جلد شرح آن احادیث کرده وبس علوم غامضه وحقایق
خفیه دران مندرج ساخته یکی از کبار اولیاء الله وعرفاء وقت بود وکرامات او بسیار است واز
اعظم کرامات او آنست که وی خود در زیر گفته است انتهی بحمد الله انی لم اعص الله قط شاگرد
رشید او ابو عبد الله بن الحجاج صاحب المدخل در مذهب مالکی که مجموعه کرامات واحوال الشیخ خود
نیز نوشته ابن مرزوق حفید در شرح مختصر خلیل بتقریبی آورده که ان ابن ابی حمزة وتلمیذه
ابن الحجاج لا یعتمد علیهما فی نقل المذهب وغرض وازین کلام اعتراض ست بر صاحب مختصر خلیل زیرا که
اعتماد او در نقل مذهب بیشتر بر مدخل ابن الحجاج است والله اعلم **توشیح شرح الجامع
الصحیح للسیوطی** تصنیف حافظ العصر ابو الفضل بن ابی بکر سیوطی است در اول دیباچه اشا

سیگوید الحمد للہ الذی اجزل لنا المنۃ بان جعلنا من حملۃ السنۃ واشہد ان لا الہ الا اللہ وحدہ لا شریک لہ
شہادۃ اعدّہا لہول یوم القیامۃ جُنّۃ واشہد ان سیدنا ونبینا محمد عبدہ ورسولہ اول من یقرع
باب الجنۃ المبعوث الی کافۃ الانسان والجنۃ صلی اللہ تعالے علیہ وعلی آلہ واصحابہ الذین
جعل حبہم آیۃ الایمان ومظنۃ الفوز ہذا تعلیق علی صحیح الاسناد شیخ الاسلام امیر المومنین
ابی عبد اللہ البخاری مسمی بالتوشیح یجری مجری تعلیق الامام بدر الدین الزرکشی المسمی
بالتنقیح ویفوقہ بما حواہ من الزوائد یشتمل علی ما یحتاج الیہ القاری والمستمع من ضبط الفاظ
وتفسیر غریبۃ وبیان اختلاف روایاتہ وزیادۃ فی خبر لم ترد فی طریقہ وترجمۃ دردلفظہا حدیث
مرفوع ووصل تعلیق لم یقع فی الصحیحین وصلہ وتسمیۃ مبہم واعراب مشکل وجمع بین مختلف بحیث
لم یفتہ من الشرح الا الاستنباط وقد عزمت علی ان اضع علی کل من الکتب الستۃ کتابا
علی ہذا النمط لیحصل بہ النفع بلا تعب وبلوغ الارب بلا نصب حقق اللہ ذلک بمنہ وبینہ فصل
فی بیان شرط البخاری الخ **معالم السنن شرح سنن ابی داود** تصنیف خطابی است
ونام او ابو سلیمان حمد بن محمد بن ابراہیم بن خطاب بستی خطابی است صاحب تصانیف
مفیدہ نافعہ در مکہ معظمہ از ابن الاعرابی ودر بغداد از اسماعیل بن محمد صفار ودیگر علمای
آن طبقہ اخذ علوم کردہ ودر بصرہ از ابو بکر بن داسہ ودر نیشاپور از ابو العباس اصم
سند کتب حدیث حاصل نمودہ حاکم وابو حامد اسفرائنی وابو مسعود حسین بن محمد کرابیسی و
ابو نصر محمد بن احمد بلخی از وی روایت واخذ نمودہ اند ابو منصور ثعالبی در یتیمۃ الدہر
ذکر او آوردہ ودر نام او خطا کردہ گفتہ است کہ ہو ابو سلیمان احمد وہمین غلط او مشہور
شدہ تحقیق آنست کہ نام او حمد است واقامتش در بُست ودر نیشاپور بود ودر بیان شہر
مشغول بتصنیف شد وغریب الحدیث ومعالم السنن وشرح الاسماء الحسنی وکتاب العزلۃ
وکتاب الغنیہ عن الکلام واہلہ وغیر ذلک تصنیف کردہ لغت را از ابو عمر زاہد وفقہ را مبنیا فعی را
از ابو علی بن ابی ہریرہ وقفال اخذ کردہ وفات او در بُست در ربیع الثانی از سال

ارض للناس جمیعا مثل ماترضی لنفسک انما الناس جمیعا کلهم ابناء جنسک
فلهم نفس کنفسک ولهم حس ما لحسک وله وما غربة الانسان فی سعة النوی
ولکنها والله فی عدم الشکل وانی غریب بین بست واهلها وان کان فیها اسرتی
وبها اهل وله تسامح ولا تستوف حقک کله وابق فلم یستوف قط کریم ولا تغل
فی شیء من الامر واقتصد کلا طرفی قصد الامور ذمیم وله ما دمت حیا فدار الناس
کلهم فانما انت فی دار المدارات ولا تعلق لغیر الله فی نوبات المهیمن کافیک
المهمات عارضة الاحوذی فی شرح الترمذی تصنیف حافظ قاضی ابی بکر بن العربی
مغربی اندلسی است که نامش ابوبکر محمد بن عبدالله بن محمد بن عبدالله بن احمد معروف بابن العربی معافری
اشبیلی است واو خاتمه علماء اندلس وآخر حفاظ انجا است بمشرق روی یار رحلت نمود واز علماء
اجله هر ملک اخذ علم نمود ودر روایت وسعت تمام حاصل ساخت وعلم اصول وخلاف وکلام ودیگر فنون
را اتقان کلی نمود وباوصف اینهمه کمالات حسن خلق وتحمل ایذا وثبات دوستی وحسن عهد برتبه
اتم داشت تولد او در سال چهارصد وچهل وهشت است همراه پدر خود بشام رفت واز طراز بن محمد
ربعی وابو الفضل بن الفرات وقاضی ابوالحسن خلعی وابن مشرف وحافظ مکی عبدالسلام رملی وحسین
بن عبدالله طبری ودیگر بزرگان آن عصر در مکه وبغداد ودمشق ومصر وبیت المقدس واندلس استفاده نمود
واز امام ابوحامد غزالی بیشتر اقتباس طریق نمود وهمچنین از فقیه ابوبکر شاشی وابوزکریا تبریزی باز در جمع وتصنیف
شروع کرد ودر علم ادب وبلاغت نیز دستی دراز داشت واز محدثین محمد بن یوسف بن سعاده وحافظ ابو
القاسم سهیلی وشیخه بن یحیی عینی شاگردان ویند واو را فراغت مال وثروت وجاه وانتشار صیت بسیار
بود وقضاء اشبیلیه نیز بوی متعلق شد ودرین خدمت محمود خواص وعوام گشت بعد ازان ازین خدمت دست
کشیده در شغل تصنیف ودرس وافاده اوقات عزیز خود را مصروف کرد گویند که بمرتبه اجتهاد رسیده بود
در حدیث وفقه واصول وعلم قرآن وعلوم ادبیه ونحو وتاریخ تصانیف گزیده ازو یادگار است وبسبب
ثروت مال وسخا ممدوح شعرا گردید وشهرپناه اشبیلیه را از مال خود ساخته از تصانیف عمده وتفسیر

گشت

مسمی بانوار الفجر در بیست سال او را مرتب کرده و هشتاد هزار ورق حجم اوست و آن تفسیر در قرائت
در خزانة الکتب ابو عیان فارس بن علی بن یوسف در هشتاد جلد موجود بود و کتاب قانون التاویل و
الناسخ والمنسوخ و کتاب احکام القرآن نیز از تصانیف اوست و ترتیب المسالک فی شرح موطا مالک
والقبس علی موطا مالک بن انس و عارضة الاحوذی فی شرح جامع الترمذی و کتاب المشکلین یعنی مشکل قر
و مشکل سنت و کتاب النیرین فی شرح الصحیحین و شرح حدیث ام زرع و شرح حدیث الافک و شرح حدیث جابر
الشفاعة و کتاب الکلام علی مشکل حدیث السبحات والحجاب یعنی حجاب النور لو کشفه لاحرقت سبحات
وجهه ما انتهی الیه بصره من خلقه و تبیین الصحیح فی تعیین الذبیح و تفصیل التفضیل بین التحمید والتهلیل و سیا
و مسلسلات و سراج المریدین کتاب التوسط فی المعرفة لصحة الاعتقاد والرد علی من خالف اهل السنة من ذو
البدع والالحاد و شرح غریب الرسالة والانصاف فی مسائل الخلاف در بیست جلد و تخلیص محص
در علم اصول و عواصم و قواصم و کواهی و دواهی و کتاب ترتیب الرحلة و کتاب ملجأة المتفقهین الی معر
غوامض النحویین و غیر ازین تصانیف اوست و کتاب الرحلة او مشتمل بر قواعد عربیه است از انجمله آنست که
می گوید که در مدینة السلام از ابو الوفا ابن عقیل که امام حنابله بود شنیدم که می گفت ولد تابع ام است
در مالیه و در حکم اوست در رقبت و حریت از انجهت چون از پدر جدا شد نطفهٔ بیقیمت بود و هیچ مالیت
نداشت انچه از قدر و منزلت پیدا کرده در شکم مادر کرده پس تابع او گشته چنانچه اگر کسی در زمین کسی خرما
خورده و استخوان او را انداخته رفت پس درختی بر دار گشت آن درخت ملک صاحب زمین است نه خورنده
خرما زیرا که در وقت خوردن و انداختن استخوانش هیچ قیمت نداشت و نیز می گوید که از ماهران
سحره در زمین بابل شنیدم که هر که آخر آیات از هر سوره نوشته در گلوی خود اندازد و سحر ما بروی کارگر
نشود و نیز می گوید که هنگامی که در مکه معظمه اقامت داشتم التزام کرده بودم که هر گاه از آب زمزم ج
نوشم نیت علم و ایمان در خاطر بگذرانم خدای تعالی برمن علم را بوفور تمام کشاده ساخت دیدن افسوس
که چرا بنیت عمل نکردم و جرعه ننوشیدم که توفیق عمل در من کمتر از میل علم است و نیز میگوید که روزی در
مجلس ابو الوفا ابن عقیل در بغداد حاضر بودیم و ذکر تفسیر قرآن بود و قاری برخواند که تحیتهم یوم یلقونه سلام

شخصی جانب چپ من نشسته بود و من بر پشت ابو الوفا نشسته بودم با آن شخص آهسته گفت که
این بیت دلیل صریح بر رویت باری تعالی است در آخرت زیرا که عرب نمیگوید لقیت فلاناً الا
در صورت رویت ابو الوفا این شخص را شنید و در مقام نصرت مذهب اعتزال نزد وی این آیه
برخواند و گفت که فاعقبهم نفاقاً فی قلوبهم الی یوم یلقونه حالانکه منافقین را باجماع مرتبهٔ رویت
نخواهد بود من در آنوقت بپاس مجلس عالی هیچ نگفتم لیکن در کتاب المشکلین در تفسیر این آیه نوشته‌ام
که ضمیر یلقونه راجع بنفاق است بتقدیر جزای نفاق بدلیل آنکه اگر راجع بجناب باری تعالی می‌بود بما
اخلفوه ما وعدوه سفر بود و اظهار لفظ الله را وجهی تلاش بایستی کرد و نیز میگوید که روزی
شاعری مشهور ابن ضباره در مجلس من در آمد و در حضور من مجمر آتش بود خاکستر بالای
آتش گشته بود گفتم در شباب شعری نظم کن فی البدیهه گفت ع شابت نواصی لنا و بعد
سوادها ٭ و تسترت عنا رموز رمادها ٭ و از من درخواست که تتمهٔ این بیت شما بفرمائید
من هم فی البدیهه گفتم ع شبنا کما شابت و زال ٭ شبابنا فکاننا کنا علی میعاد ٭ راقم
حروف گوید هر چند این بیت چندان لطف ندارد لیکن بر قوت طبع و دلالت میکند و از اشعار
لطیفهٔ او آنست که روزی همراه امیرزاده خوشرو سوار شده برای شکار میرفت در راه آن
امیرزاده نیزه در دست گرفته بسوی ابن العربی جنبانیدن آغاز نهاد و غرض وی انبساط و
بازی بود ابن العربی فی الفور این قطعه را انشا نمود و برخواند ع نهز علی الرمح ظبی
مهفهف ٭ لعوب بالباب البریة عابث ٭ فلو کان رمحاً واحداً لاتقیته ٭ ولکنه رمح
ثانٍ و ثالث ٭ و شراح اشعار را در تعیین ثانی و ثالث اختلاف است بعضی گفته اند دو نگاه
و بعضی چیزی دیگر گفته اند و اصح نزد راقم حروف آنست که مراد از رمح واحد یکبار جنبانیدن آن
و از ثانی و ثالث تکرار آن والله اعلم و نیز از اشعار اوست ع اتتنی تؤنبنی بالبکا
فاهلاً بها و بتأنیبها ٭ فقلت اذا استحسنت غیرکم ٭ امرت جفونی بتعذیبها ٭ و نیز در
تشوق دیار شام میگوید ع امنک سری والليل يخدع بالفجر ٭ خیال حبیب قد حوی قصب الفخر

جلا ظلم الظلماء مشرق نوره ولم يخض الظلماء بالانجم الزهر + ولم يرض بالارض الاريضة مسجدا فصار على الجوزاء لى فلك يجرى وحث مطايا قد مطاها العزم فاوطأها قسرا على قبة النسر + فصارت ثقالا بالجلالة فوقها وسارت عجالا تتقى ألم الزجر + وجرت على ذيل المجرة ذيلها + فمن ثم يبدو ما هناك لمن يسرى + ومرت على الجوزاء تواضع فوقها فاثار ما مرت به كلف البدر + وساقت ريح الجلد من حيد العلى لى + ونيز در وقت اقامت مدينه مى گويد لم يبق لى سؤل ولا مطلب + منذ صرت جار الجنب الحبيب + لا ابتغى شيئا سوى قربه + وها انا منه قريب قريب + من غاب عن حضرة محبوبه + فلست عن طيبه ممن يغيب + لا تسأل المغبوط عن حاله جار كريم + ومحل خصيب لعيش والموت هنا طيب لطيبه لى كل شيء يطيب + وفاتش در سال پانصد و پنجاه و سه بوده است و در سفر مرده است در وقتيكه از مراكش برگشته متوجه بوطن خود بود در دیهی از دیهات فاس اجل او رسیده و از آنجا نعش ورا برداشته بفاس آوردند و بیرون باب محروق دفنش کردند رحمة الله علیه **امام احادیث الاحکام** و مختصر آن **الامام المجتهد باحادیث الاحکام** هر دو تصنیف تقی الدین ابن دقیق العید است در اولش میگوید کتاب الطهارة باب المیاه ذکر بیان معنی الطهور وانه المطهر لغیره عن یزید الفقیر قال حدثنا جابر بن عبد الله رضی الله عنه ان النبی صلی الله علیه وسلم قال اعطیت خمسا لم یعطهن احد قبلی نصرت بالرعب مسیرة شهر وجعلت لی الارض مسجدا وطهورا فایما رجل من امتی ادرکته الصلوة فلیصل واحلت لی الغنائم ولم تحل لاحد قبلی واعطیت الشفاعة وکان النبی یبعث الی قومه خاصة وبعثت الی الناس عامة متفق علیه من حدیث هشیم عن یزید الفقیر واللفظ للبخاری انتهی و در الامام بعد از حمد و صلوة میگوید وبعد فهذا مختصر فی علم الحدیث تاملت مقصوده تاملا ولم ادع الاحادیث الیه الجفلا ولا آلوت فی وضعه محررا ولا ابرزته کیف ما اتفق تهورا فمن فهم مغزاه شد علیه ید الصیانة وانزله من قلبه

وتعظیم الاغرین مکانا ومکانة وسمیته بکتاب الالمام باحادیث الاحکام
وشرطی فیه ان لا اورد الا حدیث من وثقه امام من مزکی رواة الاخبار وکان
صحیحا علی طریقة بعض اهل الحدیث الحفاظ وائمة الفقه النظار فان لکل منهم
مغزی قصده وسلکه وطریقا اعرض عنه وترکه وفی کل خیر والله تعالی ینفع به
دینا ودنیا ویجعله نورا یسعی بین ایدینا ویفتح لدارسته فیه حفظا وفهما ویلقیاهم دائما
ببرکته منزلة من کرامته عظمی انه هو الفتاح العلیم الغنی الکریم تمام ابو الفتح تقی
الدین محمد بن علی بن وهب بن مطیع قشیری منفلوطی است امام هر دو مذهب بود مالکی وشافعی
وکثیر التصانیف است تولد او در سال ششصد و بیست و پنج در شعبان شده در بحر ینبع از حجاز
از حافظ زکی الدین منذری و ابن الجمیزی وابن عبد الدائم در دمشق سماع حدیث نموده وچهل
حدیث تساعی بسند خود تا جناب رسالت جمع نموده وشرح عمده وانیهر دو کتاب از تصانیف
گزیده اوست وکتابی در علوم حدیث نیز نوشته واز اذکیاء زمان خود علم واسع داشت
اکثر در شغل علم شب بیداری میکرد وبسیار می نوشت ودر اصول وعلوم معقوله نیز مهارت تمام
حاصل کرده بود ودر دیار مصر چند سال قاضی بود تا آنکه وفات یافت ودائما در امر طهارت
وآبها خیلی وسواس داشت ودر اصول فقه مقدمه مطرزی را شرح نموده وچهل حدیث دیگر
دارد که در آن احادیث قدسیه را جمع نموده وآنرا اربعین فی الروایة عن رب العالمین نام نهاده
وفات او در صفر سال هفتصد و دو واقع شده ودرهمین سال محدث بلاد مغرب
ابو محمد عبد الله بن محمد بن هرون قرطبی نیز وفات یافته مردم زمان او را یقین بود که عالمی که بر سر
هفتصد سال موعود است اوست واز طریق تصوف نیز بهره وافر داشت وصاحب کرامات
وخوارق بود تحقیق مذهب مالکی از پدر خود نموده ومذهب شافعی را از شیخ عز الدین بن عبد
السلام اخذ کرده ودر فقه هر دو مذهب استاد کامل گشته چون هنگامه تتار روداد وافواج
ستم امواج آن اشقیا بدیار شام توجه نمود حکم سلطانی نفاذ که علما جمع شده ختم صحیح بخاری

بیافت

بخوانند یک میعاد باقی بود که از ایامی روز جمعه گذاشته بود نتوانستند که روز جمعه ختم نمایند
شیخ تقی الدین در جامع تشریف آورد و از علمای حاضرین استفسار نمود که ختم بخاری نمودند
گفتند که وظیفه یکروز باقیست میخواهیم که روز جمعه ختم کنیم فرمود که مقدمه فیصل شد دیروز وقت
عصر فوج تتار شکست فاحش خورده برگشت و مسلمانان در فلان صحرا متصل فلان بکمال خوشی و
خورمی مقام کردند مردم گفتند که این خبر را شائع بکنیم گفت آری بعد چند روز مطابق وی خبر
سلطانی خبر رسید و روزی در مجلس او شخصی بی ادبی کرده فرمود که خود را بدست مرگ سپردی
این کلمه سه بار فرمود و آن شخص بعد سه روز مرد و یکبار برادر او را امیری ظالم رنجانید در
حق او فرمود که هلاک شود همان قسم واقع شد و این جنس قصص و حکایات او بسیار است و
اوقات شب را تقسیم کرده بود پاره در مطالعه کتب حدیث می گذرانید و پاره در ذکر و تهجد
و هیچگاه در شب خواب نکرده و بعضی اوقات بر تلاوت یک آیه اکتفا میفرمود و تا طلوع فجر آنرا
تلاوت میکرد و شبی از شبها در تهجد باین آیه رسید فَإِذَا نُفِخَ فِي الصُّورِ فَلَا أَنْسَابَ بَيْنَهُمْ
وَلَا يَتَسَاءَلُونَ و تا دم صبح همین آیه را تلاوت فرمود امام نووی بسوی او خطی نوشته بود که
در آن این بیت مندرج بود ؎ لكل زمان واحد يقتدى به ٭ وهذا زمان انت لا شك
واحده ٭ و او را نیز میل نظم بود از افاضت طبع اوست ؎ تمنيت ان الشيب عاجل لمشتى ٭ وقرب
منى في صباي مراده ٭ لآخذ من عصر الشباب نشاطه ٭ واخذ من عصر المشيب وقاره ٭
وله ايضا ؎ الا ان نبت الكرم اغلى مهورها ٭ فاجزم من اضحى لذلك باذلا ٭ تروح بالعقل
المكرم عاجلا ٭ وبالنار والغسلين في المهل آجلا ٭ وايضا له ٭ يقولون لي هلا نهضت الى
العلى ٭ فما لذ عيش الصابر المتقنع ٭ وهلا شددت العيس حتى تحلها ٭ بمصر الى ظل
الجناب المرفع ٭ ففيها من الاعيان من فيض كفه ٭ اذا شاء روى سيله كل بلقع ٭ وفيها
ملوك ليس يخفى عليهم ٭ تعين كون العلم غير مضيع ٭ وفيها شيوخ الدين والفضل والالى
يشير اليهم بالعلى كل اصبع ٭ وفيها والمهانة ذلة ٭ فقمو وانعم واقصد ما يسر زنك ٭

واقترع فقلت نعم اتبعی اذا شئت ان اری دلیلاً مهانا مستخفا بموضعی + و
اسعی اذا مالذّلی طول موقفی + علی ماب محجوب النفاد ممنع واسعی + اذا کان النفاق
طریقی + اروح واغدو فی ثیاب التصنع + واسعی اذا لم یبق فی تقیة + لداعی بها حق التقی
والتورع + فکم بین ارباب الصدور مجالسا + تشبّت بها نار العضا بین اضلع + فکم
بین ارباب العلوم واهلها + اذا بحثوا فی المشکلات بمجمع + مناظرة تحمی النفوس فتنتهی
وقد شرعوا فیها الی شرّ مشرع + من السقم المزری بمنصب اهله + او الصمت عن حق
هناک مطیع + فاما ترق مسلک الدین والتقی + واما تلق غصة المتجرع + بالجمله اکثر علمای
محقق این فن شریف اجماع دارند که هیچکس از زمان صحابه تا زمان شیخ مذکور در معانی متون
حدیث آنقدر تدقیق و امعان ننموده که این عزیز بعمل آورده و هر کرا شاهد این مقال مطلوب باشد
شرح او را که قطعه از المام نوشته آنرا بامعان نظر مطالعه نماید که چه غور و دقت مینماید و در حدیث
براء بن عازب که امرنا رسول الله صلعم بسبع ونهانا عن سبع آن چهارصد فائده استنباط نموده آن
همه را بتقریب شایسته ادا فرموده جزاه الله خیرا و شیخ مذکور در تعظیم علم حدیث و اهل آن بمبالغه تمام مینمود
واهل دنیا را در نظر او قدری و وقعی نداده بودند و حرص فراوان بر جمع کتب این فن شریف
داشت و اکثر مدیون و مقروض می بود بسبب خریدن کتابهای این فن و او را حق تعالی کشف
خواطر قلوب و کشف وقایع و حوادث هر دو را برعطا فرموده بود چنانچه بلاذین مجلس او و درین مروبا
دفتر وفتر از ان بزرگوار حکایت کرده اند و مرد مصنف بود روزی شخصی پیش او آمد و کفت که
من تردد در ویشی جاهل رفتم که مرا در نماز وسوسه و خطرات بسیار می آید و رنجیده میشوم آن درویش
در جواب فرمود که افسوس بر آن دل که در وی غیر خدا بگذرد بسبب این حرف او علت وسواس از من بالکلیه
زائل گشت شیخ ابن دقیق العید کفت که این درویش جاهل تر و من بهتر از هزار فقیه است راقم حروف گوید
که بعضی از متقشفه علمای درین سخن او در آویخته اند و گفته اند که این خلاف حدیث صحیح است که فقیه
واحد اشد علی الشیطان من الف عابد لیکن نفهمیده اند که هر چند آن درویش با صطلاحات فقها و نطاق

جاہل بود اما در حقیقت فقہ در دین نصیب او نبود و مراد از حدیث شریف ہمین فقہ است کہ نہ کسی کہ تکلم باصطلاحات نماید و از معانی مقصود شارع غافل بود کتاب الشفا بتعریف حقوق المصطفی تصنیف قاضی عیاض رحمۃ اللہ علیہ و در حق آن کتاب علما و شعرا اطالت مدح و ثنا نمودہ اند چنانچہ لسان الدین الخطیب التلمسانی میگوید ۵ شفاء عیاض للصدور شفاء٭ ولیس بفضل قد حواہ حفاء٭ ہدیۃ بر لم یکن لبخیل بہا٭ سعی الاجر والذکر الجمیل کفاہ٭ وفی لنبی اللہ حق وفاء٭ واکرم اوصاف الکرام وفاء٭ وجاء بہ بحر یفوق لفضلہ علی البحر طعم طیب وصفاء٭ وحق رسول اللہ بعد وفاتہ رعاہ واعقال الحقوق جفاء٭ ہو الذخر یغنی فی الحیاۃ عتادہ٭ وتبرک منہ المنبیین رفاء٭ ہو الاثر المحمود لیس ینالہ٭ وثور ولا یخشی علیہ عفاء٭ حرصت علی الاطناب فی نشر فضلہ٭ وتمجید لو ساعدتنی فاء٭ وابو الحسین بن احمد بن عبد المجید ازوی رندی کہ در بجایہ سکونت داشت گفتہ است ۵ کتاب الشفاء شفاء القلوب٭ قد ائتلفت شمس برہانہ٭ فاکرم بہ ثم اکرم بہ٭ واعظم مدی الدہر من شانہ٭ اذا طالع المرء مضمونہ٭ رسا فی الہدی اصل ایمانہ٭ وجاء بروض التقی ما شقا ازاہرہا رافنانہ٭ ونال علوما ترقیہ فی٭ ثریا السماء وکیوانہ فلیا در ابی الفضل وحری٭ فی الوری نیل احسانہ٭ بتقریر قدر نبی الہدی٭ وخیر الانام و تبیانہ٭ فجازاہ ربی خیر الجزاء٭ وجاد علیہ بغفرانہ٭ ومنہ الصلوۃ علی المجتبی٭ واصحابہ ثم اعوانہ٭ مدی الدہر لا ینقضی٭ وابدا ولا ینتہی طول ازمانہ٭ و برادر زادہ قاضی عیاض در زی علم خود را بخواب دید کہ ہمراہ آنحضرت صلعم بر تختی از زر نشستہ است تو دیدن این حالت دہشتی و توہمی لاحق حال او گشت عم او فہمید و گفت ای برادر زادہ من کتاب شفا را محکم گیر و بان تمسک کن گویا اشارہ کرد بانکہ این مرتبہ مرا از کرامت این کتاب حاصل شد بالجملہ این کتاب از عجایب کتب مصنفہ این باب است و خیلی مقبول افتادہ و او را مصنفات دیگر مطبوع و مقبول بسیار است از انجملہ است مشارق الانوار علی صحاح الآثار و آن کتابی است کہ در حق او گفتہ اند کہ

که اگر باب زر نویسند و بجواهر وزن کنند حق او ادا نشود و از انجمله است اکمل العلم فی شرح
صحیح مسلم و در حق او مالک بن مرحل گفته است ❊ من قرا الاکمال کان کاملا ❊ فی علمه و زین المحافلا
وکتب العلم کنوز لها ❊ تفید نفعا عاجلا و آجلا ❊ ولیس من کتب عیاض عوض ❊
فانه کان اماما فاضلا ❊ و از انجمله است کتاب المستنبط فی شرح کلمات مشکله و الفاظ مغلطه مما
اشتملت علیه الکتب المدونة والمختلط در ین فن مثل آن کتاب تصنیف نشد و مشهور به تنبیهات گشته
و این نام بروی غالب آمد و در حق ابو عبد الله نورزری شارح سقراطیه گفته است ❊ کانی منزوا
فی کتاب عیاض ❊ امنزه طرفی مربع ریاض ❊ فاجتنی الازهار بالغنه الجنی
واکرع منها فی لذیذ حیاض ❊ و نیز از تصانیف اوست ترتیب المدارک و تقریر المسالک
لمعرفة اعلام مذهب مالک و کتاب الاعلام بحدود قواعد الاسلام و کتاب الالماع فی ضبط الروایة
وتقیید السماع و بغیة الرائد لما تضمنه حدیث ام زرع من الفوائد و کتاب الغنیة در بیان شیوخ خود و
معجم شیوخ ابی علی الصدفی و نظم البرهان علی صحة جزم الاذان و از تصانیف ناتمام او مقاصد حسان
مما یلزم الانسان و جامع التاریخ که بسیار محیط و مستوعب واقع شده و علة الکاتب و بغیة الطالب و
غیر ذلک کنیت او ابو الفضل و نام او عیاض بن موسی و قیل عمرون بن موسی بن عیاض بن محمد بن
موسی بن عیاض یحصبی بیاء تحتیه و حاء مهمله ساکنه و صاد مهمله متحرکه بالحرکات الثلاث و باء موحده نسبت
به یحصب که قبیله ایست از حمیر و اجداد او در یمن سکونت داشتند قاضی مذکور در سبته که از شهر مغرب است متولد شد
در سال چهار صد و چهل و شش و نشو و نمای او در همان شهر اتفاق افتاد و لهذا او در اسبتی نیز گویند اول از علماء
و مشایخ شهر خود استفاده نمود بعد از ان بطرف اندلس رحلت فرمود و از ابن رشد و ابن حمدین و ابن عتاب و ابن الحاج و
ابو علی صدفی اخذ احادیث و غیر آن نمود و دیگر در معرفت علوم حدیث و نحو و فقه و کلام عرب و ایام و انساب نهایت تمام
کمال داشت و بهمین سبب اشعار آبدار دارد و از انجمله این قطعه که در وقت ارتحال از مرطبه نظم نموده ❊
اقول و قد جد ارتحال و غرّدت ❊ حداتی و زمت للفراق رکائبی ❊ و قد غمضت من کثرة الدمع مقلتی
و صارت هموا من فوادی ترائبی ❊ و لم یبق الا وقفة یستحثها ❊ و داعی للاحباب لا للحبائب رعی الله

حیرانا بقرطمة العلیه وسقی باهداً بالعهاد السواکب وحیارما بانهم فدالقته طلیق المحیا مستلان الجوانب اخوانا بادیه فیها تذکروا معاهدها وموداتٍ صاحب عدت لهم من بیتهم واستفاهم کانی فی فصل اقارب وعزنا حقی قدرا زلاله کاشتر بو دند نظر قاضی افتاد و باد تندی وزید و شاخهای لاله زرمیان آن زراعت می جنبید این قطعه نظم کرد و تشبیه عرق کالمشر افتاد انظر الی الزرع وحاماته وقدماست بحیال الریاح کتائبها حقیر مهزومه وشقایق النعمان فیها جراح

کتاب المصابیح للبغوی آنچه از احادیث درین کتاب است همگی چهار هزار و هفتصد و نود و سه حدیث است و صحاح زبخاری و مسلم دو هزار و پانصد و بست و چهار و در حسان از سنن ابی داؤد وغیره دو هزار و دو صد و نه از عجایب اتفاقات آنکه ابتدای این کتاب بحدیث نیت واقع شده و نیت سر هر کار است و ختم این کتاب بر لفظ آخره است که از آخر شدن کتاب خبر میدهد زیرا که برین حدیث ختم کرده شد در فصل حسان در باب ثواب هذه الامة که آخرین ابواب است میگوید عن ابی هریرة ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال وددت انی رأیت اخواننا الذین یاتون بعدی وانا فرطهم علی الحوض وعن انس قال رسول الله صلی الله علیه وسلم مثل امتی مثل المطر لا یدری اوله خیر ام اخره

تمت

[حاشیه: کتاب المصابیح للبغوی]

ماده تاریخ از نتائج طبع مولانا غلام رسول صاحب

باحوال اکابر خوش بیانی
شگفته جابجایش لاله و گل
عجب باغ و عجیبه باغبانی
فلک پشت خمیده گشت چون باغ
که گشته کو زر هر مه نمایانی
بطبعش احمد جامی شاب است
خرد گفتا مرا بعد از زمانی

زهی بستان ارباب احادیث
بهر شاخش ز بلبل داستانی
جناب مولوی عبدالعزیز است
نمی بیند ز مثل او نشانی
بیا ای شایق اتباع سنت
بود ز آفات در حفظ و امانی
به بحیری که میرسد که این حدیث

عزیزا این کتاب بی نظیر است
ز گلهای فوائد گلستانی
نسیمش جانفزای طالب دین
محدث دهلوی فرد الزمانی
ز اصحاب حدیث او کرد تحقیق
بنحو چندین جمادی داده جانی
بوصف و مدح او در ضمن تاریخ
بگو سر سبز و تازه بوستانی

کتب خانہ جامعہ عثمانیہ

۱- اراکین مجلس اعلیٰ، مجلس [illegible]، مجلس انتظامی، مجالس شعبہ جات و نصاب پانچ کتابیں ایک ماہ کیلئے اپنے پاس رکھ سکیں گے۔

۲- اساتذہ جامعہ عثمانیہ، کلیہ جات ملحقہ و عہدہ داران جامعہ اور اراکین دارالترجمہ دس کتابیں ایک ماہ کیلئے اپنے پاس رکھ سکیں گے۔

۳- طلبائے ایم اے، ایل ایل بی، بی اے اور انٹرمیڈیٹ کی جماعتوں کے طلبہ تین کتابیں اور [illegible] طلبہ پانچ کتابیں دو ہفتہ کیلئے اپنے پاس رکھ سکیں گے۔

۴- مدت مقررہ پر کتابیں واپس نہ ہوں تو طلبہ سے بحساب ایک آنہ یومیہ فی کتاب جرمانہ لیا جائیگا۔

۵- بشرط موقع کتابیں مکرر جاری کی جا سکیں گی مگر اس غرض کیلئے کتب خانہ میں کتاب کا لانا لازم ہے۔

۶- کتابیں گم یا خراب ہو جائیں تو مستعیر پر ذمہ داری عائد ہوگی۔

۷- کتابوں پر کسی قسم کا نشان سیاہی یا پنسل سے نہ لگایا جائے۔

۸- قلمی نسخے اور حوالے کی کتابیں جاری نہ کی جا سکیں گی۔ فقط